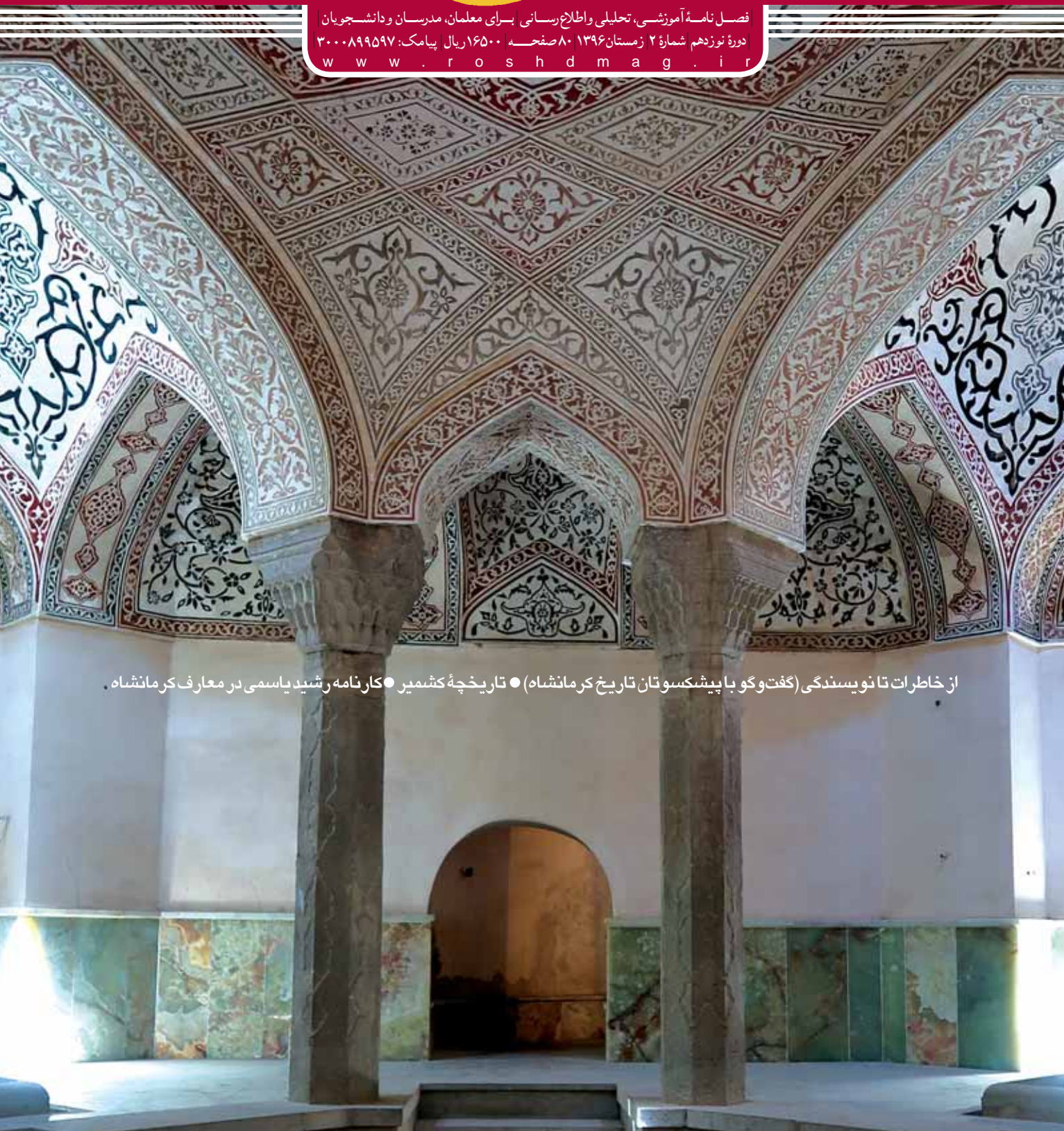


نتایج

رشد آموزش

۶۷

فصل نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای معلمان، مدرسان و دانشجویان
دوره نوزدهم شماره ۲ زمستان ۱۳۹۶ | صفحه ۸۰ | ۱۶۵۰۰ ریال پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۷
www.roshdmag.ir

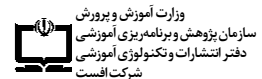


از خاطرات تانویسنده (گفت‌وگو با پیشکسوتان تاریخ کرمانشاه) • تاریخچه کشمیر • کارنامه رشید یاسمی در معارف کرمانشاه.

نتایج

۶۷

فصل نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره نوزدهم / شماره ۲ / زمستان ۱۳۹۶



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت افست

مدیر مسئول: محمد ناصری
سردبیر: مسعود جوادیان
مدیر داخلی: محمد حسین معتمداد
هیئت تحریریه: دکتر فرج الله احمدی
مسعود جوادیان
دکتر عطاء الله حسنی
دکتر عبدالرسول خیراندیش
دکتر نیره دلیر
دکتر نصرالله صالحی
دکتر طوبی فاضلی پور
دکتر حسین مفتخری
ویراستار: جعفر ربانی
طراح گرافیک: مهسا قباپی
نشانی مجله:
تهران صندوق پستی ۶۵۸۵-۱۵۸۷۵
تلفن بازگانی: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸
نمابر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
تلفن مجله: ۰۲۱-۸۸۸۳۱۱۶۱-۹
داخلی: ۲۳۷
پیام گیر نشریات رشد:
۰۲۱-۸۸۸۳۹۲۳۲
۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۸۲
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۷
roshdmag:
مدیر مسئول: ۱۰۲
دفتر مجله: ۱۱۳
امور مشترکین: ۱۱۴
پیام نگار: tarikhh@roshdmag.ir
وبگاه: www.roshdmag.ir
شمارگان: ۴۰۰۰ نسخه

روی جلد: حمام تاریخی عباس میرزا، روستای کردشت، حلقه عکاس: مهسا قباپی

یادداشت سردبیر / چه بنویسیم؟ / ۳

از خاطرات تا نویسندگی (گفت و گو با پیشکسوتان تاریخ در کرمانشاه) / مسعود جوادیان / ۴

جعفری مذهب هم پر کشید / مسعود جوادیان / ۱۷

کارنامه رشید یاسمی در معارف کرمانشاه / محمدعلی علوی کیا / ۱۸

تاریخچه کشمیر / فاطمه سادات کریم آبادی / ۲۴

آلمان در فاصله دو جنگ جهانی و زمینه های جنگ جهانی دوم / دکتر محمدباقر آرام واله زنجانی / ۳۲

جایگاه کتیبه های دوره هخامنشیان در پژوهش های تاریخی / معصومه احمدی براورسان / ۴۲

زندگی سیاسی قزلباش ها / ثریا ابادرپور / ۴۸

قوم عاد (ماجرای یک روایت ساختگی در فضای مجازی) / محمد حسین معتمداد / ۶۰

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی (پای صحبت کاوه خورابه) / اکرم علیخانی / ۶۴

جغرافیای تاریخی لنگار / قاسم حمیدی فر (شهردمی) / ۶۶

چشمه مهتاب (یادی از مرحوم غلامحسین شکوهی) / سعید قربینی / ۷۰

خانه تاریخ (گزارشی از موزه شهید سیدحسن مدرس) / نرگس کلای / ۷۲

معرفی کتاب / مجتبی مقصدی / ۷۴

معرفی کتاب / اکرم علیخانی / ۷۶

قابل توجه نویسندگان و مترجمان:

● مقاله هایی که برای درج در مجله می فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی تربیتی فرهنگی این مجله مرتبط باشند و نباید قبلاً در جای دیگری چاپ شده باشند. ● مقاله های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشد و متن اصلی نیز همراه آن باشد. چنان چه مقاله را خلاصه می کنید، این موضوع را قید بفرمایید. ● مقاله یک خط در میان، در یک روی کاغذ و با خط خوانا نوشته یا تایپ شود. مقاله ها می توانند با نرم افزار word و بر روی CD و یا از طریق رایانامه مجله ارسال شوند. ● نشر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود. ● محل قراردادن جدول ها، شکل ها و عکس ها در متن مشخص شود. ● مقاله باید دارای چکیده باشد و در آن هدف ها و پیام نوشتار در چند سطر تنظیم شود. ● کلمات حاوی مفاهیم نمایه (کلید واژه ها) از متن استخراج و روی صفحه ای جداگانه نوشته شوند. ● مقاله باید دارای تیتراژ اصلی، تیتراژ فرعی در متن و سوتیتر باشد. ● معرفی نامه کوتاهی از نویسنده یا مترجم پیوست شود. ● مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله های رسیده مختار است. ● مقالات دریافتی بازگردانده نمی شود. ● آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.



چه بنویسیم؟

از زمان انتشار نخستین شماره رشد آموزش تاریخ سال‌ها می‌گذرد. در آن زمان بسیاری از نشریاتی که امروز می‌شناسیم پا نگرفته بودند. آن ایام هرگاه در جلسات و نشست‌های دبیران تاریخ شرکت می‌کردم، از جمله پرسش‌ها، و در حقیقت گلایه‌هایشان این بود که «چرا بقیه دبیران، مجله رشد دارند و ما نداریم؟»

اکنون علیرغم افزایش شمار نشریات و ظهور پدیده شگرف تلگرام و گفت و شنود و پرسش و پاسخ در فضای مجازی، هنوز ضرورت انتشار رشد آموزش تاریخ منتفی نشده و طالب دارد. در پشت این طلب، البته انگیزه‌های گوناگونی نهفته است؛ هم علاقه‌مندی به مطالعه و یافته‌های نو،

و هم دسترسی به پایگاهی برای چاپ مقالات و مطالب دبیران و همکاران.

در این سال‌ها، مطالب مختلفی در مجله چاپ شده و می‌شود؛ از مصاحبه با صاحب‌نظران، تا مطالب آموزشی و علمی. استقبال از این مطالب، البته یکسان نیست. یکی مطالب مربوط به ایران باستان را می‌پسندد، یکی تاریخ اسلام و دیگری تاریخ معاصر و شمار اندکی تاریخ جهان را. بخشی از نقدها و ایرادات هم ناشی از همین تفاوت سلیق و علایق است. در سال‌های اخیر، پدیده‌ای دیگر رخ نموده، که هم نعمت است و هم نقره! و آن عبارت است از ارسال مقاله از سوی دوستانی که به مرحله دفاع از پایان‌نامه رسیده و دریافته‌اند که نشر مقاله هم نمره‌ای دارد.

در هر حال اولویت چاپ مقالات، همواره با دبیران تاریخ بوده و هست. گرچه تلگرام، بدجوری ما را تنبل کرده است؛ کمتر کتاب می‌خوانیم و کمتر از آن، دست به قلم می‌بریم، اما هنوز هستند عده‌ای که به نوشتن علاقه دارند، اما به نظر می‌رسد برای همکاری با مجله به سوژه نیاز دارند!

درباره برخی موضوعات، به فراوانی مطلب به دستمان می‌رسد و درباره برخی دیگر هیچ؛ به‌ویژه موضوعاتی که

مورد نیاز مخاطبان است. مثلاً درباره «نوروز» مکرر مقاله دریافت می‌کنیم. نیز درباره ایران باستان. مقاله درباره روش تدریس کم نیست، اما اغلب شبیه همند!

کلیاتی هستند که همگان بدان واقفیم. انسان از خود می‌پرسد واقعاً تجربه شخصی چند دهه تدریس تاریخ، که با خاطرات تلخ و شیرین همراه باشد، نمی‌تواند در چند صفحه به نگارش درآید؟

با تغییرات نظام آموزشی به‌صورت شش، سه، سه، اکنون به پایه یازدهم رسیده‌ایم. کتاب پایه دهم و یازدهم، جدیدالتألیف است و به چرخه آموزش وارد شده است؛ از دل این دو کتاب درسی، بسیار موضوعات می‌توان انتخاب کرد. موضوعاتی که مؤلفان، به هر دلیل، به اشاره از آن گذشته‌اند، پس شرح و بسط آن در قالب یک مقاله، می‌تواند برای دیگران کارگشا باشد.

نیز، در شهر و دیار شما، چه بسا پیشکسوتانی باشند با سابقه طولانی تدریس و نیز دارای تألیف و پژوهش. اگر بتوانید به نام رشد آموزش تاریخ، با ایشان مصاحبه کنید، ارزنده و قابل چاپ خواهد بود و درخور استفاده سایر همکاران.



از خاطره تانویسنده‌گی

گفت‌وگویی صمیمی با پیشکسوتان تاریخ در کرمانشاه

مسعود جوادیان

اشاره

کرمانشاه از جمله استان‌هایی است که در چند دهه اخیر دبیرانی سخت‌کوش و فرزانه را به خود دیده است. به همین دلیل رفتن به آنجا و دیدار و گفت‌وگو با تنی چند از این عزیزان را ضروری دانستیم. وقتی موضوع را با آقای محمدعلی علوی کیا در میان نهادم استقبال کرد و برای هماهنگی و اجرای آن کمک کرد و وقت گذاشت. این نشست در پژوهشگاه تعلیم و تربیت اداره کل آموزش و پرورش استان کرمانشاه و با حضور آقایان احمد لارتنی، خلیل رستمی، محمدعلی علوی کیا، محسن رستمی، مصیب حیدری، الیاسی و خانم برمکی برگزار شد و همکاران ما در آنجا به خوبی مساعدت کردند. حرف‌های ناگفته آنان چندان زیاد بود که می‌شد ساعت‌ها گفت‌وگو را ادامه داد اما چاره نبود که برای پرهیز از حجم زیاد و رعایت حوصله خواننده، برخی پرسش‌ها را به زبان نیاورم!

جوادیان: ابتدا یادی بکنم از گذشتگان، بزرگان اهل فضل که پیش از ما در این دیار زیستند و خدمت کردند، مرحوم سردار کابلی، پورداوود، مرحوم فرهپور، مرحوم بهزاد و خیلی از اساتیدی که مایه افتخار کرمانشاهی‌ها هستند. شما می‌توانید پیشنهاد دهید که در مورد چه چیزی صحبت کنیم، به نظر از اساتید خودمان بگوییم. استاد لارزی جنابعالی چه سالی فارغ‌التحصیل شدید؟ در کدام دانشگاه درس خواندید؟

لارزی: سال ۵۲، در دانشگاه مشهد درس خواندم.

جوادیان: آن زمان هنوز دکتر حائری به مشهد نیامده بود؟
لارزی: نخیر

جوادیان: استادهایی که در واقع شما به آن‌ها علاقه‌مند شدید و از آن‌ها تأثیر پذیرفتید، یادتان مانده؟ می‌شود کمی از آن‌ها برای ما صحبت کنید؟

لارزی: بله. عرض شود من سال ۴۶ رفتم دانشگاه مشهد تا رشته تاریخ بخوانم. اما دوره فارغ‌التحصیلی من طولانی شد؛ به دلایلی. آنجا من با دکتر برادران، دکتر شریعتی و با دکتر وهاب ولی درس داشتیم. او تاریخ معاصر را به ما درس می‌داد و خودش رایزن فرهنگی ایران در ترکیه بود و آمده بود اینجا. بعد با دکتر صدرالدین ولی درس داشتیم، مجموعاً دوران بسیار خوبی بود که ما گذراندیم.

جوادیان: کدام یک از این استادان بیشتر از همه توجه شما را به خودشان جلب کردند؟ و از کلاس‌شان لذت می‌بردید؟

لارزی: البته در آن زمان ما با یک بینش خاصی به قضایا نگاه می‌کردیم. اغلب با استادان کلنجر داشتیم و معمولاً در پایان هر درس با آن‌ها گفت‌وگوهای داشتیم. اما در مجموع من خیلی چیزها از دکتر برادران و از نحوه کلاس‌داری‌اش یاد گرفتم، از نحوه برخورد و استدلالش. از نگرش دکتر شریعتی هم در مورد مسائل روز خیلی یاد گرفتم. گاهی ۱۰ نفر، ۱۲ نفر که باهاش صحبت

می‌کردیم می‌دیدیم هر کدام از ما کتاب‌های روز را نگاه می‌کنیم اما از ما جلوتر است، اگر دو سال پیشتر حرفی زده بودی و امروز حرفت با آن روز کمی تضاد داشت فوری یادآوری می‌کرد و می‌گفت که آن روز چی گفتم! کاملاً حافظه قوی داشت و خیلی از مسائل را نقد می‌کرد. مثلاً در مشهد زمانی که برنامه امتحان دانشکده را اعلام می‌کردند، در فستیوال فیلم‌ها هر شب یک فیلم پخش می‌شد. باور کنید آن شبی که فیلم را نشان می‌دادند همه دانشجویها آنجا بودند. کسی به فکر این نبود که فردا امتحان است! بعد می‌دیدید که دکتر شریعتی هم آنجا یک گوشه معرکه نشسته است! همیشه تا از در وارد می‌شد جلوی در دانشکده شروع می‌کرد به بحث کردن. کیفش را کنار می‌گذاشت همان جا می‌نشست و آنجا می‌شد کلاس درس! فیلم را نقد می‌کرد و بچه‌ها سؤال‌های دیگری هم از او می‌پرسیدند. من زیاد از ایشان تأثیر پذیرفتم، به خصوص که حساسیت روی مطالب نداشت و مطلب را براساس دید خودش بازگو می‌کرد. این است که از هر یک از اساتید یک چیزی گرفتم. مثلاً تاریخ معاصر را با دکتر وهاب ولی داشتیم. او به تاریخ معاصر ایران تسلط کاملی داشت. اگر من به تاریخ معاصر علاقه‌مند شدم بیشتر ناشی از تأثیرات اوست. لذا تا مدت‌ها با او در ارتباط بودم.

جوادیان: لطفاً از ایام خدمت خودتان در کرمانشاه و سال‌های تدریس بگویید. اوضاع کلاس‌های درس به چه نحوی بود، تجاربی که از آموزش تاریخ داشتید.

لارزی: دو سه دقیقه قبل که با دوستان صحبت می‌کردیم من گفتم اطلاعات ما درباره مسائل گذشته مثل کار «چینی‌بندزن»‌ها می‌ماند که اگر بگویند من چینی‌بندزن هستم دیگران می‌پرسند مگر آیا چینی‌بندزن هم وجود داشته! چون حالتی که آن زمان وجود داشت الان دیگر وجود ندارد و حتی تجربه آن هم برای دیگران قابل تکرار نیست. مثلاً شما در نظر بگیرید گروه تاریخ بیاید بنشینند در اداره و بگویند، «سؤال» مشترک است و ما خودمان طرح می‌کنیم، زمانش را هم خودمان تعیین می‌کنیم! تصحیح هم دسته‌جمعی می‌کنیم. اداره کاری به این کارها نداشته باشد. امروزه این کارها اصلاً مطرح نیست، اصلاً امکانش نیست. بعد هم افرادی که الان با اینترنت کار

می‌کنند این مسائل برای آن‌ها کهنه است، بله ما چه آقای رستمی و چه دوستان دیگر، وقتی تاریخ درس می‌دادیم مقابل درس‌هایی قرار می‌گرفتیم که می‌خواست طرف را ببرد دانشگاه، برای رشته پزشکی و مهندسی، درس دادن تاریخ یک نوع کشتی گرفتن با دانش‌آموز و مطیع کردنش بود!

جوادیان: منظور تان این است که بچه‌های برجسته‌ای بودند، اهل بحث بودند؟ از این نظر؟

لازتی: نه، کلاً خانواده بچه را برای رشته تاریخ نمی‌فرستاد دبیرستان! از دانش‌آموزان هم به ندرت کسی پیدا می‌شد که علاقه به تاریخ داشته باشد. به‌خصوص با جوی که وجود داشت، در نتیجه آن‌ها بیشتر به فکر فیزیک و شیمی و ریاضی بودند، درس‌هایی که احتمال قبولی آن‌ها را برای دانشگاه بیشتر کند. خب ما می‌خواستیم جدی درس بدهیم، اما وقتی دانش‌آموزی از تاریخ نمره نمی‌گرفت پدرش می‌آمد و مثلاً می‌گفت این از فیزیک بیست گرفته، از ریاضی بیست گرفته، چرا باید از تاریخ هفت بگیرد؟ این است که درس تاریخ با توجه به شرایطی که برایش گذاشته بودند و شرایطی که وجود داشت مورد اقبال بچه‌ها قرار نمی‌گرفت، این ما بودیم که باید با شیوه‌های مختلف طرف را علاقه‌مند می‌کردیم، به دستش کتاب می‌دادیم که بخواند. این است که شما در گذشته هم دوره خوشبختی برای تاریخ نمی‌توانید پیدا کنید!

جوادیان: شما سالیان سال سرگروه درس تاریخ بودید.

لازتی: بلی، من از ابتدا تا زمان بازنشستگی سرگروه درس تاریخ بودم.

جوادیان: از وضع درسی تاریخ در کرمانشاه بگویید.

لازتی: البته الان من بیست و یک سال است که بازنشسته شده‌ام و از وضع امروز خبر ندارم ولی آن زمان که گروهی کار می‌کردیم با دبیران ارتباط داشتیم. اسم اساتیدی را یادآوری می‌کنم. مثلاً آقای رضوانی، آقای رشنوادی و دوستان دیگری که در قید حیات هستند. ما با هم تصمیم می‌گرفتیم که تاریخ را چگونه درس بدهیم. اداره

البته به این کار راضی نبود که ما این‌طور با هم باشیم و منسجم درس بدهیم و روال یکسان داشته باشیم. در حالی که باید خوشحال می‌شدند که ما داریم از این طریق درس را گسترش می‌دهیم و بچه‌ها را علاقه‌مند به تاریخ می‌کنیم یا علاقه‌مند به خواندن کتاب‌های غیردرسی. نه تنها اداره پشتیبانی نمی‌کرد پدر و مادرها هم راضی نبودند. دانش‌آموز در شرایطی بود که باید کتاب تاریخ را می‌خواند، کاری نداشت به اینکه آیا اداره راضی است که ما این‌طور درس بدهیم یا نه ابد! اگر شما بپرسید که آیا پدر یا مادری یک بار آمده بود که بگوید شما زحمت می‌کشید که تاریخ گذشته را به یاد بچه ما می‌اندازید؛ نه همچنین چیزی ندیدیم! اگر دوستان کاری می‌کردند روی علاقه شخصی خودشان بود و کار گروهی می‌کردند. حتی با هم می‌نشستیم سؤال مشترک می‌دادیم. زمانی را برای امتحان مشترک تعیین می‌کردیم. حتی گاهی تصحیح مشترک می‌گذاشتیم که دانش‌آموز بداند هیچ جای دیگری نیست. ولی امروز، اولاً که من اطلاع ندارم، دوم هم بعید می‌دانم کسی دل بسوزاند و بیاید این‌طور دسته‌جمعی از پس این همه مشکلات بر بیاید.

جوادیان: استاد رستمی یادم هست حوالی سال‌های ۵۴ و ۵۵ که در دبیرستان کزازی افتخار شاگردی شما را داشتیم هرگز موقع تدریس به کتاب نگاه نمی‌کردید و کاری به کتاب نداشتید. خاطر هست یک روز ضمن اینکه قدم می‌زدید، و خیلی هم جدی بودید، صحبت را قطع کردید و یک پرانتز باز کردید و فرمودید: این چیزهایی که الان دارم می‌گویم در کتابتان نیست. با آن صحبت شما من خیلی حال عجیبی پیدا کردم و برآیم شوک بود که پس می‌شود معلم چیزهایی بگوید که خارج از کتاب‌های درسی باشد! چون تا آن وقت چنین چیزی ندیده و نشنیده بودیم. از بین دبیرهایی که داشتیم حضرت‌تعالی یک برجستگی خاصی داشتید. دانش‌آموزان هم اطلاع داشتند که حضرت‌تعالی به خاطر مسائل سیاسی آزارهایی دیده و اذیت‌هایی شده‌اید. البته این‌ها را کسی به زبان نمی‌آورد. به هر حال، لطفاً از دوران خدمتتان بگویید و اینکه کجا درس خواندید؟



سراسری نبود و هر دانشگاهی در ایران خودش مستقلاً امتحان کنکور برگزار می‌کرد. به هر حال من کنکور دادم و قبول شدم! اما نرفتم ثبت‌نام کنم. اسفندماه بود که ایشان نامه‌ای نوشت به من و گفت اگر بیایی هنوز تو را ثبت‌نام می‌کنند و توصیه کرد که بروم ثبت‌نام کنم. من هم رفتم ثبت نام کردم و نشستم سر کلاس. یادم است که یکی از کارمندان آنجا، در وقت ثبت‌نام به من گفت مدارکت را بده، من دیپلم ریاضی‌ام را دادم. دید و گفت: تو با این معدل خوب آمده‌ای اینجا چه بکنی؟! ذوب‌آهن دارد ثبت‌نام می‌کند! برو آنجا. اینجا چیزی گیر تو نمی‌آید. گفتیم من خودم به این رشته علاقه‌مند هستم. به هر حال رفتم سر کلاس. این در حالی بود که همه یک ترم خوانده بودند و از ترم دوم هم یک ماه و نیم آن گذشته بود. به هر حال مشغول درس شدم. این را هم بگویم که من همراه با همان دانشجویان که قبل از من یک ترم را گذرانده بودند، در سال ۴۹ فارغ‌التحصیل شدم. هفت ترم را با ۱۴۴ واحد گذراندم؛ هر ترم ۲۴ واحد می‌گرفتم و هیچ کدامش را هم رد نمی‌شدم. باید خودم را به کلاس می‌رساندم. من باید حتماً یکی دو تا کتاب هم در مورد واحدهای بعد می‌خواندم و این سبب شد که اوضاع من تقریباً مناسب باشد. با اساتید هم رابطه‌ام خوب بود، چون تنها کسی که در کلاس صحبت می‌کرد و در مورد مطالب سر کلاس بحث می‌کرد من بودم!

مدیر گروه‌مان آقای دکتر **امیرخانی** خدا بیامرز مرد بسیار دانایی بود. معلمی بود که بورسیه شده بود و رفته بود فرانسه و دکترای ادیان گرفته بود. بسیار آدم فاضلی بود. هم به زبان عربی بسیار مسلط بود و هم فرانسه را خوب می‌دانست و هم به تاریخ مسلط بود. تاریخ ادیان را با ایشان گذراندیم. یک دکتر **علی اکبر ترابی** هم داشتیم که فلسفه علوم به ما درس می‌داد. از او بهره زیادی بردیم. خیلی توانا بود. به ما کتاب معرفی می‌کرد و می‌گفت باید بخوانید و خلاصه کنید و تحویل دهید. بسیار آدم دانایی بود. این است که این‌ها تأثیرگذار بودند. مثلاً تاریخ اروپا را دکتر **سجادیه** درس می‌داد. او نوه مرحوم **قائم‌مقام فراهانی** بود. بسیار مرد محترمی بود. وقتی ما می‌رفتیم سر کلاس، دفترش را دست من می‌داد. در کلاس ما فقط دو سه تا دانش‌آموز مطرح بودند و ما باید هوای همه معلم‌ها را می‌داشتیم...

رستمی: عرض شود خدمت شما که من در دانشگاه تبریز درس می‌خواندم ولی باید قبلاً از دبیرستان بگویم. من در دبیرستان انقلاب (شاپور سابق) رشته ریاضی می‌خواندم. در این دبیرستان یک دبیری داشتیم که دبیر تاریخ و جغرافیا بود به اسم آقای **فیاض**. ایشان طوری درس می‌داد که من که با ذوق و علاقه خودم به دنبال ریاضیات رفته بودم تاریخ را خیلی پیشتر پسندیدم و به آن علاقه‌مند شدم. مثلاً یادم می‌آید در مورد **لطفعلی خان** آن قدر جذاب صحبت کرد که ما شیفته شدیم، یا در مورد **نادرشاه** همین‌طور. اما در سیکل اول معلم تاریخمان دیپلمه بود و چیز خاصی یاد نگرفتیم. منتها برای من از تاریخ یک چیزهایی خوشایند شده بود. من در تمام طول دوران ابتدایی و دبیرستان به مطالعه علاقه داشتم. فرض کنیم شاپور آریز نژاد آن داستان دوره هخامنشی را نوشته بود منظورم داستان «بردایای دروغین» است، و من این‌ها را می‌خواندم. در ضمن در خانه هم پدرم برای ما **شاهنامه** و یا **امیرارسلان** می‌خواند. مخصوصاً در شب‌های زمستان که زیر کرسی می‌نشستیم، اگر مشکل قرآن و این چیزها هم داشتیم ایشان می‌خواند و راهنمایی‌مان می‌کرد. این بود که در همان دوره اول دبیرستان من اطلاعاتی کسب کرده بودم. البته همان‌طور که گفته بودم در سیکل دوم رشته ریاضی خواندم ولی علاقه به تاریخ را هم داشتیم. وقتی دیپلم گرفتم روزی رفته بودم تبریز به منزل یکی از آشنایان. او گفت شما که اینجا آمده‌اید بد نیست کنکور هم بدهید. آن زمان هنوز کنکور

لارتي: وقتی تاریخ درس می‌دادیم مقابل درس‌هایی قرار می‌گرفتیم که می‌خواست طرف را ببرد دانشگاه، برای رشته پزشکی و مهندسی. درس دادن تاریخ یک نوع کشتی گرفتن با دانش آموز و مطیع کردنش بود



به هر حال یک روز دکتر امیرخانی، مدیر گروه ما، آمد و به من گفت: برویم دفتر من. رفتیم. با من صحبت کرد و گفت «من با دکتر منوچهر مرتضوی (حافظ‌شناس معروف) صحبت کرده‌ام تا شما مدرس دانشگاه شوید. چون شما مسائل آذربایجان را می‌دانید در عین اینکه فارس‌زبان هم هستید.» حالا من هم خودم یک خاطره‌ای از

دکتر مرتضوی داشتیم که مربوط می‌شد به بعد از ریاست دکتر احمد تاج‌بخش بر دانشکده. تاج‌بخش از خاندان قاجار بود، رئیس دانشکده و متخصص صفویه هم بود. او اصول خاصی برای درس دادنش داشت. او هم برای درس دادن و هم برای امتحان گرفتن به اصولی در تاریخ معتقد بود. مثل این بود که مثلاً فلسفه تاریخ خاصی را می‌خواست درس بدهد، به ما هم می‌گفت باید همان را برایش بنویسیم. ماجرای آن تغییرات و به اصطلاح جریان دانشجویی که به وجود آمد، او هم رفت دانشگاه تهران و دکتر مرتضوی جانشین او شد. یک واحدی برای ما در تبریز گذاشته بودند. این واحد در مورد آثار تاریخی و باستانی آذربایجان بود. برای ما دو واحد گذاشتند. همه آمدند. یک آقای بود که خیلی آدم توانایی بود و اسمش در کتاب‌ها بود حالا من اسمش در خاطر من نیست. خیلی خوب درس می‌داد. ما قبلاً یک تاریخ هنر خوانده بودیم. از دانشکده فنی استادی را برای ما آوردند. او تاریخ هنر را به ما درس می‌داد. ما اصول و قواعدی را در مورد بناهای تاریخی و معماری در ایران یاد گرفتیم که بسیار اهمیت دارد.

اما این واحد راه در پایان ترم، وزارت علوم تأیید نکرد و آن را رد کردند. یک عده از همکارهای ما که معلم بودند آمدند پیش من و گفتند: آقای رستمی! شما هم فارسی خوب صحبت می‌کنید و هم می‌توانید با آقایان اساتید و دکتر مرتضوی صحبت کنید. بیا برو پیش او و این مسئله را حل

کن و ما هم رفتیم آنجا و یک برخوردی کردیم که خلاصه اصطکاک پیش آمد. این خاطره در ذهن من بود، لذا وقتی آقای امیرخانی به من گفت برویم پیش دکتر مرتضوی متوجه این خاطره بودم. این شد که من دنبال این قضیه رفتیم. آن جریانات دانشجویی مشکلاتی را برای ما به وجود آورده بود.

جوادیان: دوستان اگر موافق باشند، از دوران تدریس بگویند و از احوال کلاس‌های درس.

علوی کیا: آقای لارتنی! با توجه به سابقه طولانی که شما در تدریس تاریخ دارید، اگر کتب درسی تاریخ قبل از انقلاب را با بعد از انقلاب مقایسه کنید، به نظر تان آن کتاب‌ها چه ویژگی‌های ممتازی داشت که بشود الان هم از آن استفاده کرد؟

لارتنی: من عرض کردم که بیست سال است بازنشسته شده‌ام و کتاب‌های تاریخ را درست ندیده‌ام که بتوانم مقایسه کنم. اما اگر شما بخواهید نظر من را بدانید که برای مسائل تاریخی در مدرسه چه کار بکنیم که برای بچه‌ها جاذبه داشته باشد؛ می‌گویم بهترین چیز تاریخ معاصر است. چون تاریخ معاصر، ویژگی‌هایی دارد که باعث می‌شود با زندگی امروز افراد بیشتر پیوند بخورد، در رشته‌های غیرعلوم انسانی اگر تاریخ بخواهند درس بدهند بهترین تاریخ، تاریخ معاصر است. چون اولاً بچه‌ها خودشان یک حضور ذهن دارند و ثانیاً مطالب نوشته شده در این کتاب‌ها، معمولاً با روحیه پدر و مادرها خوانایی دارد و بچه‌ها می‌توانند با آن‌ها گفت‌وگو کنند؛ در غیر این صورت تأثیری ندارد. من وقتی کلاس می‌رفتم، دانش‌آموزم را اگر کتاب نداشت سر کلاس راه نمی‌دادم. می‌گفتم حتماً کتاب تاریخ را باید همراه بیاورید. چون دانش‌آموز وقتی کتاب را خانه بگذارد یعنی آن را نگاه نکرده؛ پس می‌آید سر کلاس که چه کند؟ این است اگر کتاب وجه مشترکی با زندگی دانش‌آموز داشته باشد و نزدیک به زمان حال باشد جاذبه‌اش برای بچه‌ها و دیگران خیلی بیشتر است. از آن گذشته بهترین شخص برای علاقه‌مند کردن دانش‌آموز به تاریخ، خود معلم یا دبیر است.

خلیل رستمی:
معلم باید
مقدم بر دانش
تخصصی
خودش، روش
اداره کردن
کلاس را بداند و
آموزش و پرورش
را درک کند.
الان متأسفانه
این‌طور نیست.
قبلاً می‌رفتند
دانش‌سرای
مقدماتی یا
دانش‌سرای عالی
و آنجا علاوه بر
مثلاً تاریخ، این
چیزها را هم یاد
می‌گرفتند

آن زمان ما تلاش می‌کردیم که در مدرسه‌ها درس تاریخ را به کسی بدهند که رشته‌اش تاریخ باشد نه کسی که دو ساعت در برنامه هفتگی کم آورده و تاریخ هم به او بدهند که درس بدهد. این شخص خودش هم نمی‌داند سر کلاس چه بکند، پس این دو عامل اساسی است: یکی اینکه موضوع کتاب متناسب با زمان و روحیه افراد باشد، یعنی هماهنگی داشته باشد، و دوم اینکه معلم و دبیر هم به درس علاقه‌مند باشند و این مشروط است.

علوی‌کیا: آقای رستمی از دبیرهای خودمان در کرمانشاه کسی هست که نامش در ذهن شما مانده باشد؟

رستمی: آقای فیاض بودند که البته کرمانشاهی نبود. او خیلی مؤثر بود. اکثراً بچه‌هایی که از دبیرستان شاپور فارغ‌التحصیل می‌شدند و ریاضی خوانده بودند همیشه می‌گفتند مثلاً ما لطفعلی‌خان را از آقای فیاض یاد گرفتیم. یا این را این‌طور فهمیدیم. مرحوم **حسینقلی خان جهانسوز** هم از لیسانسیه‌های تاریخ و جغرافیا بود. ایشان مرد آگاهی بودند. آقای جهانسوز هم خوب درس می‌داد و هم توانایی‌اش برای کار کردن خوب بود. یک موردی را من بگویم که شاید در آینده تأثیر داشته باشد. از روی تعصب هم نمی‌گویم. به نظر من درس تاریخ درس بسیار مهمی است. معلم تاریخ نباید همه معلوماتش فقط در محدوده تاریخ باشد. او باید به مسائل علوم، مخصوصاً علوم پایه اگر در کلاس مطرح شد تا حدی به آن آگاه باشد. شاید کسی پرسد که این اعداد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ چیست؟ معلم باید یک چیزی بلد باشد که جواب او را بدهد، در متدولوژی، یا روش‌شناسی، دکتر **منوچهر تسخیری** استاد دانشگاه بود و خیلی قشنگ درس می‌داد. پرتوان بود. همه این‌ها را ما از او یاد گرفتیم. بعد خودمان هم ادامه دادیم. فرض بفرمایید سر کلاس رشته ریاضی به من می‌گویند آقا اجازه بدهید مطالعه کنیم! این ساعت امتحان داریم. می‌پرسم امتحان چه دارید؟ مثلاً (این مورد برای خودم هم اتفاق افتاده) می‌گویند مثلثات داریم. به ما اجازه بدهید مثلثات بخوانیم. اینجا اگر شما بخواهید مثلاً تاریخ قاجاریه را درس بدهید و به درخواست بچه‌ها توجه نکنید و نخواهید با آن‌ها همراهی کنید، بچه‌ها هم تاریخ شما را گوش نمی‌دهند. هیچ

ارزش‌گذاری برای آن نمی‌کنند. بعد دیدم یکی از آن‌ها دارد ناسازگاری می‌کند. حالا در کلاس ۶۵ نفر نشسته‌اند! در همین دبیرستان انقلاب خودمان، آن روز من برخوردیم به اینکه بچه‌ای گفت من نمی‌توانم این معادله را حل کنم که یک معادله مثلثاتی بود، گفتم مگه این کاری دارد؟ گفت مگر شما بلد هستید؟ گفتم بله، و برایش حل کردم! خب این برایش خیلی مهم بود، فهمید که معلم تاریخ هم بویی از این مثلثات برده است. به نظر من معلم باید همه چیز را بداند؛ یعنی همان روشی که در دانش‌سراهای مقدماتی بود.

معلم باید مقدم بر دانش تخصصی خودش، روش اداره کردن کلاس را بداند و آموزش‌وپرورش را درک کند. الان متأسفانه این‌طور نیست. قبلاً می‌رفتند دانش‌سرای مقدماتی یا دانش‌سرای عالی و آنجا علاوه بر مثلاً تاریخ، این چیزها را هم یاد می‌گرفتند. معلم به نظر من باید این چیزها را بداند؛ در غیر این صورت اعتباری ندارد. باید بداند که مثلاً **تولستوی** یک کتاب جنگ و صلحی هم دارد؛ یا فرض کنید مثلاً بداند فلان نویسنده چه اطلاعاتی دارد. یا بداند اگر امروز بازی بارسولونا با رئال مادرید است چه کسی در آن بازی می‌کند. به هر حال باید یک چیزی بلد باشد تا بتواند با دانش‌آموز ارتباط برقرار کند. متأسفانه در سیستم آموزشی ما به این موضوع اصلاً توجهی نمی‌شود. قوی‌ترین آدمی را که بخواهند انتخاب کنند از نظام آموزشی عالی، باید معلم باشد؛ یعنی همه چیز بلد باشد. من توانایی‌های خود را مدیون شغل معلمی می‌دانم. تا روزی که بازنشست شدم شب‌ها مطالعه می‌کردم و سؤال طرح می‌کردم. گرچه هزار دفعه هم درس را داده بودم ولی باز هم در شب امتحان چیز تازه‌ای پیدا می‌کردم. خانم من می‌گفت: تو تا کی می‌خواهی محصل باشی؟ کم سرت را بنداز روی گردنت و سؤال بنویس! بله معلم‌هایی بودند که مثل آن‌ها خیلی کم بود. مثلاً آقای **مسعود گلزاری** در دبیرستان خرازیان؛ البته من باهاش نزدیک نبودم. زمانی هم که من رفتم آنجا، ایشان از آنجا رفته بود. لیسانس باستان‌شناسی داشت. آقای دکتر **بیات** هم بود که دبیر خواهرانم بود. خاطره بسیار خوبی از او دارم. مرد بسیار خوبی بود، و خیلی در وصفش می‌گفتند. خودش را اصلاً کرمانشاهی می‌دانست گرچه نه‌نهادی بود.

لار تی: شما که خودتان تاریخی هستید. می دانید که وقایع را همه جور تفسیر می کنند. بستگی دارد که با چه نگرشی به آن نگاه کنید.

علوی کیا: خوب مطمئناً نگرش شما یک نگرش درست است. چه طور بیان می کردید؟ **لار تی:** یکی از حرف‌هایی که دکتر شریعتی می گفت این بود که مهم نیست ما چه می‌گوییم، مهم این است که چگونه حرف بزنیم، حرف را در چه قالبی بیان کنیم. بحث سر این بود که طرف چگونه حرف بزند نه اینکه چگونه بگوید. حرفش را در چه قالبی بریزد تا بتواند بیان کند، تأثیر بگذارد و جوابگو باشد، یعنی هنر سخن گفتن در تاریخ، مهم‌ترین اصل است. چه می‌خواهی بگویی و چگونه می‌خواهی بگویی.

علوی کیا: براساس اسناد و مدارک موجود در آموزش و پرورش و منابع فرهنگی کرمانشاه، آموزش تاریخ در این شهر با یک استاد تاریخ شروع می‌شود نه یک معلم تاریخ و آن مرحوم میرزا مهدی خان فرهیور است که جزو دانایان زمان خودش بوده. میرزا مهدی خان واقعا یکی از بزرگان تاریخ‌نگاری در زمان خودش بوده، منتها حیف که در کرمانشاه زندگی کرد و در همین جا مرد. یقین دارم اگر ایشان از کرمانشاه خارج می‌شد کمتر از رشید یاسمی نبود. او اهل سنندج بود که به کرمانشاه مهاجرت کرده بود. در زمانی که دولت منتخب نظام السلطنه مافی تشکیل می‌شود، او در کرمانشاه در وزارت دارایی محمد علی خان فرزین (که در دولت موقت وزارت دارایی را بر عهده داشته) به‌عنوان معاون مالی آن وزارتخانه مشغول خدمت می‌شود. گفته شده که او به سه زبان فرانسه، ترکی و عربی آشنایی داشته است. به همین خاطر در زمان جنگ جهانی اول به‌عنوان مترجم قشون در خدمت ارتش در می‌آید. این مرد فقط معلم تاریخ نبوده؛ و پس از آنکه آن جریان کابینه مهاجرت منتفی می‌شود و نیروها پراکنده می‌شوند، او در کرمانشاه می‌ماند و به استخدام وزارت معارف در می‌آید. این اولین معلم تاریخ کرمانشاه است. انصافاً



علوی کیا: آقای لار تی عزیز، تاریخ معاصر با توجه به مشکلات فراوانی که داشت...

لار تی: حتی خانمی بود به نام دکتر خزعلی که از دانمارک آمده بود. شروع کرده بود به تدریس. فکر می‌کرد اینجا دانمارک است، لذا دو جلسه بعد با مشکلات روبه‌رو شد. دکتر وهاب ولی هم همین مشکلات را داشت. گفته بودم که ایشان رایزن مطبوعاتی ایران در ترکیه بود. موقعی که مقامات ایران می‌روند آنجا، پذیرایی خوبی از آن‌ها نمی‌کنند و حتی سال ۵۲ تقریباً دیگر از کار برکنار شد. به تاریخ قاجاریه و انقلاب مشروطه تقریباً با دید خاصی نگاه می‌کرد که جنبه انتقادی داشت. الان نمی‌دانم زنده است یا نه، ولی خیلی واقعا روی بچه‌ها تأثیر گذاشته بود. همه را به مطالعه وا داشته بود. البته دکتر شریعتی طور دیگری بچه‌ها را به مطالعه وا می‌داشت. او وقتی سؤال می‌داد می‌گفت: مثلاً «فلان کس چه گفته، من چه گفتم و تو چه می‌گویی؟» به نظر شما نمره می‌داد. او هم از ایشان تأثیر گرفته بود و سعی می‌کرد با همان روال با دانش‌آموزان کار کند. این بود که جهت خاصی در دانشکده برای مطالعه کردن وجود داشت.

وقتی وارد کلاس می‌شدید می‌دانستید که امروز چه کتاب جدیدی چاپ شده. این است که تاریخ معاصر را با توجه به مأخذی که در آن زمان وجود داشت و شرح حال‌هایی که بود و توضیحاتی که در این مورد بود حالا چه مجاز و چه غیرمجاز با آن دید به قضیه نگاه می‌کرد. کلاً آن زمان جو خاصی بود و همیشه در آن سروصدا بود.

علوی کیا: شما در تدریس، مثلاً به کودتای سوم اسفند که می‌رسید چه می‌گفتید؟

خلیل رستمی:
معلم تاریخ نباید همه‌معلوماتش فقط در محدوده تاریخ باشد. او باید به مسائل علوم، مخصوصاً علوم پایه اگر در کلاس مطرح شد تا حدی آگاه باشد

امروز هم که به آثارش نگاه می‌کنیم هنوز تازه به نظر می‌رسد. مثلاً همان جغرافیای نظامی که به نام رزم‌آرا ثبت شده من یقین دارم که توسط فرهپور نوشته شده است. او یکی از مهم‌ترین روزنامه‌های غرب کشور را منتشر می‌کرد [روزنامه بیستون] درست است که لاهوتی خان مؤسس و مدیر آن بود ولی نویسنده اصلی مقالات آن روزنامه، این مرد بود. آقای عزیزالله بیات که زمانی در کرمانشاه تدریس می‌کرد، و شما بهتر می‌دانید که اهل تملق نبود، وقتی نامی از این شخص برده می‌شد به احترام از او یاد می‌کرد. فرهپور تنها کسی یا شاید جزو معدود افرادی بود در غرب کشور که با زبان و ادبیات پهلوی آشنایی داشت.

لارتنی: کار آقای فرهپور قابل ستایش است ولی نمودی در آموزش و پرورش و در فرهنگ و شهر کرمانشاه من ازش نمی‌بینم، او به‌عنوان یک شخصیت مطرح است ولی در کلاس درس تأثیری به آن صورت نداشت. با آقای فیاض هم درس نداشتیم، من هیچ خاطره‌ای از هیچ دبیری در کرمانشاه ندارم.

در دوران دبیرستان آقای زابلی بود که من چیزی از ایشان ندیدم. خاطرات بسیار بدی از بعضی دبیرها دارم که بازگو کردنش الان درست نیست.

علوی کیا: ولی در جهت‌گیری‌های سیاسی مؤثر بودند.

لارتنی: آن دیگر برمی‌گردد به جهت‌گیری افراد و جنبه شخصی دارد. شما وقتی وارد دبیرستان کزازی یا دبیرستان دیگری می‌شدید برایتان به‌عنوان دبیر تاریخ وزنی قائل نمی‌شدند، بلکه به‌عنوان آچار فرانسه اگر جایی درس نبود فوراً تاریخ درس می‌داد. آن مسائلی که شما فرمودید در مورد آقای بیات یک مورد شخصی و فردی و مربوط به خاص ایشان بود و ما نمودش را در دبیرستان‌های کرمانشاه ندیدیم.

علوی کیا: بخشید! من که تدریس می‌کنم (البته شاید این فقط مربوط به رشته علوم انسانی ما باشد) فکر می‌کنم نود درصد دانش‌آموزان اصلاً در کلاس نیستند؛ اما اگر بتوانم فقط روی یک نفر هم تأثیر بگذارم

همین صحبتی نمی‌شود که در مورد تأثیر مرحوم آقای فرهپور و یا آقای رستمی باشد یا آقای فیاض و یا خواهرشان و یا آقای دکتر بیات؟

لارتنی: بله، البته هنر معلمی این است که حداقل بتواند حتی یک نفر را جذب کند. روزی من به دکتر شریعتی گفتم شما برای چی این همه داد می‌زنید؟! گفت این چه حرفی است؟! من امیدوارم بعد از خودم، یک نفر بشود دو نفر، بعد دو نفر بشود سه و چهار و پنج نفر و...

این به جای خود؛ ولی با درس در دبیرستان فرق می‌کند. درس تاریخ در مدرسه معلومات عمومی برای کل جامعه است و هر فردی در جامعه باید حداقل آن اطلاعات را به دست بیاورد. معلمی که در دبستان یا در دبیرستان درس می‌دهد باید بتواند آن مطالب را به زور هم که شده به دانش‌آموز بفهماند. چون این جزو مسائل مورد نیاز جامعه است. اگر کسی وظیفه‌شناس نباشد و نتواند سر کلاس توجه کند و وظایفش را مرتب انجام ندهد، فردا فردی مناسب برای اجتماع نخواهد بود. هدف تدریس در مدارس ابتدایی و دبیرستان، آماده کردن این بچه‌هاست برای زندگی اجتماعی فردا.

علوی کیا: آقای لارتنی، آدم‌های معروفی در کرمانشاه بوده‌اند، منتها ما همه را نمی‌شناسیم، قدر آن‌ها را نمی‌دانیم. مثلاً کرام‌الدین افسر، هم مورخ بزرگی



بود و هم مترجم خوبی؛ که در خاطرات محمدعلی عمویی از ایشان یاد شده، او دبیر تاریخ ما بود و گفته‌ها و آموزه‌های او بود که ما را به سمت تاریخ کشاند، یعنی بودند کسانی که در کرمانشاه زحمت کشیدند اما ما شاید قدر آن‌ها را نشناختیم.

لارتنی: در یک دوره خاصی، حتی قبل از ۲۸ مرداد، آقای رستمی هم در جریان هستند، من محصل پنجم ابتدایی در دبستان هدایت بودم، در آنجا چند نفری بودند که روزنامه **گبوتر سرخ** را شب با مداد می‌نوشتند و فردا صبح می‌فروختند. بستگی دارد آن کسی که در دبیرستان کار می‌کند یا این دانش‌آموز برای چه مقطعی می‌خواهد آماده شود. در مورد تاریخ، من حتی بیشتر می‌خواهم بگویم که (البته در مورد زبان هم همین‌طور است) در این مورد در اینجا به این فکر نبودم که چه کار کنم. زمانی که در مشهد درس می‌خواندم مرا فرستادند به یک دبیرستان. رشته ریاضی بود. مدیر به من گفت: آقا ما نیاز نداریم! گفتم آقا جان شما متن را بخوانید، اینجا برایتان نوشته‌اند که از تجارب ایشان استفاده کنید نه اینکه حتماً درس بدهم. قبول کرد. امتحانات ثلث که شروع شد رفتم سر جلسه؛ دیدم موقع امتحان - سه کلاس ریاضی بود که همگی سر جلسه امتحان حاضر می‌شدند - باور کنید اصلاً نیازی به مراقب نداشت. همه بچه‌ها سرشان در کار خودشان بود! واقعاً تعجب کردم. در حالی که اینجا مرا به‌عنوان ناظر امتحانات فرستادند به یکی از شهرهای استان، باور کنید به اندازه‌ای تقلب از دست و سینه و پای بچه‌ها در آوردم که قابل گفتن نیست. تازه، وقتی می‌خواستیم از شهر خارج شوم همان عده‌ای که تقلب کرده بودند پشت سرم راه افتادند!! جو فرهنگی فرق می‌کند و در هر جامعه بسته به شرایطی است که در آن جامعه وجود دارد. نمونه بارز این که زمانی که فیلم «جنگ و صلح» را در سینمای ایران نشان می‌دادند برخی وقتی از سینما بیرون می‌آمدند، داد می‌زدند مفت گران است! مفت گران است!

جوادیان: جناب علوی کیا، شما هم در تألیف کتاب درسی مشارکت داشته‌اید و هم مؤلف چندین اثر غیردرسی هستید. این دو چه

تفاوتی با هم دارند؟ کدام یک سهل‌تر است؟
علوی کیا: نوشتن کتاب درسی در رشته تاریخ امری سهل و ممتنع است. در نگاه اول تعدادی مباحث ساده و آشنای تاریخی است که به اختصار نوشته‌اند. دقایق و ظرایف آن در آغاز دیده نمی‌شود؛ بلکه در فرایند آموزش است که آثار و نتایج آن دیده می‌شود. به نظر من کتاب درسی تاریخ در وهله اول برای آموزش تاریخ برای جوانان تألیف می‌شود، نه برای دانش‌افزایی صرف. نکته دوم اینکه امروز مخاطب اصلی کتب درسی تاریخ، جوانان و نوجوانان ایران اسلامی هستند. لذا باید متوسط درک و استعداد تحصیلی آن‌ها در نظر گرفته شود؛ چه در شهر و روستاها و چه مناطق دور یا نزدیک.

کتاب درسی قاعدتاً می‌باید در راستای اهداف نظام آموزشی تألیف شود و متضمن وحدت ملی و تقویت بنیان‌های آن باشد. از طرح موضوعاتی که موجب آزرده‌گی اقوام و مذاهب و اقلیت‌های ایرانی می‌شود باید پرهیز کرد. ایران فقط قم و کاشان و مشهد نیست. نویسندگان باید نگاهی ملی داشته باشند و تنوع اقوام ایرانی در مناطقی مرزی چون زابل، گنبد، اورامانات و غیره را هم ببینند. نکته دیگر اینکه متن آموزشی باید ساده، روان و جذاب باشد؛ البته با رعایت اصول و معیارهای تاریخ‌نگاری علمی.

هرچند ارجاع‌نویسی در کتب درسی ما متداول نیست اما بهتر است نویسندگان در نسخه اصلی خود مراجع و مصادر و ارجاعات را ثبت نمایند. به نظر من کسانی می‌توانند به امر نگارش کتب درسی تاریخ بپردازند که اولاً دانش‌آموخته رشته تاریخ در دانشگاه‌های معتبر باشند یعنی تاریخ را به مثابه یک دانش آکادمیک و دانشگاهی فرا گرفته باشند. البته منظور من تنها داشتن مدرک تحصیلی نیست، ثانیاً اینکه مؤلف

کتاب تاریخ باید حداقل بخشی از عمر خویش را به آموزش‌گری و معلمی تاریخ گذرانده باشد؛ یعنی تصور عینی و مطابق با واقع از دانش‌آموزان در مقاطع تحصیلی داشته باشد. به اصطلاح امروز چهره به چهره با آن‌ها روبه‌رو شده باشد. گچ کلاس درس را خورده باشد. کلاس درس را در عمل دیده باشد

علوی کیا: میرزا مهدی خان واقعاً یکی از بزرگان تاریخ‌نگاری در زمان خودش بوده، یقین دارم اگر ایشان از کرمانشاه خارج می‌شد کمتر از رشید یاسمی نبود

محسن رستمی: به نظر من هدف از تاریخ بایستی «شناخت» باشد. ما با انسانی به نام دانش آموز سروکار داریم و باید به او آموزشی بدهیم که شناخت پیدا کند. به عبارت دیگر باید به طور غیرمستقیم فلسفه تاریخ را به او آموزش داد

تا بتواند متن آموزش را دریابد. نه کلاس‌های ویتربینی و دکوری که فیلم و نمایش آن در تلویزیون گذاشته می‌شود.

جوادیان: آقای علوی! لطفاً قدری از نوشته‌هایتان بگویید. علوی کیا: آنچه در باب آثار و تألیفات قابل عرض است، تألیف بخش تاریخ اسلام و ایران در قرون نخستین اسلامی از کتاب تاریخ ایران و جهان ۱ که در سال ۷۹ نگارش یافت و تا سال گذشته در مدارس کشور تدریس می‌شد. دیگر بخش تاریخ اروپا در قرون جدید در کتاب تاریخ ایران و جهان ۲ است.

علاوه بر این، من در زمینه تاریخ محلی، با کمک دوستانم آقایان دکتر رستمی گوران و مصیب حیدری «تاریخ آموزش و پرورش نوین کرمانشاه» را تألیف نمودیم که در آن پیدایش نخستین مدارس جدید در کرمانشاه تا سال ۳۲ بررسی می‌شود. بخش قاجار آن توسط بنده نوشته شده است و ادامه آن تا کودتای ۳۲ را آقای رستمی تألیف کرده‌اند.

از مجموعه کتاب‌های «تمدن‌های بزرگ جهان» که انتشارات مدرسه چاپ و منتشر کرده دو کتاب **تمدن آرتک و اینکا و تمدن روم باستان**، و نیز از مجموعه چراهای تاریخ ایران انتشارات قدیانی **تاریخ ایران در عصر صفویه** تألیف من است. این کتاب‌ها با هدف آموزش تاریخ برای جوانان نگارش یافته است.

جوادیان: درباره مجموعه موزه‌ها!

علوی کیا: اطلاع دارید که بخش مهمی از آثار تمدن ایران، در خارج و در موزه‌های جهان نگهداری می‌شود. این آثار گنجینه‌هایی بی‌بدیل و گران‌بهاست که دیرینگی و عظمت تمدن با شکوه ایران را نشان می‌دهد. من از مدت‌ها قبل، حدود ده سال پیش، شروع به مطالعه و تحقیق در این باره نمودم که ماحصل آن یک مجموعه چهار جلدی است که در آن، سیر تاریخی شناسایی کشف و انتقال آثار ایران

باستان به موزه‌های بزرگ جهان یعنی موزه‌های **لوور، بریتانیا، متروپولیتن و ارمیتاژ** را نشان می‌دهد و نمونه‌هایی از گنجینه آثار ایران باستان و کیفیت هنری آن بیان می‌شود. این مجموعه در انتشارات قدیانی زیر چاپ است.

محسن رستمی: من یک چیزی را خدمت شما عرض کنم؛ از نظر اصول؛ چون شما خودتان در این کار هستید. به نظر من هدف از تاریخ بایستی «شناخت» باشد. ما با انسانی به نام دانش آموز سروکار داریم و باید به او آموزشی بدهیم که شناخت پیدا کند. الان این طور نیست. ما در کتاب‌های درسی‌مان به بچه‌ها «اطلاعات تاریخی» می‌دهیم، «شناخت تاریخی» نمی‌دهیم. به عبارت دیگر باید به طور غیرمستقیم فلسفه تاریخ را به او آموزش داد و نه فقط اطلاعاتی از گذشته. باید ببینیم سیر تکوین این ماجراهایی که از سر این جامعه گذشته چگونه است. خدمت شما مثالی عرض کنم: سلجوقیان یکی از سلسله‌های بعد از اسلام است که بیشترین قلمرو را داشته است و اگر ما بخواهیم بحث ملیت را در کشور خودمان توسعه بدهیم باید به آن اتکا بکنیم. در عین حال باید ببینیم این تمدن بزرگ که به آن حد رفیع خودش رسید، چطور شد که منقرض شد. یا اینکه مثلاً باید به این شناخت برسیم که بدانیم ما چه عارضه‌ای در تاریخ خودمان داریم که نمی‌توانستیم مثل اروپا پیشرفت کنیم! آیا اصلاً کسی به این‌ها فکر می‌کند؟

و باز نمونه دیگر: فلسفه اینکه مغول آن حرکت‌ها را کرد چه بود؟

به طور کلی ما باید به فکر آموزشی باشیم که به دانش آموز شناخت بدهد و قدرت تحلیل او را بالا ببرد. یعنی بچه بداند که این وقایع را که کنار هم می‌چیند از آن چه به دست می‌آورد. من فکر می‌کنم این‌ها باید رعایت شود.

اصلاً دلیل قدرت گرفتن سلسله‌های کوچکی که بعد از اسلام در ایران به وجود آمدند چه بوده؟ آیا کسی اصلاً به فکرش افتاده که به این سؤال پاسخ بدهد؟ اصلاً برای خودش چگونه توجیه می‌کند تا بتواند آن را درس بدهد؟ ما باید حق این مطلب را ادا کنیم. واقعاً آدم در یک مسئولیتی که قرار می‌گیرد بایستی تکالیفش را بداند. شما توانایی‌اش را دارید، تسلطش را هم دارید. این‌ها را حتماً لحاظ

کنید که دیگر کسی به این شکل به تاریخ نگاه نکند. الان کسی حاضر نیست یک کتاب تاریخی و حتی یک داستان تاریخی بخواند.

آن قسمتی از کتاب تاریخ که آقای علوی کیا فرمودند نوشته‌اند این ویژگی‌ها را دارد، اما یک قسمت دیگرش، که آن را آقای دکتری که اسمش یادم نمی‌آید نوشته بود، اطلاعات صرف است، اصلاً تحلیل ندارد. فقط نوشته، چه کسی آمد و چه کسی رفت و اینکه جنگ جهانی دوم چه زمانی شروع شد؟ این تحلیل، رفتاری در دانش آموز ایجاد نمی‌کند.

جوادیان: خانم برمکی شما از مدارس دخترانه برای ما صحبت کنید. ما معمولاً چندان اطلاع نداریم که در مدارس دخترانه چه می‌گذرد و دانش‌آموزان دختر چه تصویری از این درس‌ها دارند. آیا سنخیتی بین خودشان و درس حس می‌کنند؟ از خاطراتتان هم بفرمایید! از تدریس خودتان بگویید.

برمکی: من فکر می‌کنم نسبت به مطالعه تاریخ چندان تفاوتی بین مدارس دخترانه و پسرانه وجود ندارد. علی‌الخصوص در چند ساله اخیر. به‌طور کلی در دانش‌آموزان علاقه به تاریخ کم است. شاید اوایل بیشتر می‌شد علاقه‌مندانی نسبت به درس تاریخ پیدا کنیم اما هرچی زمان سپری شد تعدادشان کم و کمتر شد. به واقع شاید بگویم الان به دلیل گسترش رسانه‌های جمعی و ارتباطات، بچه‌ها به جای پرداختن به مطالعه و کتاب، رفته‌اند سراغ فضای مجازی. چهار پنج شب پیش بود که در اخبار سراسری اعلام می‌کرد میزان استفاده بچه‌ها و یا کودکان کشور ژاپن در استفاده از موبایل در روز شاید ۱۷ دقیقه باشد اما در ایران حدود چندین ساعت است. بنابراین رسانه‌های جمعی که به این شکل جای مطالعه را گرفته علاقه‌مندی را به همان نسبت، از جمله نسبت به کتاب درسی، خیلی کمتر کرده‌اند. امروز پرداختن به مسائل جانبی خیلی بیشتر شده است. واقعیت این است که در چند سال اخیر این علاقه‌مندی خیلی کمتر شده و ما حتی با به کار بردن ترفندهای متعدد نتیجه نمی‌گیریم. آن علاقه و انگیزه قوی که در هر کدام از ما بوده و سبب شده تاریخ را مطالعه کنیم در بچه‌های امروز نیست یا کمتر است. شاید

بتوانم بگویم که تنها دلخوشی من معلم تاریخ، همین‌طور آقای لارتنی، آقای رستمی و سایر بزرگواران این باشد که در طول خدمت‌مان یک نفر علاقه‌مند به تاریخ از میان این دانش‌آموزان ایجاد نکنیم، ولی واقعیت این است که من به جایی رسیده‌ام که فکر می‌کنم حتی آن یک نفر هم پیدا نمی‌شود! دانش‌آموزان مرتب سر کلاس می‌گویند که نمی‌شد این کتاب تاریخ را «شما!» یک مقدار ساده‌تر می‌نوشتید؟ و من در جواب آن‌ها می‌گویم من مؤلف کتاب درسی شما نیستم. این چیزی است که به‌عنوان وظیفه به عهده من و شما گذاشته شده است. دانش‌آموز می‌گوید ما اصلاً علاقه‌ای نداریم که بخواهیم تاریخ را مطالعه کنیم. می‌گویم اگر علاقه‌ای هم ندارید با توجه به اینکه رشته شما علوم انسانی است این از درس‌های اصلی رشته شماست و باید مطالعه کنید و دست کم در حد قبولی نمره‌تان را بگیرید! اما باز هم، شاید باور نکنید که هیچ کدامشان علاقه‌ای به تاریخ ندارند. فقط دو نفر، آن هم برای اینکه معدل پایین نداشتند باشند نمره می‌آورند؛ بقیه زیر ۱۰ می‌آورند. یعنی نمره امتحان مستمر اول آن‌ها زیر ۱۰ بوده. در این صورت آیا من معلم نباید دلسرد شوم؟!

از طرف دیگر اتفاق افتاده که در طول یک ساعت و نیمی که در کلاس بوده‌ام و تاریخ درس می‌داده‌ام فقط یک پاراگراف کوتاه درس داده‌ام، چون باید به مسائل سیاسی بچه‌ها پاسخ می‌دادم تا آن‌ها را اقناع کنم. فکر می‌کردم اگر بتوانم در این زمینه‌ها پاسخگوی دانش‌آموزان باشم خیلی بهتر از آن است که بیایم مسائلی را که خیلی قدیمی و کهنه شده و کاربردی در زندگیشان ندارد مطرح کنم. به هر حال، ما در مدارس مان نسبت به درس تاریخ معضل داریم.

جوادیان: خسته نکنم شما را، آقای حیدری عزیز شما بفرمایید.

حیدری: خدمت شما عرض کنم مباحثی که گفته شد همه واقعاً به جا بود. اما به نظر من، اگر بخواهیم بحث آموزش را مطرح کنیم در واقع باید مثلی با سه ضلع را در نظر بگیریم. این سه ضلع عبارت‌اند از معلم (که به نظر من قاعده این مثلث است) کتاب و دانش‌آموز. در مورد معلم همه گفتنی‌ها را گفتند و واقعاً نقش اصلی



اینکه خودشان بدانند، نوسازی اش می کنند، به روزش می کنند تا جوابگوی نیازهای مادی آن ها هم باشد؛ ولی ما حاضر نیستیم این کار را بکنیم. این است که معلم وقتی آن ها را بلد بود، وقتی توانایی داشت مقبولیت خواهد داشت. فرض کنید دیشب تیم فوتبال چکار کرده، این را بیار در درس تاریخ، یک چیزی را باید بگویی دیگر. از سوی دیگر از معلم تاریخ بپرسید که چرا اروپایی ها به این سرعت رشد کردند و ما نکردیم؟ مگر ما همزمان با آن ها نیستیم؟ مثلاً فرض کنید میچی در ژاپن یا امیرکبیر در ایران را مقایسه کنیم یا مثلاً تربیت پطر کبیر چه بود؟ خب این مسائل را باید آگاهی داشته باشیم و به کار ببریم. یعنی عملاً همه مسائل را کاربردی مطرح کنیم.

جوادیان: در واقع نتیجه ای که می گیریم این است که اگر معلم قوی با معلومات وسیع باشد و اطلاعات فراوان هم داشته باشد، ضعف های کلاس و کتاب درسی را می پوشاند.

لارتنی: بله تاریخ را خوب یاد می گیرد. چرا در اروپا، وقتی می خواهند به کسی اجازه اقامت بدهند تاریخ آن کشور را ارزش امتحان می گیرند؟ ما برای حفظ ارزش های واقعی خودمان، باید بلد باشیم یک توجیهی دست آن بدهیم. آقا محمدخان چه خصلت ها و چه عادت هایی داشت که آن فجایع را به بار آورد؟ معلم این ها را باید بلد باشد.

را دارد به خصوص در درس هایی که با اخلاق سروکار دارد، و محور بحثش رفتار، کردار و علوم انسانی است. در این درس ها معلم می تواند وزنه سنگینی باشد. آگاهی و علم معلم، همان طور که دوستان فرمودند، در زمینه های مختلف خیلی می تواند کمک کننده باشد. معلم حتی اگر یک هنری داشته باشد، مثلاً خط خوبی داشته باشد، باز هم می تواند برای دانش آموز برانگیزاننده باشد. نکته دیگر، چیزی است که من فکر می کنم یک معضل است، به خصوص در علوم انسانی، تسلط بر سیستم هاست. متأسفانه بر خورد ما با تکنولوژی همیشه منفی بوده مگر اینکه مجبور به پذیرش آن شده باشیم. الان خیلی از کلاس های درس ما مجهز به وایت برد، ویدئو، پروژکتور و وسایل رسانه ای هستند اما خیلی از معلم ها آگاهی ندارند که از آن ها چگونه استفاده کنند. البته یک بخش از آن برمی گردد به ضعف هایی که در این زمینه داریم. یکی از ضعف هایی که داریم این است که

مقدمات لازم را برای این کار فراهم نمی کنیم. وقتی در کشوری مثل اندونزی بحث تجهیز کلاس ها مطرح شد چندین سال قبلش آمدند برنامه ریزی کردند، نرم افزارها و امکانات را تهیه کردند. معلم ها را آموزش دادند و بعد کم کم شروع کردند به تجهیز کلاس ها و استفاده عملی آن. اما اینجا برعکس شد. تلاش می کنند کلاس ها هوشمند شود بدون اینکه عقبه لازم را داشته باشد. معلم اطلاعات لازم را دارد ولی تجهیزات کافی وجود ندارد. من فکر می کنم یکی از نکاتی که مجله رشد تاریخ باید به آن توجه کند همین نکته است.

لارتنی: در مورد اینکه فرمودید معلم باید اطلاعات خوبی داشته باشد، یک بحثی در ابتدا ما داشتیم که الگوی رفتاری و بازسازی و پیشرفت کشور چه باشد. یک عده می گفتند ژاپن، خب ما باید بدانیم ژاپن مدرنیته را با سنت های خودش تلاقی می دهد و همسازی می کند. اما در کشور ما هر سنتی را که از گذشته داریم حاضر نیستیم در آن تغییر بدهیم و نوسازی کنیم. فرض بفرمایید اگر بخواهیم فتودالیت را در ژاپن نگاه کنیم مثلاً آن کیمونویی که آن ها می پوشند، به عنوان مثال، فقط ظاهرش مانده و دیگر چیزهای دیگری نمانده. این فرهنگ را ژاپنی ها همه ساله، بدون

برمکی: تاریخ

خودش گره

خورده به

سیاست و

نمی شود این

دو تا را از هم

جدا کرد. اگر

من هم نخواهم

دانش آموز مرا به

محدوده سیاست

می کشاند، اگر

از گذشته باشد،

یعنی معاصر

نباشد، با گفتن

افسانه ها و

داستان ها سعی

می کنیم این

انگیزه را در

آن ها ایجاد کنیم



خلیل رستمی: این یادگیری مادرزادی نیست، باید برود مطالعه کند. الان چند نفر از معلم‌های ما می‌دانند چرا ژاپن پیشرفت کرده؟ آیا معلمان ما کتاب‌های رشد و توسعه را مطالعه کرده‌اند؟ وقتی مطالعه نباشد خب نقص داریم. دانش، مادرزادی که نیست!

جوادیان: آقای دکتر الماسی، جناب عالی بفرمایید.

من از خدمت دوستان حاضر یک سؤال کلی دارم چرا تاریخ‌نگاری محلی کرمانشاه در نگاه شماها مغفول مانده؟ چرا تاریخ‌نگاری محلی نمی‌کنید و کلا در منطقه غرب ایران، خیلی تاریخ‌نگاری کم‌رنگ است؟ چرا کتاب نمی‌نویسیم؟ مثلاً آقای علوی کیا چرا در مورد کرمانشاه نمی‌نویسند؟ الان شما نگاه کنید اولین نکته‌ای را که مورخ اشاره می‌کند می‌گوید که چون علاقه به زادبوم دارم این را نوشتم.

محسن رستمی: اگر روزی بتوان فهرستی از پایان‌نامه‌های دانشگاهی فارغ‌التحصیلان کرمانشاهی رشته تاریخ، در مقاطع مختلف تحصیلی را، چه در خارج و چه در داخل کشور، تهیه کرد ثابت خواهد شد که اتفاقاً کرمانشاهی‌ها بسیار هم به موضوعات مختلف تاریخ شهرشان علاقه‌مند و حساس هستند. به نظر من آنچه باعث پدید آمدن چنین احساسی در نزد برخی، از جمله آقای دکتر الماسی شده، در واقع نگارش این پایان‌نامه‌ها و خاک خوردنشان در قفسه‌های کتابخانه‌های دانشگاه‌های مختلف است و این یک اشکال بزرگ در نظام تولید و نشر علم در کشور ماست. علاوه بر این یک

عامل جداگانه و قوی دیگر انباشته شدن بازار کتاب از آثار کم‌ارزش با موضوع تاریخ کرمانشاه است؛ آثاری که توسط افراد غیرمتخصص، اما بی‌شک علاقمند و پرتلاش، پدید آمده است. این آثار غیر علمی عملاً و به شکلی جدی فرصت ابراز وجود را از دست متخصصان تاریخ و آثار علمی‌شان می‌گیرند. به طوری که بسیاری، حتی فرهیختگانی که یا تحصیلاتشان در دیگر رشته‌هاست و یا با وجود داشتن تخصص در رشته تاریخ، به هر دلیل، این آثار را به شکلی عمیق، و شاید کامل نخوانده‌اند، دچار این توهم هستند که گویا تألیفات مزبور، هر کدام ختم‌الکلامی در موضوعات مختلف تاریخ کرمانشاه می‌باشند. به‌خصوص اینکه مؤلفان این آثار با روابط عمومی قوی و شهرتی که از راه چاپ چنین تألیفاتی به دست آورده‌اند و حضور دائمی در وسایل ارتباط جمعی، خود را به‌عنوان دانشمندانی صاحب سبک شناسانده و به این توهم دامن می‌زنند که کار آن‌ها در نوع خود بهترین می‌باشد. طبیعی است که ناشران نیز در چنین شرایطی میل چندانی برای به خطر انداختن سرمایه خود از طریق چاپ آثار افراد کمتر شناخته شده و با موضوعاتی به موازات موضوع آثار آن افراد مشهور، نداشته باشند. هرچند که به لحاظ رعایت قوانین و اسلوب‌های تاریخ‌نویسی علمی، این نوع تألیفات قابل مقایسه با آن تألیفات غیر علمی نیست. از سوی دیگر صاحبان آثار علمی نیز معمولاً توان مالی چاپ آثار خود را ندارند، و گرفتن وام نیز برای به چاپ سپردن آثارشان ریسکی است که در صورت عدم بازگشت سرمایه می‌تواند مشکلات مالیشان را دوچندان سازد.

و اما ای کاش آنان که تاریخ را به‌صورت آکادمیک خوانده‌اند، علی‌رغم همه مشکلات، شجاعانه وارد این حیطه می‌شدند و با انتشار آثار علمی‌شان راه را بر عوامان تاریخ‌نویس می‌بستند و عرصه را از این طریق بر آنان تنگ می‌کردند.

جوادیان: خدا را شکر که این فرصت فراهم شد و ما در خدمت شما عزیزان بودیم از همه شما ممنونیم.

محفلی خوبی بود. امیدوارم برای خوانندگان هم قابل استفاده باشد.

درگذشت دکتر محسن جعفری مذهب

دکتر عبدالرسول خیراندیش



دکتر جعفری مذهب با دو مجله «کتاب ماه تاریخ و جغرافیا» و «رشد آموزش تاریخ» همکاری قابل توجهی داشت و به ویژه در توسعه فرهنگ و روشمند کردن نقد و بررسی کتاب‌های تاریخی نقش ارزنده از خود نشان داد. به علاوه، در زمینه ایران‌شناسی نیز بسیار فعال بود و با ایجاد سرای ایران‌شناسی و اطلاع‌رسانی کمک بسیاری به ایران‌شناسان داخلی و خارجی نمود. به همه این‌ها اضافه می‌کنم که دکتر جعفری مذهب مغول‌شناس صاحب‌نظر و نکته‌سنجی بود. مقالات بسیار خوبی در این حوزه نوشت و در توسعه منابع مغول‌شناسی برای ایرانیان نقش پررنگی ایفا کرد. درگذشت ایشان را به خانواده، دوستان، همکاران و جامعه کشور تسلیت می‌گویم.

روحش شاد و یادش گرامی باد

روز شانزدهم مهرماه دکتر محسن جعفری مذهب از میان ما رفت. روانش شاد باد! جعفری مذهب از محققان نکته‌سنج و پر تلاشی بود که سراسر عمر خود را با انگیزه و انرژی به کارهای علمی و فرهنگی گذراند. او در چند حوزه به درجه خاصی از دانایی و توانایی رسیده بود.

اول آنکه در زمینه سکه‌شناسی اطلاعات فراوان داشت؛ به همین سبب در تألیف کتاب «تاریخ‌شناسی» در مقطع دبیرستان از او دعوت شد تا بخش سکه‌شناسی را انجام دهد. او سپس در چندین دوره ضمن خدمت این مبحث را برای معلمان تدریس و از این طریق خدمت بزرگی به میراث فرهنگی کشور کرد؛ چرا که این بخش در ترغیب دانش‌آموزان و دبیران به جمع‌آوری سکه‌ها مؤثر واقع شد. همکاری وی با آموزش و پرورش به این امر منحصر نماند و او نظر به فعالیت همسر خود در جمع دبیران تاریخ شهرستان‌های تهران و نیز بخش آموزش و پرورش انجمن ایرانی تاریخ، مشارکت‌ها و همکاری‌های مؤثر دیگری هم داشت.

جعفری مذهب هم پرکشید!

روزی که خبر جراحی مغز جعفری مذهب را در بیمارستان کسری شنیدم شوکه شدم. صبر کردم چند روزی بگذرد سپس به دیدارش رفتم. ظاهراً رو به بهبود بود، اگرچه دکتر خیراندیش قبلاً به من گفته بود که پزشکان آمیدی به بهبودی کامل وی ندارند ولی این را به خودش نگفته‌اند. همسرش، خانم هدایتی پروانه‌وار دور او می‌چرخید و خود را وقف او کرده بود. کی فکر می‌کرد آن دیدار، آخرین دیدار باشد! از آن پس هر از گاهی به‌صورت پیامکی جویای احوالش بودم، اما از نوع پاسخ‌هایش پیدا بود که رو به راه نیست تا دیروز (شانزدهم مهرماه) که خبر درگذشت او همگان را در اندوه و حسرت فرو برد. روانش شادباد.

دکتر جعفری مذهب ساده و بی‌تکلف بود. ذهن پویا داشت. امکان نداشت با وی ملاقاتی نکنید و او از چند طرح و برنامه و پیشنهاد علمی سخن نگوید. کارشناس مسلم سکه‌شناسی و تاریخ مغول بود. در این اواخر در باب روابط ایران و لهستان تکاپوهای خوبی کرد. همواره دانش وسیعش مرا به شگفتی و می‌داشت و تحسین. رفت و با رفتنش دل ما را سوزاند.

گذاشتیم و او درس را آن گونه که می‌خواستیم نوشت. در اجرای دوره‌های ضمن خدمت نیز حضور یافت و نه تنها همواره در امور مربوط به کتاب تاریخ‌شناسی در دسترس بود بلکه هر جا که به کمک دیگری هم نیاز داشتیم دریغ نمی‌کرد. از جمله به درخواست من طی این سال‌ها چند مطلب نوشت که در رشد آموزش تاریخ منتشر شد. شادروان جعفری مذهب دوره لیسانس را در تهران و دوره فوق لیسانس را در مشهد گذرانده بود و دوره دکتری را هم در دانشگاه شهید بهشتی گذراند؛ گرچه پیش از ورود به دوره دکتری از نظر من، یک استاد برجسته بود.

در این اواخر کمتر توفیق دیدارش نصیب می‌شد و هر یک از ما به‌نوعی به زندگی خود مشغول بودیم. فقط هر از گاهی در همایش یا به بهانه‌ای فرصت دیدار پیش می‌آمد و من هر بار می‌دیدم که او بیش از سنش می‌نماید؛ البته هرگز این نکته را به زبان نیاوردم. چهار یا پنج سال پیش از او برای یک گفت‌وگو دعوت به عمل آوردم که به راحتی و سادگی پذیرفت. حاصل گفت‌وگو در شماره ۵۳ منتشر شد که آینه گوشه‌هایی از زندگی و دیدگاه‌های اوست.

حوالی سال‌های ۷۱ - ۱۳۷۰ بود. دکتر عبدالرسول خیراندیش از تهران به دانشگاه شیراز انتقال یافت و مسئولیت گروه تاریخ دفتر برنامه‌ریزی تألیف بر دوش من قرار گرفت. در آن ایام سخت درگیر تألیف کتاب‌های نظام جدید متوسطه بودیم؛ نظامی که با شتاب و فشار اجرا شد و ...

وقتی نوبت به کتاب تاریخ دوره پیش‌دانشگاهی رسید، نسبت به کتاب‌های قبل فرصت بیشتری برای تفکر و برنامه‌ریزی و در نهایت تألیف کتاب داشتیم. دکتر خیراندیش تألیف کتابی با عنوان «تاریخ‌شناسی» را برای این دوره مطرح کرد. پیشنهادش در شورای گروه تاریخ تصویب و مقرر شد هر یک از دوستان گوشه‌ای از بار را از زمین بردارد، تا کتاب «تاریخ‌شناسی» از طرح به عمل درآید. یکی از درس‌ها «سکه‌شناسی» بود. برای این درس چه باید می‌کردیم؟ چه کسی با علم سکه‌شناسی آشنایی داشت و می‌توانست درباره آن متنی ساده و جور بنویسد؟ در این میان **دکتر صفت گل**، محسن جعفری مذهب را معرفی کرد و این، سرآغاز آشنایی، دوستی و ارتباط ما با او شد. جعفری مذهب را دعوت کردیم. قرارهای لازم را

کارنامه رشید یاسمی در معارف کرمانشاه

(۱۲۹۸-۱۳۰۰ ش)

محمدعلی علوی کیا

پژوهشگر

اشاره:

رشید یاسمی اندکی از عمر پربار خویش را نیز در خدمت به معارف شهر و دیارش کرمانشاه گذراند (۱۲۹۸-۱۳۰۰ ش) و آن وقتی بود که به عنوان معلم زبان و ادبیات فارسی و فرانسه و یک چند در پست مدیریت مدرسه متوسطه احمدیه خدمت کرد. شرح احوال نویسان رشید این دوره از زندگی او را ندیده و یا شاید شایسته توجه ندانسته‌اند؛ گویا تولد علمی و ادبی او را ناشی از مهاجرت به تهران و سکونت در این شهر دانسته‌اند. پژوهش حاضر با تکیه بر اسناد و مدارک موجود در بایگانی راکد آموزش و پرورش استان کرمانشاه کوشیده بر این دوران کوتاه که بخشی از تاریخ جنبش نوسازی و تأسیس مدارس نوین در کرمانشاه است بپردازد و با بررسی مسائل و اتفاقات فرهنگی آن ایام و فضای تیره و به هم ریخته‌ای که موجب دلسردی و کوچ فرهیخته‌ای چون رشید یاسمی شده است، این بخش از زندگی استاد را برجسته سازد.

کلیدواژه‌ها: رشید یاسمی، اداره معارف، کرمانشاه، مدارس نوین

مقدمه

غلامرضا رشید یاسمی در سال ۱۳۲۷ ق/ ۱۲۸۸ ش در کرمانشاه دیده به جهان گشود. او اصلاً کرد و از طایفه گوران بود. گوران ایل بزرگی بود که به چندین شعبه تقسیم می‌شد و هر شعبه بنا به رسم رایج سربازگیری یکصد سرباز داشت. رئیس هر دسته را سلطان می‌گفتند. رؤسای طوایف گوران را نیز سلاطین گوران می‌نامیدند و غلامرضا نیز که فرزند پدری در لباس جنگ و سواری و از رؤسای طوایف گوران و معروف به خان خانان بود، رشیدالسلطان نام گرفت. اجداد رشید از چندین پشت در محل گوران در خاک کرمانشاه به سر می‌بردند. املاک و مراتع و محل زندگی طوایف گوران تماماً خالصه دولت بود که به عنوان پاداش و حقوق سربازی در اختیار آنان گذارده شده بود. ولی حکام و رؤسای طوایف، هر زمان که قدرت داشتند در آن تصرف می‌کردند. مرکز طایفه گوران قریه گهواره بود. درباره محمدولی خان میرپنج، پدر رشید گفته‌اند: «مردی باسواد و خوش خط و در لباس جنگ و سواری بود و ذوقی نیز در شعر و ادب داشت؛ نقاشی می‌کرد، غزل می‌سرود و نصرت تخلص داشت» (فلسفی، ۱۳۳۰: ۳). بلای ویا در سال ۱۳۲۳ ق/ ۱۳۸۳ ش بسیاری را چون رشید نوجوان از محبت پدر محروم ساخت. پدر وی به وقت مرگ کمتر از ۳۰ سال داشت. نورتاج خانم مادر رشید بود که در محیطی شاعرانه نشو و نما یافته بود، زیرا دختر محمدباقر میرزا خسروی نویسنده رمان معروف شمس و طغرا بود که خود از معارف عصر خویش و شاعری توانا به شمار می‌رفت. آغاز جوانی رشید در کوه‌های دالاهو به شکار، تفریح و تیراندازی گذشت و رشید در دامان طبیعت پرورش یافت. چون خان‌زاده بود نزد آموزگاران خصوصی، که به خدمت رؤسای طوایف



درمی آمدند، ادبیات فارسی، مختصری زبان فرانسه و مقدمات عربی آموخت (فلسفی، ۱۳۳۰:۳).

رشید یاسمی دوران زندگی اش را به لحاظ ادبی به دو پاره تقسیم کرده است: «یکی تا حدود هفده سالگی که در صحرا و دهات ولایت خود در میان ایل و طایفه اش در گهواره گوران سپری شد و دیگر دوره ای که به تهران آمد و تحصیلات مرتب داشت.» او درباره پاره نخست زندگی اش می نویسد: «در قسمت اول بدون توجه و التفات این ذوق در من پرورده می شد و قوه موروثی، در نشو و نمای شاعری من کار خود را آهسته آهسته انجام می داد. گاهی شراره ای می زد ولی خیلی زود به جای پنهانی خود باز می گشت. این قوه طبیعی محتاج محیط مناسب و تشویق ماهرانه ای بود که او را از جعبه شرم و مخزن ترس بیرون اندازد که این امر سرانجام در تهران صورت گرفت» (رشید یاسمی، ۱۳۲۳:۳).

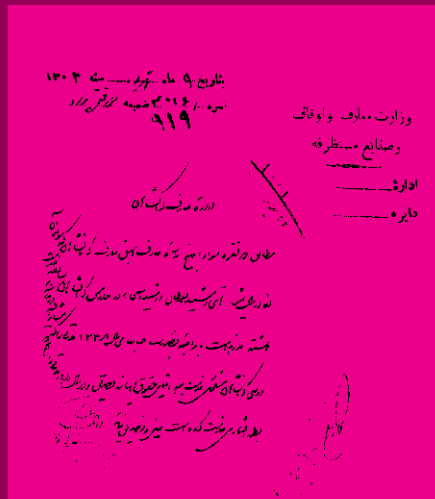
او به یاد می آورد که در سال های زندگی در قصبه گهواره «صبح برمی خاستم کتاب و مداد و کاغذ برمی داشتم، مکان مرتفعی می جستیم و به خیال خود به کسب معلومات می پرداختیم. معلم خصوصی را که همراه ما بود در این کلاس کوهستانی در جلو تابلو سبز طبیعت می پذیرفتم و فرمایشات ناقص ایشان را با کمالی که از طبیعت تراوش می کرد جبران می نمودم.»

اما حادثه ای زندگی رشید یاسمی را در مسیر دیگری انداخت: «روزی اتفاق خارق العاده ای در زیر چادرها افتاد. از شهر یک بسته روزنامه رعد آوردند. پاورقی شیرینی داشت به قلم حسین عدل الملک (دادگر) در سرگذشت جوانی که در تهران دچار حادثی شده بود. عطش خواندنش چنان در من غلیان داشت که مکرر آن را خواندم. امروز نمی دانم موضوع آن رمان و ارزش ادبی آن چه بود ولی آن وقت مرا سرمست کرد و بر آن داشت که خود را به این شهری که تهران نام دارد برسانم. من عمداً آن بهشت بی نظیر را رها کردم و خود را به شهر کرمانشاه و از آنجا به پایتخت رساندم. در آن زمان مدرسه «سن لویی» رونق داشت. کشیش های عالم و خدمتگزار و دلسوز از فرانسه می آمدند و

در نشر فرهنگ مغرب زمینی می کوشیدند. فرانسه دانی بزرگ ترین کلید معرفت جدید و تمدن اروپایی محسوب می شد» (رشید یاسمی، ۱۳۲۳:۴).

رشید یاسمی در سال ۱۲۹۷ ش به عزم سیر و تعمق در افکار نویسندگان اروپا به بغداد عزیمت کرد ولی در بیابان ریگزار بغداد مورد حمله راهزنان واقع شد و دارایی اش را تاراج کردند. ناگزیر به بغداد مراجعت کرد و با کمک مرتضی خان ارفع که در آن موقع از زیارت عتبات مقدسه مراجعت می کرد و در بغداد بود به ایران بازگشت (شاکری، ۱۳۲۷:۵۲).

ورود به خدمات اداره معارف کرمانشاه رشید یاسمی پس از آن که مدرسه سن لویی را به پایان رساند راهی کرمانشاه شد و بنا به اصرار و نیاز اداره فرهنگ شهر به خدمت اداره معارف و صنایع مستظرفه کرمانشاه در آمد و فعالیت علمی و آموزشی خود را از



سال ۱۲۹۸ ش با ماهی ۲۰ تومان حقوق ثابت و به‌عنوان معلم ادبیات مدرسه دولتی نمره یک آغاز کرد.

ورود رشید یاسمی جوان به عرصه فرهنگ و معارف کرمانشاه مقارن ایامی بود که ایوب خان سپهری زنگنه ملقب به مزین‌الممالک ریاست معارف کرمانشاه را بر عهده داشت. مزین‌الممالک هنرمندی فرهنگ‌دوست، از شاگردان برجسته کمال‌الملک و از مؤسسين مدرسه سپهر تهران بود. او در سال ۱۳۳۷ ق/ ۱۲۹۷ ش از سوی احمد بدر به‌عنوان رئیس اداره معارف و صنایع مستظرفه کرمانشاه برگزیده شد و کوشید با جذب نیروهای فرهنگی کارآمد و تحصیل‌کرده امور مدارس استان را تنظیم کند و آموزش نوین را عینیت بخشد. او ارزش رشید یاسمی جوان را، که فارغ‌التحصیل مدرسه سن‌لوئی و با زبان فرانسوی و انگلیسی آشنا بود خوب می‌دانست و سعی نمود از دانش این ادیب جوان کرمانشاهی استفاده نماید.

مزین طی حکمی که در مراسله نمره ۴۸۱ مورخه ۲۵ صفر ۱۳۲۸ ثبت شده است، از رشید یاسمی می‌خواهد تا علاوه بر تدریس ادبیات و تاریخ، ساعات بعدازظهر را به تدریس فرانسه و انگلیسی بپردازد تا «در ظل توجه عالمانه و اخلاق حمیده شخص جناب‌عالی اطفال کرمانشاه اولین مقام تحصیل را دارا شوند. در ضمن برای این خدمت، به معارف کرمانشاه مبلغ چهل تومان حقوق ماهیانه در نظر گرفته می‌شود». در پایان اظهار

امیدواری می‌نماید که رشید یاسمی «نظر به معارف‌خواهی و احساسات نوع‌پروری»، خود قبول مسئولیت این زحمت را بنماید (بایگانی راکد آموزش و پرورش استان کرمانشاه: سند شماره ۱۶۵۸).

پیش از این آموزش زبان و ادب فرانسه در انحصار برنامه آموزشی مدرسه آلیانس کرمانشاه بود. پس رشید یاسمی را می‌توان اولین معلم ایرانی زبان فرانسه در نخستین مدارس کرمانشاه دانست.

مدیریت مدرسه متوسطه احمدیه از دیگر اقداماتی که در این ایام صورت گرفت تأسیس نخستین مدرسه متوسطه، به نام مدرسه احمدیه، در کرمانشاه بود. در خرداد ۱۲۹۸ ش برای اولین بار یازده نفر از داوطلبان امتحانات نهایی سال ششم ابتدایی توانستند گواهی‌نامه خود را به دست آورند، از آن جمله کریم سنجابی بود («علوی کیا و رستمی گوران، ۱۳۸۱: ۵۷). در این وقت امر خطیر مدیریت مدرسه نمره یک متوسطه دولتی احمدیه به رشید یاسمی ۲۶ ساله سپرده شد.

در سواد مراسله معارف کرمانشاه مورخه شعبان ۱۳۳۸ آمده است: «مدیریت مدرسه متوسطه نمره یک با ماهی شصت تومان حقوق به جناب‌عالی که از هر حیث شایستگی و لیاقت شغل شریف مذکور را دارا هستید واگذار نموده و امیدوارم به‌طور اکمل از عهده خدمات عالییه که قصد و غرض جناب‌عالی است برآیید. امضای مزین‌الممالک» (بایگانی راکد، آ. پ. ک. سند شماره ۱۶۵۹).

اما دوران ریاست مزین‌الممالک در معارف کرمانشاه به درازا نکشید. مشکلات و مسائل مالی، مخارج روزافزون مدارس، شکایت طلبکاران از اداره معارف، قروض سابقه و سه هزار تومان و اندی کسری بودجه موجب شد تا مزین‌الممالک برای بررسی تسویه مالی به تهران فرا خوانده شود. او کفالت را به مشاور و معاون خویش میرزا تقی خان واگذار نمود. در این زمان زندگی اجتماعی در کرمانشاه بیش از هر چیز تحت تأثیر موقعیت ارتباطی آن بود. کرمانشاه دروازه ورود از ایران به بین‌النهرین و عتبات بود. در میان رهروان و

رشید یاسمی در

سال ۱۲۹۷ ش

به عزم سیر و

تعمق در افکار

نویسندگان اروپا

به بغداد عزیمت

کرد ولی در بیابان

ریگزار بغداد مورد

حمله راهزنان واقع

شد و دارایی‌اش را

تاراج کردند. ناگزیر

به بغداد مراجعت

کرد و با کمک

مرتضی خان ارفع

که در آن موقع

از زیارت عتبات

مقدسه مراجعت

می‌کرد و در

بغداد بود به ایران

بازگشت

زائران غریب، گاه چهره‌های آشنا دیده می‌شد که به محافل اهل فرهنگ و ادب کرمانشاهی درمی‌آمدند. نکته‌ها گفته می‌شد که به جان و دل شیفتگان می‌نشست؛ موجی و میلی به وجود می‌آورد اما اندکی بعد فرو می‌نشست. گاه میل به هجرت از زاد و بوم به جان مشتاقان علم و ادب می‌نشست، آنان بر آن می‌شدند تا به کانون دانش که معمولاً «دارالخلافة طهران» بود راه یابند و از سر نوشت کسالت‌بار زندگی در محیط بسته به در آیند. رشید یاسمی جوان از آن جمله بود. علی‌دشتی در خاطرات خویش می‌نگارد: «تابستان ۱۲۹۹ ش بود. در راه تبعید سیاسی به کرمانشاه رسیده و ماندنی شده بودم. رشید عزیز در آن تاریخ ساکن کرمانشاه و به امر تدریس مشغول بود، مرا پیدا کرد و به سویم شتافت. در آن محیط تنگ و نیمه‌تاریک دست یافتن به هم‌زبان و هم‌نفس غنیمتی است کمیاب و باارزش. ساعت‌های پر از ملال غربت و در حسرت زندگانی پر از تحرک تهران غالب عصرها در صحرای فیض‌آباد با امیل روسو، گرازبلا و لامارتین وقت را به خوشی می‌گذراندیم و به کمک رشید به تقویت زبان فرانسه خود می‌کوشیدیم. رشید از دوستانی بود که نمی‌توان او را فراموش کرد» (دشتی، ۱۳۵۲: ۱۵).

نگاهی به اوضاع معارف کرمانشاه (۱۲۹۹-۱۳۰۰ ش)

باری این «حسرت زندگانی پر از تحرک تهران» دوباره بر جان رشیدالسلطان نشست. به ویژه که پس از برکناری مزین‌الممالک از معارف کرمانشاه فضای فرهنگی شهر دستخوش دسته‌بندی شده بود و مخالفان معارف، رؤسا و معاونین پیشین را متهم به اختلاس و زد و بند مالی می‌نمودند. بازار افترا و تهمت رواج داشت. این فضا برای رشید یاسمی ملال‌آور بود. از طرفی تعلقات قبیله‌ای و «امور رعیتی» و «کار کشاورزی» بهانه مناسب و یا واقعا عاملی برای کناره‌گیری و استعفای او از پاره‌ای مشاغل فرهنگی بود. [برای آشنایی با مسائل این دوره رجوع شود به تاریخ آموزش و پرورش نوین کرمانشاه، ص ۶۹].

رشید یاسمی در مراسله نمره ۵۶۷ و به

تاریخ قوس ۱۲۹۹ به اداره معارف کرمانشاه می‌نویسد که او «به واسطه گرفتاری‌ها و موانع شخصی و اداری (که آن را به ملاحظه‌ای قلم می‌زند) با کمال تأسف مجبورم از این تاریخ از شغل افتخاری خود استعفا بدهم و علی‌الرسم به آن جناب اطلاع می‌دهم که اداره مسبوق، به فکر مدیری برای مدرسه نمره یک باشد (بایگانی راکد. آ. پ. ک. سند شماره ۱۶۴۸).

انتخاب عبدالرحمان قوامی به‌عنوان رئیس معارف کرمانشاه بر تشنج اوضاع فرهنگی و بحران اداری آن افزود، زیرا «برنامه‌های عبدالرحمان قوامی برای حل معضلات مالی معارف استان در نوع خود عجیب بود. انحلال مدرسه اسلامی و فروش اثاثیه آن، تعطیل کلاس‌های اول و دوم متوسطه مدرسه نمره یک، انفصال شورای معارف و پاره‌ای از معلمان از آن جمله بود. او در مکاتبات خود با وزارت متبوعه پاره‌ای از مشاوران مزین‌الممالک از جمله کفیل اداره معارف پس از وی یعنی تقی رهبر را مورد اتهامات مالی قرار داد» (علوی کیا و رستمی گوران، ۱۳۸۱: ۷۰).

مکاتبات اداری رشید در معارف کرمانشاه

رشید یاسمی دیگر چندان میلی برای ماندن در معارف کرمانشاه نداشت. ضمن اینکه «ضبط املاک» و «انجام امور رعیتی» و مسئله «سرکشی به ده در سال دو مرتبه» نیز بر مشکلات او می‌فزود. با این وصف حکم ابلاغ مربوط به مدیر متوسطه مدرسه دولتی نمره یک احمدیه، توسط قوامی صادر شد: «به ازاء خدمت فوق و ۸ ساعت تدریس در عرض هفته مبلغ شصت تومان».

رشید در نامه مورخه ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ می‌نویسد: «چون همواره منظور نظرم خدمت به معارف بوده است مفتخر قبول می‌نمایم، لیکن خاطر عالی مسبوق است که بنده موظف به ضبط املاک و انجام امور رعیتی هستم اگر چه سایر امور ملکی را در اوقات غیررسمی انجام توانم داد لیکن مسئله سرکشی به ده بنده را در سالی دو سه مرتبه مجبور به مسافرت و غیبت از مدرسه می‌نماید و... مستدعی است اجازه کتبی دهید در مواقع بهار مدتی و در پاییز و تابستان چندمرتبه به ده مسافرت

رشید یاسمی در وزارت فرهنگ و وزارت دارایی خدمت کرد. از سال ۱۳۱۲ ش به سمت استاد کرسی تاریخ اسلام در دانشکده ادبیات و دانش‌سرای عالی انتخاب و عضو فرهنگستان ایران شد و در سال ۱۳۲۲ به عضویت هیئت علمی درآمد و به هندوستان رفت

کنم». (بایگانی راکد. آپ.ک. سند شماره ۱۶۵۳) قوامی طی نامهٔ نمرة ۴۳ به تاریخ ۱۲ برج حوت ۱۲۹۹، ضمن تذکر نکاتی در باب مراسلات اداری در مورد شرایط رشید می‌نویسد: «حتی‌المقدور سعی خواهید نمود که از ۱۵ یوم غیبت تجاوز نکند».

رشید در حاشیة نامهٔ خود فهرستی از نیازهای مدرسه آورده است. اقلام مورد نیاز مدرسه عبارت بودند از «دفتر حاضر و غائب معلمین نیم ورقی، دفتر حاضر و غائب سیار اطفال ربعی، دفتر ثبت اسامی،

دفتر مراسلات ربعی، دفتر اثنائیه ربعی، نقشهٔ پنج قطعه، تخته سیاه ۲، گچ ۱۰۰۰، و...» گویی از آنجا که احساس می‌شده این اقلام ممکن است موجب افلاس! ادارهٔ معارف شود رئیس اداره پاره‌ای از مهم‌ترها را با علامت ضربدر مشخص نموده است: «تنها با یک جلد دفتر نیم‌ورقی برای ثبت اسامی اطفال، یک جلد دفتر ربعی اسامی اطفال سیار، یک جلد دفتر ربعی مراسلات و یک جلد دفتر ربعی اثنائیه موافقت می‌شود (بایگانی راکد. آپ.ک. سند شماره ۱۶۵۴).

استعفا از معارف کرمانشاه

سرانجام تداخل وظایف معارفی با مشغلهٔ کشاورزی و نیز شاید حقوق ماهیانه، رشید را وا می‌دارد تا از پست مدیریت مدرسهٔ متوسطهٔ احمدیه کناره‌گیری نماید، زیرا «ده روز غفلت محصول شلتوک یک ساله را از بین می‌برد» او در نامهٔ مورخهٔ اول برج ثور می‌نویسد: «در جواب مرقومهٔ نمرة ۸۵ که این بنده را به مدیریت مدرسه با ماهی چهل و شش تومان حقوق از اول حمل دعوت می‌کرد عرضه می‌دارد که چنانچه در جلسهٔ محترمهٔ شورای معارف حضوراً عرضه داشت این شغل را نمی‌توانم پذیرفت؛ علت آن هم کثرت کارهای فلاحتی و اجبار به خارج شدن از شهر است... لیکن حال ده روز غفلت محصول شلتوک یک سال را از میان می‌برد. چون با ضرر و کثرت افکار متشتته مدیریت نتوان کرد. از خدمت پستی محترمی که پیشنهاد فرموده‌اید متأسفانه کناره می‌گیرم و استعفای خود را تقدیم می‌دارم (بایگانی راکد. آپ.ک. سند شماره ۱۶۵۰).

آیین نخواست تاریخ

تألیف
اساتذت رشیدی

تألیف
عبدالمکریم میرزنده‌دار



ورود رشید

یاسمی جوان به
عرصهٔ فرهنگ و
معارف کرمانشاه

مقارن ایامی

بود که ایوب

خان سپهری

زنگنه ملقب به

مزین الممالک

ریاست معارف

کرمانشاه را بر

عهده داشت.

مزین الممالک

هنرمندی

فرهنگ دوست،

از شاگردان

برجسته

کمال‌الملک و از

مؤسسين مدرسهٔ

سپهر تهران بود

این آخرین سند موجود در بایگانی راکد آموزش و پرورش استان کرمانشاه دربارهٔ فعالیت‌های آموزشی رشید یاسمی و پایان خدمت فرهنگی وی در ادارهٔ معارف می‌باشد.

رشید یاسمی، پس از استعفا، چند ماهی را به زاد و بوم ایلی خود باز می‌گردد و در میان سنجابی‌ها به رتق و فتق امور رعیتی خود می‌پردازد. بیم آن می‌رفت که رشید دلبسته طبیعت و چشم‌اندازهای بکر صحرا شود ولی خیلی زود دریافت که

ماندن در کرمانشاه و زندگی در میان ایلات عشایر، با آرزوها و آمال معنوی او سازگاری ندارد. میل به دانستن و شوق فراوان به تحقیق و تفحص او را بار دیگر وادار به مهاجرت نمود. به تهران بازگشت و به خدمات دولتی مشغول شد. ابتدا به استخدام وزارت مالیه درآمد و سپس در وزارت فرهنگ مشغول به کار شد.

در تاریخ ۹ شهریور ۱۳۰۴ ش وزارت معارف از ادارهٔ معارف کرمانشاه می‌خواهد تا با مراجعه به صورت حساب‌های سال ۱۳۳۸ ق مدتی را که رشید در مدرسهٔ دولتی کرمانشاه مشغول خدمت بوده با تعیین حقوق، تصدیق و ارسال و مدتی را هم که به صورت افتخاری خدمت کرده است تعیین و تصدیق نماید...

(بایگانی راکد. آپ.ک. سند شماره ۱۶۵۷).

در پاسخ به نامهٔ فوق، معارف کرمانشاه سابقهٔ خدمت رشید السلطان (رشید یاسمی) در ادارهٔ معارف کرمانشاه را بدین گونه اعلام می‌دارد: «از حوت ۱۲۹۸ تا قوس ۱۲۹۸ با ماهی ۲۰ تومان حقوق به سمت معلمی ادبیات مدرسهٔ نمرة یک دولتی. از اول قوس ۱۲۹۸ تا اول جوزا ۱۲۹۹ با ماهی ۴۰ تومان حقوق به سمت معلمی ادبیات مدرسهٔ نمرة یک دولتی. از اول جدی ۱۲۹۹ تا اول حمل ۱۳۰۰ با ماهی ۶۰ تومان حقوق به سمت مدیریت مدرسه نمرة یک دولتی. از اول جدی ۱۲۹۹ تا اول حمل ۱۳۰۰ با ماهی ۶۰ تومان به مدیریت مدرسهٔ احمدیه نمرة یک. از اول حمل ۱۳۰۰ تا اول ثور ۱۳۰۰ با ماهی ۴۸۰ تومان به مدیریت مدرسهٔ احمدیه نمرة یک. (بایگانی راکد. آپ.ک. سند شماره ۱۶۵۶).

رشید یاسمی دلبستگی معنوی خویش به زاد بوم، ایل و اصالت قومی خویش را فراموش نکرد. بخشی از مجموعه آثار پژوهشی وی



رشید یاسمی

مؤلف و مترجم

به کوشش
ابراهیم رحیمی زنگنه
سهیل یاری

رشید یاسمی را
می‌توان اولین
معلم ایرانی
زبان فرانسه
در نخستین
مدارس
کرمانشاه
دانست

نوشت. آیین نگارش تاریخ نخستین اثر تاریخ‌شناسی علمی به زبان فارسی در دوره معاصر است و با اینکه بیش از هشتاد سال از تألیف آن می‌گذرد هنوز قابل استفاده و حاوی نکاتی ارزشمند است. عبدالکریم جریزه‌دار این کتاب را همراه با یادداشت‌های استاد جلال‌الدین همایی و استاد احمد سمیعی، در انتشارات اساطیر، منتشر کرده است. رشید یاسمی در این کتاب با مهارتی خیره‌کننده، تاریخ را مورد بررسی قرار داده و علاوه بر ارائه مباحث نظری (فلسفی)، روش تحقیق در این دانش را آموزش داده و دشواری‌های بررسی اسناد و ارزیابی و بازآفرینی آن‌ها را یادآور شده است.

آیین نگارش تاریخ، شامل پنج فصل است: در فصل نخست «کلیات» ارائه شده است. در فصل دوم با عنوان «انتقاد تاریخی»، وجوه مختلف نقد اسناد را تشریح گردیده و در فصل سوم با عنوان «تدوین تاریخ» تفاوت روش کار مورخان با پژوهشگران علوم تجربی مورد بحث قرار گرفته است. عنوان فصل چهارم نیز «ساختمان تاریخ» است و ذیل آن ظرائف و چگونگی چینش یادداشت‌ها و تحلیل‌های مورخ شرح داده شده است. فصل پایانی هم با عنوان «مؤثرات تاریخی» فلسفه تاریخ و عوامل اصلی محرک تاریخ بیان گردیده است. در فصل اخیر، رشید یاسمی از هگل، کارل مارکس، کارل لایب، دورکیم و برگسون یاد کرده و دیدگاه‌های آنان را توضیح داده است.

پی‌نوشت

۱. به قلم استاد رشید یاسمی، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار، چاپ اول، تهران: اساطیر، ۱۳۹۲

منابع

۱. بایگانی اسناد تاریخی بایگانی راگد سازمان آموزش و پرورش استان کرمانشاه.
۲. فلسفی، نصرالله؛ مرگ رشید. اطلاعات ماهانه س ۴، ش ۳، ۱۳۳۰.
۳. رشید یاسمی، غلامرضا؛ چگونه نویسنده یا شاعر شدید؟، امید س ۲ دوره جدید، ش ۲۲، ۱۳۳۲.
۴. شاکری، باقر؛ تذکره شعرای کرمانشاه، چاپخانه سعادت، کرمانشاه، ۱۳۳۷.
۵. دشتی، علی؛ یاسمی نخستین همکار ادبی من، اطلاعات، ش ۱۶۲۲۰، ۱۳۵۲.
۶. علوی‌کیا، م. ع و رستمی گوران. محسن؛ تاریخ آموزش و پرورش نوین کرمانشاه، طاق بسنان، کرمانشاه، ۱۳۸۱.
۷. سالنامه معارف، چاپخانه سعادت، کرمانشاه، ۱۳۰۵.

× این مجموعه ارزشمند با مساعدت آقای جلال امینی رئیس سازمان آموزش و پرورش استان کرمانشاه، دکتر سلیمان محبی معاونت مالی وقت و با تلاش نگارنده و آقایان محسن رستمی گوران و مصیب حیدری و خانم فرزانه برمکی [دبیران تاریخ آموزش و پرورش کرمانشاه] گردآوری شده است.

مانند: «کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او» در حیطه «کردشناسی» قرار می‌گیرد که از معدود پژوهش‌های تاریخی علمی درباره قوم کرد است؛ و نیز چاپ دیوان محمدباقر میرزا خسروی کرمانشاهی که با مقدمه ارزشمند وی صورت گرفت.

همچنین پیوند او با آموزش و تعلیم و تربیت تا واپسین دم زندگانی‌اش ادامه داشت.

آثار رشید که با هدف آموزش در مدارس تدوین شده عبارت است از:

تاریخ ایران (برای سال پنج و شش ابتدایی) - چاپ ۱۳۲۲، تاریخ ایران (برای سال پنجم دبیرستان) - چاپ ۱۳۰۲، آیین نگارش، چاپ ۱۳۰۶، تاریخ ایران از زمان امیر تیمور گورکانی تا استقرار مشروطیت (برای سال پنجم) چاپ ۱۳۲۴، تاریخ مختصر ایران یک دوره و فارسی برای دبیرستان‌ها ۲ جلد. او همچنین مقالات پژوهشی متعدد در نشریات وزین و معتبر به چاپ رسانده است که در نوع خود بدیع و حاوی اطلاعات ارزشمند است.

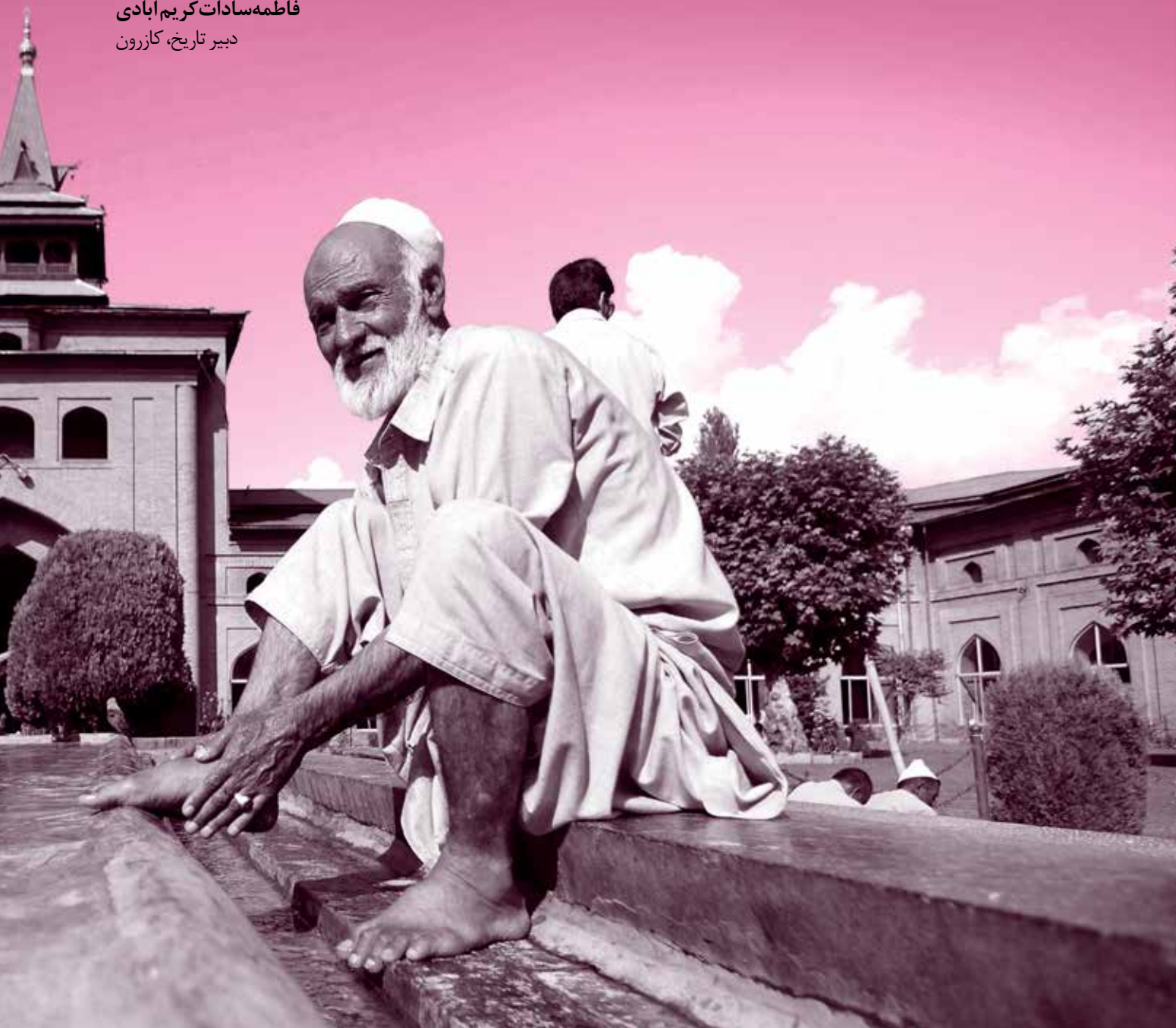
رشید یاسمی در وزارت فرهنگ و وزارت دارایی خدمت کرد. از سال ۱۳۱۲ ش به سمت استاد کرسی تاریخ اسلام در دانشکده ادبیات و دانش‌سرای عالی انتخاب و عضو فرهنگستان ایران شد و در سال ۱۳۲۲ به عضویت هیئت علمی درآمد و به هندوستان رفت. در ۱۱ اسفند ۱۳۲۷ ش هنگامی که در تالار اجتماعات دانشکده ادبیات درباره تأثیر حافظ در گوته در حضور جمعی از استادان سخن می‌گفت به عارضه سکته قلبی مبتلا و پس از یک معالجه در تهران به اروپا رفت و پس از ۲ سال در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ به رحمت ایزدی پیوست.

گرچه رشید یاسمی عمری کوتاه داشت و در سن ۵۷ سالگی از دنیا رفت، با این حال در همین فرصت اندک، آثار ارزنده‌ای از خود به یادگار نهاد؛ اعم از ترجمه و تألیف و تصحیح. بررسی همه این آثار خود مجال می‌طلبد و موضوع مقاله‌ای مفصل است اما از آن میان، اشاره به یکی از نوشته‌های وی خالی از فایده نیست؛ چون با حرفه و علائق ما ارتباط مستقیم دارد و آن عبارت است از کتاب «آیین نگارش تاریخ»^۱.

رشید یاسمی این کتاب را در سال ۱۳۱۶

تاریخچه کشمیر

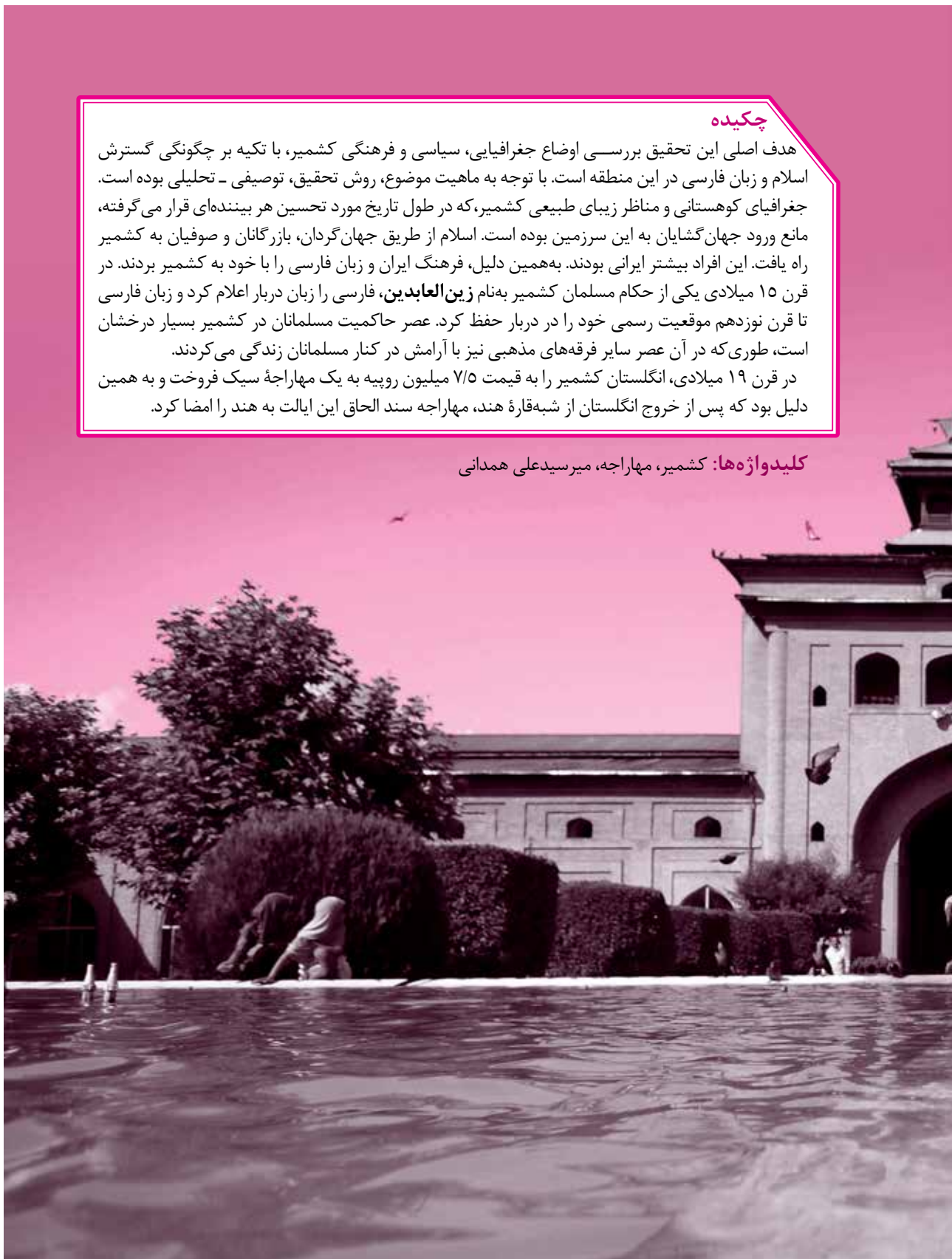
فاطمه سادات کریم آبادی
دبیر تاریخ، کازرون



چکیده

هدف اصلی این تحقیق بررسی اوضاع جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی کشمیر، با تکیه بر چگونگی گسترش اسلام و زبان فارسی در این منطقه است. با توجه به ماهیت موضوع، روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی بوده است. جغرافیای کوهستانی و مناظر زیبای طبیعی کشمیر، که در طول تاریخ مورد تحسین هر بیننده‌ای قرار می‌گرفته، مانع ورود جهان‌گشایان به این سرزمین بوده است. اسلام از طریق جهان‌گردان، بازرگانان و صوفیان به کشمیر راه یافت. این افراد بیشتر ایرانی بودند. به همین دلیل، فرهنگ ایران و زبان فارسی را با خود به کشمیر بردند. در قرن ۱۵ میلادی یکی از حکام مسلمان کشمیر به نام **زین‌العابدین**، فارسی را زبان دربار اعلام کرد و زبان فارسی تا قرن نوزدهم موقعیت رسمی خود را در دربار حفظ کرد. عصر حاکمیت مسلمانان در کشمیر بسیار درخشان است، طوری که در آن عصر سایر فرقه‌های مذهبی نیز با آرامش در کنار مسلمانان زندگی می‌کردند. در قرن ۱۹ میلادی، انگلستان کشمیر را به قیمت ۷/۵ میلیون روپیه به یک مهاراجه سیک فروخت و به همین دلیل بود که پس از خروج انگلستان از شبه‌قاره هند، مهاراجه سند الحاق این ایالت به هند را امضا کرد.

کلیدواژه‌ها: کشمیر، مهاراجه، میرسیدعلی همدانی



پیشینه تاریخی

پاندریت کلهان^۱ کشمیری، که در ادبیات سانسکریت^۲ شاعری توانا و تاریخ‌نویسی بی‌همتا شناخته شده است، نام کشمیر را برگرفته از نام «گشپ» نوه برهما (یکی از خدایان سه‌گانه هندو) می‌داند (کلهان، ۱۳۵۳: ۴۳). بعضی نیز عقیده دارند که در اینجا قومی به نام کش زندگی می‌کرده‌اند و برخی گویند این واژه ترکیبی از کلمات «کش یعنی کانال، و میر به معنای کوه است» (حاج سید جواد، ۱۳۷۱، ج ۲: ۵۲).

کشمیر ایالتی است در دامنه رشته‌کوه‌های هیمالیا که رود سند آن را مشروب می‌سازد. در این منطقه، کوه‌های سر به فلک کشیده‌ای قرار دارند که همیشه از برف پوشیده‌اند.

دره کشمیر را استحکامات کوهستانی احاطه کرده‌اند و فقط چند دهانه، ارتباط آن

را با جهان خارج حفظ می‌کنند. تا صد سال قبل، جاده‌ای که کشمیر را به جهان خارج متصل کند، تقریباً وجود نداشت و تنها پیاده‌ها، قاطرها، فیل‌ها و گاوهای وحشی از گذرگاه‌های کوهستانی عبور می‌کردند (حسین، ۱۳۷۲: ۱۴). این سرزمین، علاوه بر زیبایی جادویی خود، به خاطر قالی‌های دست‌بافت با نقش و نگار عالی، منبت‌کاری‌های

زیبا و در رأس همه شال‌های مشهورش، شهرت دارد. در تهیه شال از کرک بز نژاد کشمیری استفاده می‌شود که بسیار نرم و لطیف و البته گران است. «لطایف انهار» و فراوانی «انواع هنر و فضل» (کلهان، ۱۳۵۳: ۴۴ و ۴۵) و آب‌وهوای خوش و «مرغزاری نزه» که در برابر «جمال او دم طاووس به پر زاغ مانستی» از دیگر ویژگی‌های کشمیر هستند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۵: ۲۰۰-۲۲۸).

تاریخ کشمیر به حدود چهار هزار سال قبل از میلاد مسیح بازمی‌گردد. ۲۱ سلسله هندو، بودایی و غیره تا قرن ۱۴ میلادی بر کشمیر حکومت کردند. مسافری چینی که در قرن هفتم میلادی دو سال در کشمیر به سر برده است، چنین می‌گوید: «این کشور مملکتی مرفه و آرام است با یک‌صد صومعه و چهار تالار پر از یادگارهای بودا و حدود پنج‌هزار کاهن بودایی» (حسین، ۱۳۷۲: ۲۵).

ورود اسلام به کشمیر

«در سال ۹۵ ق (۷۱۵ م) مردی عرب به نام **حمیم‌بن سامه** وارد این سرزمین گردید. این مرد نخستین مسلمانی بود که به ایالت کشمیر قدم می‌نهاد» (طباطبایی، ۱۳۵۰: ۱۹). ورود مسلمانان به کشمیر در سال‌های ۱۱۴ و ۱۵۲ ق (۷۳۳ و ۷۷۰ م) دفع شد اما به تدریج یک منطقه مهاجرنشین مسلمان در منطقه‌ای از سری‌نگر^۳ به وجود آمد. «قرن پنجم هجری شاهد هفده حمله از طرف ترک‌ها به رهبری **محمود غزنوی**، به قلمرو هندوها، در شمال هند بود اما کشمیر فتح نشد و محمود تصمیم گرفت خود به این کشور لشکرکشی کند، بنابراین، وی دوبار از طریق گذرگاه توسامیدان به کشمیر حمله کرد ولی در قلعه نظامی پونچ متوقف شد و ناچار به کشورش بازگشت.

در سال ۴۱۱ ق (۱۰۲۱ م) برای دومین بار به کشمیر حمله کرد. این بار هم انسان و طبیعت ضدمهاجم توطئه کردند و بارش برف سنگین، محمود را مجبور کرد که از ماجراجویی خود بر ضد کشمیر دست بردارد» (حسین، ۱۳۷۲: ۳۱ و ۳۲). در جریان لشکرکشی محمود غزنوی به کشمیر و شکست او، طبیعت نقش بیشتری داشت تا پای‌مردی اهالی.

در این سفر نظامی، **ابوریحان بیرونی**، دانشمند مشهور ایرانی نیز، حضور داشت. او نتیجه کاوش‌های خود را درباره سرزمین و فرهنگ هند، در کتابی تحت عنوان «تحقیق ماللهند» نگاشت. او می‌نویسد: «اهل کشمیر پیادگان‌اند بی‌چارپایان و پیل‌ها. بزرگان آن بر گتوت‌ها نشینند که نوعی است از پالکی (تخت‌روان) و بر دوش مردمان حمل شوند و متعهد حسانت موضع‌اند و پیوسته مداخل و دروازه‌های آن محکم دارند و از این‌رو مخالفت با آنان متعذر باشد» (بیرونی، بی تا، ج ۱: ۱۶۱). بنا به اعتقاد **نهره**، ابوریحان بیرونی زبان سانسکریت را در کشمیر فرا گرفت (نهره، ۱۳۶۱: ۱۳۹۱).

گرایش مردم کشمیر از دین هندو به اسلام به شکلی آرام و مسالمت‌آمیز از طریق ایمان و ارشاد به کیش تازه صورت گرفت. تبلیغ اسلام به وسیله جهان‌گردان، بازرگانان و ماجراجویان آغاز شد و بعد با سفر روحانیون و صوفی‌ها از





**میر سید علی با
بزرگان و علمای
بنام هندو بحث و
جدل‌های بسیاری
در بارهٔ مسائل
مذهبی و علمی
داشت. گزارش
شده است که تنها
خود میر سید علی،
سی‌وهفت‌هزار
غیرمسلمان را در
کشمیر به دین
شریف اسلام
برگرداند**

فراگرفت و در نوجوانی حافظ قرآن شد. سپس به مطالعهٔ الهیات و فلسفه پرداخت. وی مرید **شرف‌الدین محمد فردقانی** بود. شرف‌الدین سید علی را ترغیب کرد که ضمن فراگیری علوم دینی، سفرهای وسیعی نیز به نقاط مختلف جهان کند. سید نیز از مسیرهای صعب‌العبور سفرهای چندی به ممالک گوناگون کرد و برای مدت بیست‌و یک سال در نقاط گوناگون جهان و بیشتر بلاد اسلامی به سیر و سیاحت پرداخت. پس از اتمام سفرهایش به زادگاهش مراجعت کرد. اما پس از مدت کوتاهی اقامت در همدان به علت آزار و اذیت و قتل عامی که در پی هجوم تیمور به ایران شدت گرفت، وی به همراه هفتصد تن از سادات و مریدانش همدان را به قصد کشمیر ترک کرد.

میر سید علی برای بار اول در هفتم ربیع‌الاول ۷۷۴ ق (۱۳۷۲ م) وارد کشمیر شد. «او در سفر اول که چهار ماه طول کشید با بزرگان و علمای بنام هندو بحث و جدل‌های بسیاری دربارهٔ مسائل مذهبی و علمی داشت. گزارش شده است که تنها خود میر سید علی، سی‌وهفت‌هزار غیر مسلمان را در کشمیر به دین شریف اسلام برگرداند.

در سال ۷۸۱ ق (۱۳۷۹ م) میر سید علی برای بار دوم از کشمیر دیدن کرد. این سفر دوونیم سال طول کشید. وی تلاش خود را در این مدت نسبتاً طولانی برای تبلیغ اسلام، صرف ساختن مساجد و اعزام سادات به نقاط دورافتادهٔ کشمیر کرد. این سادات با جدیت تمام به هر نقطهٔ کشمیر سفر می‌کردند و اسلام را در آن نقاط گسترش می‌دادند. در حال حاضر، در تمامی دهکده‌های کشمیر نیز زیارتگاه این شخصیت‌های پرفروغ به چشم می‌خورد.

سومین سفر میر سید علی همدانی به کشمیر در سال ۷۸۵ ق (۱۳۸۳ م) انجام شد. وی سرانجام در شب پنجم ذی‌الحجه در سن ۷۲ سالگی دار فانی را وداع گفت. مقبرهٔ او هم‌اکنون در ختلان، در شمال جیحون و شرق بدخشان، در دهکدهٔ کولابا» زیارتگاه پیروان اوست. (رضوی، ۱۳۶۷: ۲۴ و ۲۵).

اجرای دستورات اسلامی در دوران حکومت **شهاب‌الدین و اسکندر**، از پادشاهان دیگر خاندان شاه‌میر، در کشمیر تشدید شد.

ایران و آسیای مرکزی که بعداً به کشمیر وارد شدند، تحرک بیشتری یافت. شرایط حاکم در کشمیر نیز برای انتقال از آیین هندو به اسلام کاملاً مناسب بود.

حکومت مسلمانان در کشمیر

مهاجمان اسلامی برخلاف سایر مهاجمان به هند، مبادی فکری و عقاید مذهبی داشتند و تحت تعالیم دین اسلام با هندوها و برهمنان کشمکش می‌کردند.

همچنین، بر سر اقتدار سیاسی و تفوق اقتصادی با مهاراجه‌های هند پیوسته در تنازع و جدل بودند. (حکمت، ۱۳۳۷: ۴۹). در حالی که بخش اعظم توده‌های مردم با وضع غم‌انگیز و اسفناکی روبه‌رو بودند. فساد اجتماعی همه جا را فراگرفته و باعث دل‌سردی مردم شده بود. در نتیجه، هر تغییری که ممکن بود آن‌ها را از این وضع یأس‌آور رها سازد مورد استقبال قرار می‌گرفت. «در این زمان، به علت ضعف راجهٔ هندو، **سیدیو**، یک شاهزاده به نام ریچن در کشمیر نفوذ کرد که توسط شرف‌الدین عبدالرحمن بلبل شاه مشرف به اسلام شد و به نام سلطان صدرالدین بر کشمیر فرمان‌روایی کرد» (حاج سید جوادی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۵۵ و ۵۶). **نخستین مسجد را در سری‌نگر، پایتخت کشمیر، بلبل‌شاه ساخت.** ریچن نخستین حکمران مسلمان کشمیر است و از این زمان (۱۳۲۰ م / ۷۱۹ ه) مسلمانان به مدت چهارصد و هفتاد و نه سال بر کشمیر حکومت داشتند که دویست و هفتاد و نه سال از این دوره کشمیر دارای استقلال بود. در این سال‌ها دو خانوادهٔ مسلمان به نام شاه‌میری و چاک، بر کشمیر حکومت کردند. خاندان چاک شیعه بودند (همان: ۵۷).

میر سید علی همدانی

در دوران سلطنت چهارمین جانشین **صدرالدین**، یعنی **قطب‌الدین** (۱۳۷۲ م / ۷۷۴ ه)، اسلام پیشرفت بسیاری در کشمیر کرد. در این زمان، یک گروه از اسلاف پیامبر (ص) (سیدها) وارد کشمیر شدند که برجسته‌ترین آن‌ها میر سید علی همدانی بود. این سید بزرگ که به شاه همدان نیز مشهور بود، دوازدهم رجب سال ۷۱۴ هجری در همدان چشم به جهان گشود. آموزش‌های ابتدایی را در همدان

شهاب‌الدین استفاده از الکل، قمار و نواختن آلات موسیقی را ممنوع کرد. همچنین «در زمان اسکندر، قوانین اسلامی با قاطعیت زیاد به اجرا در آمد. او مدارس و بیمارستان‌هایی تأسیس کرد که در آن‌ها غذا و دارو به رایگان در اختیار مردم قرار می‌گرفت. تعدادی روستا را وقف مسافران، محققان و افراد نیازمند کرد. قصری با شکوه و مسجد جامع بزرگی نیز ساخت. اسکندر حامی بزرگ‌مردان دانش و صوفیان به‌شمار می‌رفت. در دوره سلطنت وی شمار زیادی از آنان از ایران و آسیای مرکزی به کشمیر مهاجرت کردند.» (حسین، ۱۳۷۲: ۴۶ و ۴۷).

اقدامات سلطان زین‌العابدین

در سال ۸۲۲ ق ۱۴۲۰م با روی کار آمدن سلطان زین‌العابدین در کشمیر، نوعی آزادی عمومی - مذهبی برای تمام مذاهب اعلام شد. اسناد مهم به ثبت رسید و کانال‌های آبیاری بسیاری ساخته شد. زین‌العابدین که حامی بزرگ دانش بود، اطرافش را گروهی از روحانیون، محققان، شاعران، تاریخ‌نویسان و موسیقی‌دانان احاطه کردند. سلطان خود نیز یک نویسنده و شاعر بود و علاوه بر زبان کشمیری، زبان‌های سانسکریت، پارسی و تبتی را نیز می‌دانست. او به «بده شاه»، یعنی سلطان حکیم ملقب بود. هنرها و صنایع ایرانی از جمله شالی‌بافی و فلزکاری از ایران به کشمیر راه یافت و بسیاری از کتاب‌های معروف فارسی به زبان کشمیری ترجمه شد (احمد، ۱۳۶۸: ۱۷۵). این پادشاه عاشق کتاب بود. کتاب‌های خطی بسیاری خرید و کتاب‌خانه بزرگی تأسیس کرد. افرادی را نیز برای یادگیری صنعت کاغذسازی و صحافی به سمرقند فرستاد. مدرسه‌های کشمیر دانشجویان را از افغانستان و ترکستان به خود جلب می‌کردند. او صنعتگران و پیشه‌وران کشورهای دیگر را تشویق کرد به کشمیر بیایند و استعداد خود را در آنجا به کار گیرند تا اینکه این کشور به خاطر شالی‌های نفیس، کاغذهای رنگین، منبت‌کاری، قلاب‌دوزی‌های زیبا، حکاکی و قالی‌بافی شهرت بسیار یافت. با مرگ زین‌العابدین در سال ۸۷۴ ق (۱۴۷۰ م) حکومت خاندان شاه‌میر ضعیف و سرانجام به وسیله چاک‌ها سرنگون شد (حسین: ۱۳۷۲، ۵۲). «زیبایی و ثروت‌خیزی، آب و هوای معتدل

و مناسب این سرزمین و وجود درگیری میان شیعه و سنی سبب شد اکبر، پادشاه مغولی هند، به بهانه خاتمه دادن به هرج و مرج، لشکری به کشمیر اعزام و در سال ۹۹۴ ق (۱۵۸۶ م) آن‌جا را تصرف کند» (دولافوز، ۱۳۱۶: ۱۳۵).

زبان فارسی در کشمیر

بنا به نوشته دکتر محمد معین در مقدمه کتاب «برگزیده‌ای از پارسی‌سرایان کشمیر»، در طی دوره اسلامی، در ناحیه کشمیر، قریب به ۵۰ نویسنده و ۲۵۰ شاعر پارسی ظهور یافتند. صوفیان و شعری ایرانی زبان فارسی و دین اسلام را در آن سامان رواج دادند. صدسال پس از گسترش اسلام، زبان فارسی در کشمیر ریشه گرفت و سلطان زین‌العابدین در قرن ۹ ق (۱۵ م) فارسی را زبان درباری اعلام کرد و «رزمیه» یا شعر حماسی به تقلید از زبان فارسی گسترش یافت. شاهنامه به شعر کشمیری برگردانده شد و حماسه‌ای به نام نبوره - و ده تألیف شد (احمد، ۱۳۶۸: ۱۷۵).

در آن عصر، در زمینه ادب، دانشمندان، شعرا و نویسندگان کشمیری برای بیان عقاید



اسلام از ایران به هند نفوذ یافته بود و هندیان از راه زبان فارسی معانی آیات و تفسیر قرآن را آموختند. علمای ماورالنهر اولین کسانی بودند که فتوا دادند می‌توان قرآن را به زبان فارسی ترجمه کرد. به همین خاطر، وقتی زبان فارسی به هند آمد، به‌عنوان زبان دینی نیز شناخته شد

و احساسات خود، از زبان فارسی بیش از زبان سانسکریت و کشمیری استفاده می‌کردند؛ زیرا حکومت کشمیر تا قرن نوزدهم در دست مسلمانان بود. فارسی موقعیت زبان رسمی دربار را حفظ کرد. کشمیریان در نظم و نثر از سنن پارسی ایران و آثار جامی و نظامی پیروی کردند. «غنی کشمیری، شیخ یعقوب صوفی

وکامل از معروفترین شعرای فارسی‌گوی کشمیر بوده‌اند و شعرای بزرگ فارسی نیز از ایران به کشمیر آمده‌اند. در ساختمان‌های قدیمی و مزارهای کشمیر بعضاً کتیبه‌های فارسی دیده می‌شود» (حاج سید جوادی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۵۷).

دربارهٔ چگونگی ورود زبان فارسی به هند عقاید گوناگونی بیان شده که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. همراه سپاه **محمدبن قاسم** که در شیراز جمع شدند، ایرانیانی حضور داشتند و پس از حمله به هند باعث گسترش زبان فارسی در آن سامان شدند؛

۲. اواسط قرن سوم هجری زبان فارسی در سند گسترش یافت، زیرا یعقوب، پسر لیث، عربی نمی‌دانست؛

۳. زبان فارسی از دورهٔ محمود غزنوی در لاهور و دیگر نقاط هند گسترش یافت؛

موارد اول و دوم، به علت اعتقاد جغرافی‌دانانی مانند **ابن حوقل** و **مقدسی** مبنی بر اینکه مردم هند در زمان آنان به زبان مادری و عربی تکلم می‌کردند، پذیرفتنی نیست (سدارنگانی، ۱۳۵۵: ۱۲ و ۱۳) بدون تردید چون اسلام از ایران به هند نفوذ یافته بود، رنگ ایرانی داشت و هندیان از راه زبان فارسی معانی آیات و تفسیر قرآن را آموختند. علمای ماورالنهر اولین کسانی بودند که فتوا دادند می‌توان قرآن را به زبان فارسی ترجمه کرد. به همین خاطر، وقتی زبان فارسی به هند آمد، به‌عنوان زبان دینی نیز شناخته شد (جلالی نائینی، ۱۳۷۵: ۲۰)

زبان مردم کشمیر، کشمیری است و ادبیات خاص خود را دارد که از فارسی و اردو اثر پذیرفته است. اشعار داستانی کشمیر از مثنوی فارسی تبعیت می‌کند و موضوعاتی را از آثاری چون یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون به عاریت گرفته است. کشمیری نسبت به شیوهٔ عرفانی شعر فارسی، مخصوصاً مستعد بود و مضامین را از تصاویر شعری فارسی اقتباس می‌کرد (احمد، ۱۳۶۸: ۱۷۴).

کشمیر در تصرف شاه جهان

«در سال ۹۸۶ق (۱۵۷۹ م) پادشاه مغولی هند، شاه جهان، کشمیر را زمینهٔ امپراتوری خود کرد. ظفرخان (متخلص به احسن)، از امرای

دربار شاه جهان، در ایالت کشمیر حاکم شد. وی امیری ادب‌پرور و شعر دوست و صاحب طبع بود. **صائب تبریزی** و **کلیم همدانی** و دیگر شعرا در دستگاه او مقام و منزلت ارجمندی داشتند (حکمت، ۱۳۳۷: ۹۵). در این دوره، به تقلید از سبک معماری مغولان کبیر، باغات و قصرها در کشمیر ساخته شد. حاج محمدخان، شاعر دربار شاه جهان، در وصف باغ‌های کشمیر یک مثنوی سروده که دو بیت آخر آن چنین است:

حکایت آن قدر گفتم ز بستان

که اعضايم شد اجزای گلستان

به باغ فکر زین گلشن ستائی

کفی دارم ز گل چیدن حنایی

با سقوط امپراتوری مغولی هند، کشمیر به مدت ۶۷ سال (۱۷۵۲ - ۱۸۱۹ م / ۱۱۶۵ - ۱۲۳۴ هجری) تحت سلطهٔ افغان‌ها قرار گرفت. بعد از افغان‌ها نوبت به سیک‌ها (قومی از هندوان دارای مذهب وشنو، شعبه‌ای از دین بودایی) رسید و کشمیر به مدت ۲۷ سال تحت سلطهٔ سیک‌ها قرار گرفت. جنگ سیک‌ها با انگلیس در سال ۱۲۶۴ ق (۱۸۴۶ م) شروع شد و براساس موافقت‌نامهٔ لاهور، پس از چند ماه به پایان رسید. البته انگلیسی‌ها به تدریج بر سراسر هند مسلط شدند. در موافقت‌نامهٔ لاهور حاکمیت مستقل راجا گلاب سینگ بر منطقه شناخته و مقرر شد موافقت‌نامهٔ دیگری در این زمینه تنظیم شود. بر طبق آن موافقت‌نامه، انگلیس کشمیر را به مبلغ ۷/۵ میلیون روپیه به گلاب سینگ فروخت و این فرد به‌عنوان مهارجهٔ جامو و کشمیر شناخته شد» (کوثری، ۱۳۷۸: ۷۸۹). با تسلط انگلستان بر شبه قارهٔ هند، زبان فارسی به تدریج مورد بی‌مهری قرار گرفت و مقام ارزشمند خود را از دست داد.

به سوی هند یا پاکستان

گروهی از مردم کشمیر با موافقت‌نامهٔ میان گلاب‌سینگ و انگلستان که «مر تیسر» نامیده شد، مخالفت کردند. این موضوع در مبارزه علیه مهاراجه، به ابزاری در دست مردم که اکثریت مسلمان بودند، تبدیل شد. قبل از استقلال هند و ایجاد پاکستان در سال ۱۹۴۷ حدود ۶۰۰ ایالت کوچک و بزرگ در هند وجود داشت. دربارهٔ کیفیت ادارهٔ آیندهٔ ایالات بعد از خروج انگلیس از شبه‌قاره، اختلاف‌نظرهایی میان حزب



جواهر لعل نهرو

مهاراجه حزب کنگره وطنی را مورد محبت خویش قرار داد و حتی اشخاصی از این حزب را به وزارت خود نیز منصوب کرد و با حزب دیگر یعنی کنگره اسلامی رفتار نادرستی داشت. (همان ۳۵ - ۳۰)

بعد از خاتمه جنگ جهانی دوم و رشد افکار آزادی خواهی که با تضعیف سلطه استعماری انگلیس بر جهان همزمان بود، **لرد مونت باتن**، آخرین نایب السلطنه انگلیس در هند، به این نتیجه رسید که تقسیم شبه قاره براساس مذهب، تنها راه حل ممکن برای رهایی از بن بست و کسب استقلال است. ۶۵ درصد قلمرو هند براساس سه معیار مذهب ساکنان ایالات، خواسته های اهالی، و وضعیت جغرافیایی ایالت، بین هند و پاکستان تقسیم شدند. مونت باتن برای باقی مانده (۳۵ درصد) دو راه حل باقی گذاشت و آن این بود که مهاراجه ها و نواب ها (حاکمان نواحی مسلمان) باید از الحاق به هند یا پاکستان یکی را انتخاب کنند. نهرو با این گفته که «من در تمامی ایالت هایی که به هند ملحق نشوند، شورش را تشویق خواهم کرد»، نارضایتی خود را از این تصمیم ابراز داشت.

بروز اختلاف میان رهبران مسلمان کشمیر مانند **چودری غلام عباس** و **شیخ محمد عبدالله** که وی با نظر محمدعلی جناح، رهبر حزب مسلم لیک - مینی بر تأسیس پاکستان - شدیداً مخالفت می کرد، باعث گردید که بعد از جدایی پاکستان از هند (۱۹۴۷)، کشمیر به دلیل مردود بودن مهاراجه در الحاق به هند یا پاکستان، به صورت مسئله ای لاینحل باقی بماند. مهاراجه فکر نمی کرد انگلستان به این زودی از هند خارج شود. اوضاع داخلی کشمیر به هم ریخته بود و هر لحظه امکان شورش و قیام مسلمانان وجود داشت. مهاراجه برای حفظ جانش به جامو پناه برد و در همان جا به تاریخ ۲۶

مسلم لیک (نماینده اکثریت مسلمان) و حزب کنگره (نماینده اکثریت هندوها) وجود داشت. **جواهر لعل نهرو** معتقد بود هیچ کدام از ایالات در آینده نباید به طور مستقل به حاکمیت خود ادامه دهند و باید به هند یا پاکستان بپیوندند.

محمدعلی جناح با این نظر موافق نبود. به اعتقاد او هر کدام از ایالات حق حاکمیت داشتند. پس از آنکه کشمیر به گلاب سینگ فروخته شد، وی رفتاری ناعادلانه در پیش گرفت «هر مسلمان برای کشتن یک گاو به چهارده سال زندان محکوم می شد. با وجود اکثریت مسلمان این استان، میزهای ادارات دولتی و ارتشی در اختیار غیرمسلمانان بود و نسبت مسلمانان در این گونه مشاغل ۲۰ درصد و هندو ۸۰ درصد بود. ارتش کشمیر از سیزده هنگ تشکیل شده بود که یک هنگ از آنان را مسلمین و بقیه را هندوها تشکیل داده بودند. از بیست و هشت نخست وزیر زمان تسلط مهاراجه ها حتی یک نفر مسلمان نبود. مسلمانان بیشتر کارهایی پست و بی ارزش مثل سقایی، هیزم کشی و حملی را در اختیار داشتند و هندوها همه مقام های بزرگ را تصاحب کرده بودند» (طباطبایی، ۱۳۵۰: ۲۸ - ۲۶).

اولین جرقه قیام مردم علیه این وضعیت در جولای ۱۹۳۱ بود. مسلمانان زمانی که شنیدند یک افسر ارتش هندو در زندان جامو به قرآن مجید بی احترامی کرده است، به خیابان ها ریختند. **شیخ عبدالله** رهبری آنان را به دست گرفت. بعد از مبارزات فراوان، مهاراجه مجبور به قبول بعضی از آزادی های مدنی شد؛ از جمله ایجاد حزبی که در کارها مورد مشورت مهاراجه قرار بگیرد. دیگری، آزادی زندانیان و برگزاری انتخابات بود. در انتخابات سال ۱۹۳۸ اعضای حزب کنگره ۲۰ کرسی از ۲۱ کرسی مخصوص کشمیر را به دست آوردند.

در سال ۱۹۳۹ تشکیلات جدیدی به نام حزب کنگره وطنی به وجود آمد که بعضی از رهبران مسلمان به آن ملحق شدند و شیخ عبدالله لقب «شیر کشمیر» یافت. دو حزب کشمیر یعنی حزب کنگره وطنی و حزب کنگره اسلامی با هم اختلاف نظرهایی داشتند که رهبران مسلمان هند، به خصوص محمدعلی جناح، برای رفع آن کوشش های بسیاری کردند، ولی اختلافات کاملاً رفع نشد و مهاراجه نیز بر آتش اختلاف دامن می زد.



طبیعت کشمیر

اکتبر ۱۹۴۷ سند الحاق کشمیر به هند را امضا کرد» (رضوی، ۱۳۶۷: ۴۵ - ۴۱).

جنگ‌های هند و پاکستان بر سر کشمیر ۱. جنگ ۱۹۴۷

بعد از الحاق کشمیر به هند و بروز درگیری میان مسلمانان و هندوها، جمعیتی حدود نیم‌میلیون نفر به پاکستان پناه بردند. پاکستان در آغاز استقلال بود و نمی‌توانست به مردم کشمیر کمک کند، ولی مردم صحرانشین در پاکستان تا حد امکان به کشمیری‌ها کمک کردند (طباطبایی، ۱۳۵۰: ۹۰ - ۸۹). در جریان مهاجرت مسلمانان از سایر نقاط هند به مناطق مسلمان‌نشین، مهاجران باید از نواحی سیک و هندونشین عبور می‌کردند. آنان مورد تهاجم قرار گرفتند و تعداد زیادی کشته شدند. قتل عام مسلمانان در پنجاب شرقی باعث شد مردم شهر پونچ (یکی از چهار بخش کشمیر) قیام (اکتبر ۱۹۴۷) و حکمران محلی را سرنگون کنند و حکومت کشمیر آزاد را در پونچ برقرار سازند. «پس از چند ماه درگیری، سازمان ملل برای هند و پاکستان قطع‌نامه‌ای به تصویب رساند که در آن خواسته شده بود دو کشور ترتیبات آتش‌بس را که از طرف ناظران نظامی سازمان ملل مورد نظارت قرار بگیرد، بپذیرند. در این قطع‌نامه هم چنین گفته شده است که آینده جامو و کشمیر طبق رأی و نظر مردم تأمین خواهد شد» (کوثری، ۱۳۷۸: ۷۹۳).

۲. جنگ ۱۹۶۵

در طول جنگ ۱۹۶۵ هیچ‌کدام از هم‌پیمانان پاکستان به‌طور اساسی به یاری او نیامدند، جز ایران که از طریق زاهدان احتیاجات نظامی پاکستان را با کامیون ارسال می‌داشت. سرانجام دو کشور قطع‌نامه شورای امنیت سازمان ملل را مبنی بر آتش‌بس پذیرفتند. به پیشنهاد شوروی، کنفرانسی در تاشکند برای حل اختلافات دو کشور برگزار شد و دو کشور توافق کردند نیروهای خود را به مرزهای قبل از ۱۹۶۵ عقب ببرند (رضوی، ۱۳۶۷: ۹۰ - ۸۲).

۳. جنگ ۱۹۷۱

اگر چه جنگ هند و پاکستان در سال ۱۹۷۱ به

دلیل بحران پاکستان شرقی (بنگلادش) بود، ولی به گفته صاحب‌نظران پاکستانی، در این جنگ، هند بخشی از خاک آزاد کشمیر را در منطقه خط آتش‌بس به تصرف خود درآورد و سپس از طریق موافقت‌نامه سیملا که در سال ۱۹۷۲ میان دو کشور به امضا رسید، اقدام هند پوشش قانونی به خود گرفت. یکی از مواد موافقت‌نامه سیملا درباره کشمیر است. براساس این ماده، خط کنترل که نتیجه آتش‌بس ۱۹۷۱ است، از هر دو طرف رعایت خواهد شد. علاوه بر این، اصول تماس‌های دوجانبه که بر پایه آن دو طرف باید از طریق مذاکرات دوجانبه اختلافات خود را حل کنند، در موافقت‌نامه گنجانده شد (کوثری، ۱۳۷۸: ۷۹۵).

گرچه این به معنای پایان بحران در کشمیر نیست...

پی‌نوشت‌ها

1. Pandel Kolhan
2. Sanscrit
3. Srinagar
4. Emertiser
5. Simla

منابع

۱. احمد، عزیز؛ تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه نفی لطفی و محمدجعفر یاقفی، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۸
۲. بیرونی، ابوریحان؛ تحقیق ماللهند، ترجمه منوچهر صدوقی سها، بی‌جا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، بی‌تا.
۳. تیگو، گل؛ برگزیده از پارسی سرایان کشمیر، بی‌جا، انتشارات انجمن ایران و هند، ۱۳۴۲.
۴. جلالی نائینی؛ سید محمدرضا؛ هند در یک نگاه، تهران: انتشارات شیرازه، ۱۳۷۵.
۵. حاج سید جوادی، سید کمال، میراث جاویدان، بی‌جا، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی پاکستان، ۱۳۷۱.
۶. حسن‌زاده املی، حسن؛ کلیله و دمنه، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.
۷. حسین، الطاف؛ کشمیر بهشت زخم‌خورده، ترجمه فریدون دولت‌شاهی، بی‌جا، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۲.
۸. حکمت، علی‌اصغر؛ سرزمین هند، تهران: چاپ‌خانه دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
۹. دولافوزت، ف؛ تاریخ هند، ترجمه سیدمحمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: چاپ‌خانه مجلس، ۱۳۱۶.
۱۰. رضوی، سید سجاده؛ بحران کشمیر، بی‌جا، انتشارات کیهان، ۱۳۶۷.
۱۱. سدارنگانی، هرومل، پارسی گویان هند و سند، بی‌جا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.
۱۲. طباطبایی، سیدجعفر؛ تراژدی کشمیر، بی‌جا، کانون انتشار، ۱۳۵۰.
۱۳. کلهن، پاندت؛ راج تو نگینی (تاریخ کشمیر)، ترجمه ملاشاه محمد شاه‌آبادی، تصحیح
۱۴. نهرو، جواهر لعل؛ کشف هند، ترجمه محمود تفضلی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۱۵. کوثری، علی؛ ریشه‌های مسئله کشمیر و چشم‌انداز آینده، مجله سیاست خارجی، سال ۱۳، ش ۳، پاییز ۱۳۷۸.



آلمان در فاصله دو جنگ جهانی وزمین‌های جنگ جهانی دوم

دکتر محمدباقر آرام
الهه زنجانبه

اشاره

جمهوری وایمار ضمن امضای عهدنامه ورسای که آلمان را کاملاً در عرصه بین‌المللی محدود می‌کرد و خود زمینه‌ساز آغاز جنگ بزرگ دیگری شد- قراردادهایی چون راپالو و لوکارنو و ... را برای خروج از انزوا پذیرفت. در زمینه اقتصادی با مشکلاتی چون بحران ۱۹۲۳ و ۱۹۲۸، کاهش شدید ارزش مارک و ... مواجه شد و توانست تا حدودی موفق عمل کند؛ اما بحران ۱۹۲۸ که تمام جهان را درگیر کرده بود زمینه ظهور حزب نازی به پیشوایی آدولف هیتلر بود. هیتلر با کسب مقام صدارت در زمان ریاست جمهوری هیندنبورگ و اندکی بعد با احراز مقام پیشوایی، مطابق آنچه برنامه حزب نازی خوانده می‌شد توانست در راه احیای قدرت کشورش عملاً آتش جنگ جهانی دوم را شعله‌ور سازد. سیاست‌های هیتلر که آلمان را به جنگ جهانی دوم کشاند، مسائل آن کشور را در فاصله دو جنگ بسیار وسیع و گسترده نمود. این مقاله در پی آن است که با نگاهی کلی به مسائل داخلی آلمان بپردازد و فرایند این تحولات را دقیق‌تر مورد بررسی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: هیتلر، جنگ جهانی دوم، امپراتوری رایش، جمهوری وایمار

پس از پایان جنگ جهانی اول، آلمان و متحدینش مسئول جنگ شناخته شدند و می‌بایست خسارات وارده را جبران نمایند. دول فاتح در ورسای، نحوه جبران را مخصوصاً در مورد آلمان با سختگیری‌های شدید تعیین کردند. طبق این معاهده، آلمان در صحنه بین‌المللی به کشوری کاملاً منزوی مبدل گردید تا اینکه در سال ۱۹۲۲ طی مذاکرات موفقیت‌آمیز خود در واپالو با روسیه و سپس در سال ۱۹۲۵ در قرارداد لوکارنو مرزهای خود را با همسایگانش آن گونه که تعیین شده بود پذیرفت؛ زیرا می‌خواست اعتماد از دست رفته‌اش را بازیابد.

در زمینه داخلی، آلمان پس از جنگ جهانی اول با قیام اسپارتاسیست‌ها برای کسب قدرت مواجه شد که توسط گروه‌های سربازان آزاد سرکوب شد. دولت جدید در وایمار با تصویب قانون اساسی قدرت را با ریاست ابرت در دست گرفت. جمهوری وایمار که حکومتی دموکرات بود به دلیل امضای عهدنامه و بحران‌های اقتصادی با مشکلاتی مواجه بود اما توانست موفق عمل کند؛ تا اینکه تورم و بحران اقتصادی ۱۹۲۸ موجب ظهور نازی‌ها شد. سرانجام هیندنبورگ در سال ۱۹۳۳ هیتلر را به صدراعظمی انتخاب کرد. وی (هیتلر) بعد از مرگ هیندنبورگ قدرت را در ۱۹۳۴ کاملاً در دست گرفت؛ با روی کار آمدن نازی‌ها، شیرازه حکومتی وایمار در هم پیچیده شد و حکومتی دیکتاتوری جایگزین آن شد و آلمان را در عرصه بین‌المللی وارد مرحله نوینی کرد. هیتلر برای پیشبرد اهدافش با ایتالیا، ژاپن، ایران و... ارتباط برقرار کرد و همچنین با اتخاذ سیاست‌گذاری‌هایی آگاهانه، کشورش را برای احیای قدرت امپراتوری رایش به جنگ رهنمون شد.

میراث جنگ جهانی اول

در ۹ نوامبر ۱۹۱۸ اعلام شد که رهبر اسپارتاسیست‌ها، کارل لیبخت تصمیم گرفته است آلمان را «جمهوری شوراهای» اعلام کند. وی از طرفداران خود خواست برای جمهوری سوسیالیستی آزاد آلمان و انقلاب جهانی بجنگند. در همین روز ناآرامی‌های انقلابی، برلین را فرا گرفت، انبوه کارگران و سربازان مسلح با پرچم‌های سرخ وارد منطقه حکومتی شدند. ویلهلم دوم که نمی‌خواست بپذیرد دوران‌ش به پایان رسیده است، می‌کوشید در برابر فشارهای صدراعظم - ماکس فون بادن - مقاومت کند. (تسولینگ، ۱۳۸۹: ۱۰۹-۱۰۷) سرانجام همان شب در حالی که از جانب ستاد ارتش حمایت نمی‌شد به هلند گریخت، سپس پرنس ماکس فون بادن نیز به درخواست رهبران دموکرات سوسیال - ابرت و شیدمان - استعفا داد. (ویلسون، ۱۳۸۸: ۲۲۰)

بنابراین بعد از فرار قیصر «ویلهلم دوم» و تسلیم آلمان در مقابل متفقین، کشورهای فاتح، در تاریخ ۸ ژانویه ۱۹۱۸ در پاریس برای تصمیم‌گیری در مورد آینده آلمان حضور یافتند. سه ماه بعد متن اولیه قرارداد ورسای را به صورتی که موقعیت برتر آلمان در اروپای مرکزی و شرقی را که براساس معاهده برست-لیتوسک حاصل شده بود تضعیف می‌کرد) به عنوان سند صلح پیشنهاد کردند، که در نتیجه آن آلمان باید سرزمین‌های تحت قلمروش، تولیدات ذغال سنگ، معادن و نیز تمام مستعمرات خود را واگذار می‌کرد. همچنین به آلمان اجازه داده شد نیروهای موجود نظامی را تا هفتاد هزار نفر حفظ کند و داشتن سلاح‌های سنگین، تانک و زیردریایی و کشتی‌های جنگی ممنوع اعلام شد. (مای ۱۳۹۰: ۱۲۷)

این شرایط سخت، یأس و خشم مردم را به دنبال داشت. دولت آلمان می‌خواست که در این موارد به مذاکره بپردازد، اما فاتحان جنگ هیچ‌گونه تمایلی به مذاکره نداشتند و بر شرایط خود اصرار داشتند و تهدید می‌کردند اگر آلمان شرایط قرارداد صلح را نپذیرد، جنگ را ادامه می‌دهند. شیدمان از امضای قرارداد ورسای خودداری نمود و استعفا داد. اما ابرت رئیس‌جمهور مجبور به پذیرش قرارداد شد. (همان: ۱۲۸)

طبق این معاهده آلمان و متحدینش مسئول وقوع جنگ شناخته شدند و می‌بایست خسارات

وارد شده را جبران نمایند. در این عهدنامه حق تعیین سرنوشته اتریشی‌ها از آن‌ها سلب گردید و مستعمرات آلمان در آفریقا بدون دلیل واقعی تقسیم شد، با توجه به اینکه تنها آلمان را مقصر می‌دانستند، خواستار تسلیم و تحویل امپراتور و فرمانده سپاه آلمان به‌عنوان جنایتکاران جنگ شدند، (هرمان تنبروک، ۱۳۸۵: ۲۱۴)

بعد از پایان جنگ جهانی اول تا فوریه ۱۹۱۹ در آلمان دولتی وجود نداشت. سرانجام در شهر وایمار، نمایندگان برای تأسیس یک حکومت جمهوری - حکومتی که با رأی مردم و کارگزاران برگزیده آن‌ها اداره می‌شود - با هم ملاقات کردند. (ایر، ۱۳۸۴: ۱۳) بعد از روی کار آمدن جمهوری وایمار انتخابات ملی (طبق برنامه پیش‌بینی شده از جانب کنفرانسی متشکل از نمایندگان دولت جدید آلمان) صورت گرفت. در این انتخابات سوسیالیست‌ها ۱۶۳ کرسی، مستقل‌ها ۲۲ کرسی و ۲۶۳ کرسی دیگر را سایر احزاب با دیدگاه‌های گوناگون به دست آوردند. هدف این انتخابات تشکیل یک مجمع ملی (مؤسسان) بود که قانون اساسی جدید را تهیه نماید. (مورن، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۱۷ و باومن ۱۳۷۷: ۱۵۱) قانون اساسی‌ای که جمهوری آلمان را تشکیل می‌داد براساس قوانین یک حکومت فدرال تنظیم شده بود، که اجازه می‌داد ایالات جدید در آلمان به وجود آیند. دو مجلس، یکی «رایشستاگ» (Rischtag) و دیگری «رایشرات» مشتمل بر نمایندگان هفده ایالت آلمان بود تأسیس شد. نیروی اجرایی شامل کابینه‌ای به ریاست صدراعظم (که در برابر «رایشستاگ» مسئولیت داشت) بود. دوره ریاست جمهوری به مدت هفت سال بود که رئیس جمهور اختیار نصب و عزل صدراعظم را داشت. (باومن، ۱۳۷۷: ۱۴۰ و روزنبرگ، ۱۳۸۵: ۱۲۸) بنابراین فریدریک ابرت به ریاست جمهوری انتخاب شد و از شیدمان خواست دولتی تشکیل دهد؛ و چون این دولت از ورسای حمایت کرده بود، پشتیبانی کافی مردم را به‌دست نیاورد. (آیر، ۱۳۸۴: ۶۸) هدف دولت از تشکیل مجمع ملی در وایمار این بود که پارلمان آلمان را از حیطه نفوذ کارگران انقلابی برلین دور نگه دارد. برای اولین بار دولت در مقابل رایشستاگ مسئول شناخته شد. به‌علاوه رئیس جمهور به‌عنوان جانشین قیصر (کایزر) از اختیارات قابل توجهی مخصوصاً در مواقع بحران برخوردار گردید. (باومن، ۱۳۷۷: ۱۴۳)

سرانجام در ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۹ با تصویب قانون اساسی، یک جمهوری دمکراتیک تأسیس شد. این جمهوری به لحاظ نظری یکی از مترقی‌ترین دموکراسی‌های اروپایی بعد از جنگ جهانی اول به حساب می‌آمد. اما به دلیل ناتوانی و عدم مدیریت با مشکلات فراوان و توطئه‌های زیادی مواجه شد. (تسولینگ، ۱۳۸۹: ۱۱۳ و، جیمزسون، بوزروث ۱۳۸۷: ۱۵۳) ملت آلمان از یاد برده بود که مسائل با ارزش و بی‌ارزش سیاسی را از یکدیگر تمیز دهد. هنگامی که به ملت آلمان ناگهان تا بدان حد بی‌سابقه آزادی داده شد، ملت نمی‌دانست از آن چگونه بهره‌مند شود. این آزادی برای آلمانی‌هایی که در کارهای سیاسی و اجتماعی بودند وسیله خوبی شد تا نظام دموکراسی را در کمال آزادی به تمسخر گرفته و با آن مبارزه کنند؛ و بدین‌سان جمهوری در معرض خطر افتاد. (هرمان تنبروک، ۱۳۸۵: ۲۱)

در میان آشفته‌گی‌های کاملی که جمهوری آلمان گرفتار آن بود و هزاران نیروی پراکنده که با هم در برخورد بودند و اثرات هم را خنثی می‌کردند، فقط ۳ ستون چارچوب بنای آلمان را استوار نگه می‌داشت:

۱. رئیس‌جمهور آلمان با اختیاراتی که بند ۴۸ قانون اساسی به وی تفویض می‌کرد.
 ۲. بند ۴۸ قانون اساسی که به ارتش اجازه می‌داد تا در امور داخلی کشور دخالت کند.
 ۳. ارتش که قدرت واقعی را در دست داشت لیکن برای اجرای آن به اعلام حالت استثنایی نیازمند بود. (بنوامشن: ۱۳۴۶: ۷۷)
- با توجه به اوضاع داخلی آلمان که در اثر پذیرش عهدنامه متشنج بود سران جمهوری وایمار در عرصه بین‌المللی به‌دنبال کسب موفقیتی بودند تا توسط آن بتوانند اوضاع داخلی را بهبود بخشند. در سال ۱۹۲۲ راتناو وزیر خارجه روسیه همتای آلمانی خود را به‌منظور مذاکره به «راپالو» دعوت کرد. وزیر خارجه آلمان از آن استقبال کرد؛ زیرا این نخستین موقعیت برای بیرون آمدن آلمان از انزوای سیاسی بود. مذاکرات برای طرفین رضایت‌بخش بود. آلمان به‌عنوان نخستین کشور غربی حکومت بلشویکی روسیه را به رسمیت شناخت و با آن دولت یک قرارداد دوستانه ده ساله منعقد کرد. طبق این قرارداد روسیه از تمام غرامت‌های جنگی چشم‌پوشی کرد. قرارداد راپالو بر روابط آلمان با کشورهای غربی تأثیر نامطلوبی برجاء گذاشت، زیرا

همان گونه به رسمیت شناسد و از تغییر آن به اجبار چشم‌پوشی کرد. (ویلسون، ۱۳۸۸: ۲۶۳، هرمان تنبروک، ۱۳۸۵: ۲۱۷ و سایت تبیان)

در دوران جمهوری وایمار، ایران و آلمان روابط دوستانه‌ای داشتند. ایرانیان آلمان را به‌عنوان نیروی سوم می‌نگریستند و به آن چشم‌یاری دوخته بودند. در سال ۱۳۰۶ش (۱۹۲۷م) امتیاز پست هوایی به شرکت «یونکرس» داده شد، در ۱۳۰۷ش (۱۹۲۸م) ساختمان بخشی از راه‌آهن شمال ایران به مقاطعه‌کاران آلمانی واگذار گردید و در ۱۳۰۹ش (۱۹۳۰م) اداره امور بانک نوبنیاد «ملی ایران» به کارشناسان آلمانی سپرده شد. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴: ۴۹)

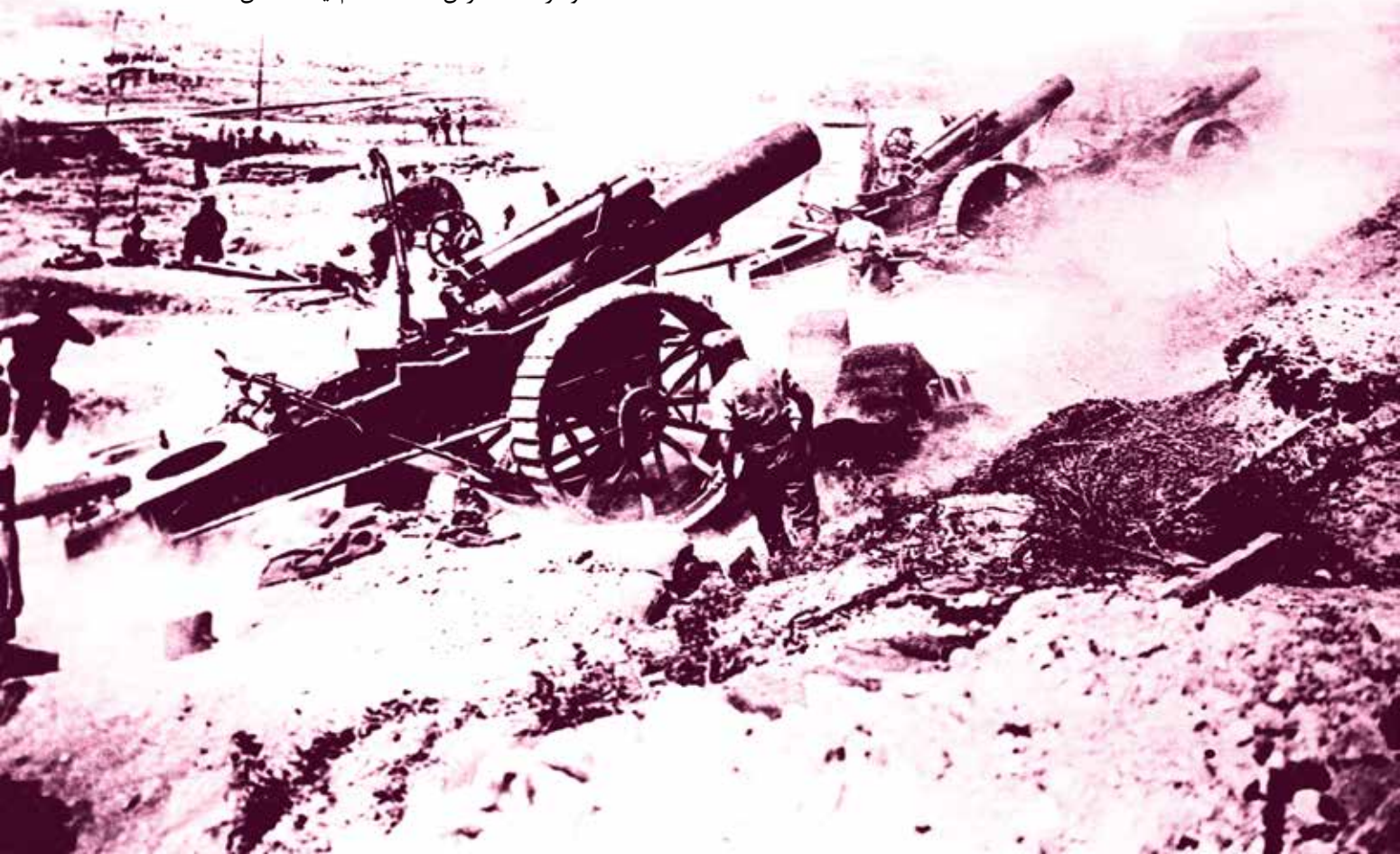
مسائل اقتصادی آلمان در دوره جمهوری وایمار

دولت وایمار، می‌بایست در طول دو سال بعد از جنگ تقریباً ۵ میلیارد دلار به‌عنوان غرامت می‌پرداخت. - در پایان این مدت بقیه مبلغ اطلاع داده می‌شد و سرانجام مبلغ کلی غرامت به میزان بیست و هفت میلیارد دلار تثبیت شد. (پالمر، ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۳۵۲ و غفاری فرد، ۱۳۸۸: ۴۰۲) و در ۲۳ مارس ۱۹۲۰ اعلام اینکه امکان

بعد از روی کار آمدن جمهوری وایمار انتخابات ملی (طبق برنامه پیش‌بینی شده از جانب کنفرانسی متشکل از نمایندگان دولت جدید آلمان) صورت گرفت. در این انتخابات سوسیالیست‌ها ۱۶۳ کرسی، مستقل‌ها ۲۲ کرسی و ۲۶۳ کرسی دیگر را سایر احزاب با دیدگاه‌های گوناگون به دست آوردند

فرانسه معتقد بود که این قرارداد شروط سری نظامی در بر دارد و به این وسیله آلمان می‌خواهد از مواد عهدنامه ورسای در مورد خلع سلاح شانه خالی کند. فرمانده سپاه آلمان با مذاکرات سری ستاد ارتش روسیه موافقت کرد که شوروی به افراد نیروهای دفاع رایش اجازه دهد تا در روسیه با سلاح‌هایی به تمرینات بپردازند که برای آلمان ممنوع شده بود. (هرمان تنبروک، ۱۳۸۵: ۲۱۴ و ۲۱۵)

ملت آلمان از معاهده ورسای که موجب اتخاذ هیچ‌گونه گذشته‌ای از جانب متفقین نشد، تنفر داشتند. بنابراین همیشه به دنبال راه‌حل برای عدم نقض معاهده از جانب آلمان بودند. در ۱۹۲۵ دولت‌های اروپایی به انعقاد معاهده‌ای در «لوکارنو» اقدام نمودند. این قرارداد را می‌توان یک عامل تفاهم میان قدرت‌های اروپایی دانست که برای آلمان دارای نتایجی مهم بود. بریان از فرانسه و اشترسمان از آلمان لیدرهای این کنفرانس بودند. مطابق این پیمان کشورهای مختلف موافقت کردند سرحدات موجود را حفظ کرده و هیچ‌وقت نقض پیمان نکرده و با یکدیگر جنگ نکنند. دولت آلمان مرزهای فرانسه و بلژیک را با آلمان به رسمیت شناخت و متعهد شد که راینلند غیرنظامی اعلام شود، اما آماده نبود مرزهای خود را با لهستان



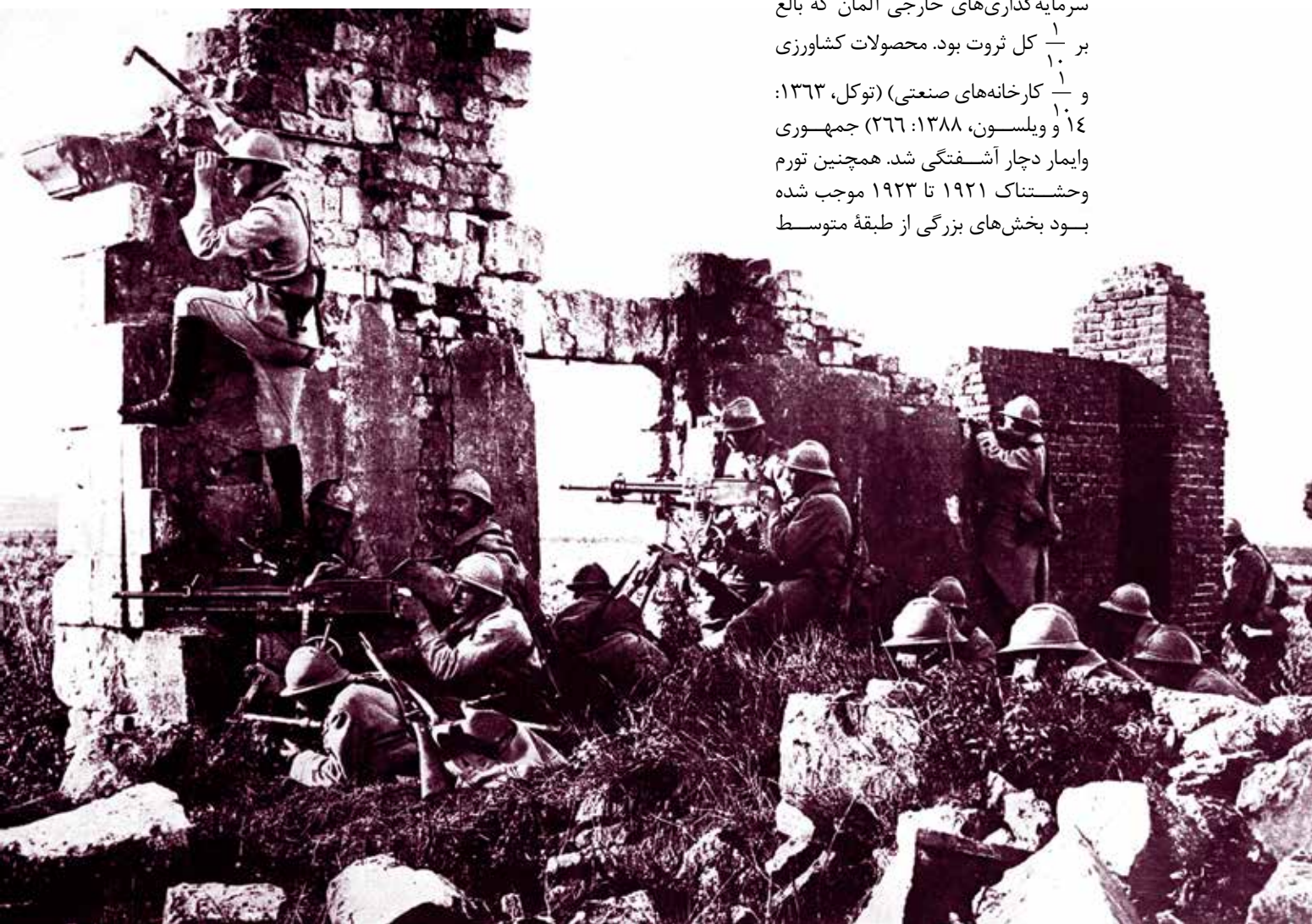
پرداخت خسارات وجود ندارد، موجب آشفته‌گی اقتصاد پایتخت‌های اروپا و آمریکا گردید، انگلستان پنجاه درصد به کالاهای وارده از آلمان بهره‌گمرکی بست و تنزل بهای مارک آلمان، پرداخت خسارات جنگی از طرف آلمان را دشوارتر ساخت. (backirtas, 2010:83)

خسارت‌هایی که معاهده ورسای به اقتصاد آلمان وارد آورده بود. (از بین رفتن $\frac{1}{8}$ مساحت و حدود $\frac{1}{10}$ نفوس، $\frac{2}{3}$ معادن آهن، $\frac{1}{2}$ معادن زغال‌سنگ، $\frac{3}{4}$ معادن روی، $\frac{1}{2}$ معادن سرب، تقریباً تمام معادن پتاس و تقریباً تمام سرمایه‌گذاری‌های خارجی آلمان که بالغ بر $\frac{1}{10}$ کل ثروت بود. محصولات کشاورزی و $\frac{1}{10}$ کارخانه‌های صنعتی) (توکل، ۱۳۶۳: ۱۴ و ویلسون، ۱۳۸۸: ۲۶۶) جمهوری وایمار دچار آشفته‌گی شد. همچنین تورم وحشتناک ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ موجب شده بود بخش‌های بزرگی از طبقه متوسط

مقارن پایان جنگ جهانی اول، آلمان دچار آشوب‌های انقلابی به پیشوایی روزا لوکزامبورگ و کارل لیبخت شده بود که از هر لحاظ تداعی‌گر انقلاب روسیه بود

جامعه در معرض نابودی قرار گیرند. چرا که موجبات نابودی کسب و کار، کشاورزی، پس‌اندازهای حقوق‌بازنشستگی کسبه‌های خرده‌پا و کاهش درآمد آنان شده بود. (باومن، ۱۳۷۷: ۱۳۹ و Robini, 2012:95)

در ۱۹۲۴ آمریکایی‌ها برای تضمین تادیه غرامات آلمان تدبیری اندیشیدند و طرح داووز (Dows Plan) را پیشنهاد کردند که به نام مبتکر آمریکایی آن چارلز جی. داووز اشتهار یافت. به موجب آن طرح، قوای نظامی فرانسه و بلژیک خاک روهر را ترک کردند. از میزان غراماتی که معین شده بود کاسته گردید و تسهیلاتی برای جمهوری آلمان پدید شد تا از کشورهای دیگر وام



بگیرد. تدریجاً آلمان کشوری متکی بر خود شد که چهار تا پنج سال طول کشید و مقداری شوارع و طرق نو احداث گردید، خانه‌ها و کارخانه‌های جدید و ... ساخته شد؛ که تا حدودی مرهون وام‌های خارجی بود تا اینکه کساد ۱۹۲۹ مجدداً تمام مشکلات قدیمی را از نو مطرح کرد- (پالمر، ۱۳۸۹ ج ۲: ۱۳۵۴).

آلمان در این سال‌ها شاهد پیدایش تراست‌های پر قدرتی شد: ای. گ. فاربن (I.G. Farben) - از ادغام چند مؤسسه شیمیایی شکل گرفت - فرینینگ اشتالوکه (Vereinigte stahlwerke) معادن ذغال‌سنگ، مؤسسات آهن و فولاد تایشین (Thyssen) و کاردورف (Kirdorf) و اغلب مؤسسات مشابه متعلق به هوگواشتینس (Hugo Stinnes) را در یک مجتمع ادغام کرد. **رودولف هیلگردینگ**، تئوریسن معروف اقتصادی در کنوانسیون حزبی سال ۱۹۲۷ در کیل، این تراست‌ها را به‌عنوان سرمایه‌داری سازمان‌یافته وانمود کرد. از نظر او این تراست‌ها جای اصل رقابت آزاد سرمایه‌داری را گرفته بودند. اما مولر - صدراعظم سوسیال دمکرات - هزینه‌های عمومی را کاهش داد، گمرک، غلات را به نفع زمین‌داران بزرگ افزایش داد و اشتیله (Osthilfe) یعنی بدنام‌ترین «بودجه محرمانه» در کشور را بنیاد نهاد که تا سال ۱۹۳۲ قریب چهار میلیون مارک به یونکرها هدیه کرد.

با شروع بحران اقتصادی از ۱۹۲۸ شرایط سیاسی داخلی آلمان وخیم‌تر شد. در اوایل ۱۹۲۹، **فریتس تایشین**، گروهی از ارباب آهن و فولاد در جلسه‌ای با دکتر **هیلمار شاخت** (Or. Hjalmar Schacht) - رئیس رایش بانک - تنها راه حل را پرداخت غرامت‌های جنگی و کاهش دست‌مزدها اعلام نمود. همان ارباب صناعی که از تورم سود برده بودند، حال می‌خواستند از طریق بحران اقتصادی هم پرداخت بهره وام‌های خارجی را قطع کنند و هم دست‌مزدهای بیمه را کاهش دهند. تصمیم قطعی گرفته شد: بحران باید به ضرر مردم تمام شود. نخستین اقدام، کاهش هزینه‌های عام‌المنفعه و افزایش مالیات بر گروه‌های کم‌درآمد بود که این قوانین با اتکا به ماده ۴۸ قانون اساسی وایمار تصویب شد. در سال ۱۹۲۸ طبقات متوسط شهری که از آثار فلج‌کننده تورم، رهایی یافته بودند به عوام‌فریبی نازی‌ها وقعی نمی‌گذاشتند، اما اکنون بحران اقتصادی غیرمترقبه‌ای به‌شدت آن‌ها

را متضرر می‌ساخت. مکانیک‌ها بی‌کار شده بودند. سرمایه‌های کوچک به‌سرعت سقوط می‌کرد. در روستاها دهاقین با مشکلات فزاینده‌ای روبه‌رو بودند، بسیاری از کشاورزانی که قادر به پرداخت مالیات نبودند مزارع خود را بدون حق اقامه دعوی از دست دادند. (ایزلمر، ۱۳۶۰: ۹۹-۹۵ و تسولینگ، ۱۳۸۹: ۱۵۶)

در آغاز سال ۱۹۲۹ برنامه یانگ - در مورد غرامات و قروض جنگی طی شش سال، به‌طور متوسط سالانه دو میلیون مارک، به گردن آلمان بود - جای برنامه داوز را گرفت. هوگنبرگ و هیتلر در سال ۱۹۲۹ مردم را علیه برنامه یانگ فراخواندند - تخلیه پیش از موعد مقرر منطقه؛ و این به‌نظر ملیت‌گرایان برای آلمان بسیار گران تمام شد. در واقع نقشه داوز میزان پرداخت سالانه غرامت را تعیین کرده بود. اما میزان این پرداخت بالا بود. از این‌رو به ریاست اوئن یانگ (Owen young) آمریکایی در سال ۱۹۲۹ کمیسیونی متشکل از کارشناسانی که بانکداران و صاحبان صنایع آلمان هم جزو آن بودند، پرداخت غرامت آلمان را تا ۱۹۸۸ تعیین کرد. **اشترزمان** با وجود ناخشنودی بسیار زیاد از بابت میزان زیاد غرامت و مدت طولانی پرداخت، طرح را تأیید کرد و آن را در صورتی که متفقین منطقه راین را تخلیه کنند برای قبول به رایشتاگ توصیه کرد، از این رو رایشتاگ طرح یانگ را پذیرفت. (تنبروک، ص ۲۱۸)؛ برنامه‌ای که فرزندان و نوادگان نسل حاضر را زیر بار قروض تحمل ناپذیری می‌برد، لیکن این مخالفان ملی‌گرا با اعتراض‌هایشان علیه برنامه یانگ نتوانستند توده‌ها را به حرکت درآورند و به همان نسبت خروج آخرین واحدهای نظامی متفقین از منطقه راین در ۱۹۳۰ نیز شور و شوق ملی به دنبال نداشت. رهبران سوسیال دمکرات‌ها با این اعتقاد که پرولتاریای سوسیالیست آلمان برای مبارزه ضعیف هستند امیدوار بودند که بحران جدید نیز سیری مشابه سال‌های ۱۹۲۳ را طی کند. به این امید که با پیش آمدن چرخشی مناسب، و اجتناب برونینگ در مبارزه خود علیه هوگنبرگ - هیتلر بتوان دوباره جمهوری دمکراتیک را احیا کرد. در حالی که دموکراسی آلمان در سال ۱۹۲۴ بر نیروی خود تکیه نکرده بود، بلکه با مداخله بورس نیویورک نجات یافته بود، اما در سال ۱۹۳۰ سرمایه مالی آمریکا نه آمادگی آن را داشت و نه در وضعیتی بود که بتواند

**جمهوری
وایمار با مرگ
هیندنبورگ در ۲
اوت ۱۹۳۴ پایان
گرفت و هیتلر با
عنوان پیشوا و
صدراعظم، رایش
سوم خوانده شد**



هیتلر که در سال ۱۹۳۳ آلمان را از جامعه ملل و کنفرانس خلع سلاح بیرون برد، در سال ۱۹۳۴ در اتریش کودتایی ترتیب داد و پس از کشته شدن صدراعظم اتریش خواهان اتحاد میان آلمان و اتریش شد

در جهت کمک به جمهوری وایمار اقدامی انجام دهد. (روزنبرگ، ۱۳۸۵:۳۱۰)

با قبول این برنامه آخرین کنترل های متفقین از میان رفت. راه آهن دولتی و رایش بانک مجدداً در اختیار آلمان قرار گرفتند و نیروهای متفقین در ۱۹۳۰ راینلند را تماماً ترک کردند.

با مرگ اشترازمان در ۱۲ اکتبر ۱۹۲۹ نازی ها در عرصه سیاسی قدرت یافتند. لوتر به کمک دکتر هیالمار شاخ (مدیرکل جدید بانک آلمان) با تدوین لوایح قانونی طبق اختیارات رایشتاگ اوضاع مالی را بهبود بخشید، با صرفه جویی در هزینه ها و تقلیل حقوق، تثبیت نرخ جدید، دریافت مالیات ها به مارک طلا و تجدید نظر در سازمان های اداری، و اجرای طرح داوز در مورد تقسیم غرامت جنگ و ایجاد تسهیلات جدید و ... بنیة مالی آلمان را تقویت کرد. (هرمان تنبروک، ۱۳۸۵:۲۱۸)

اما بحران جهانی که روزبه روز عمیق تر می شد تمام نظام پرداخت غرامت ها را در هم شکست. **استوهال هوور** که پرداخت وام های بین المللی را یک سال معلق می کرد از اول ژوئیه ۱۹۳۱ اجرا شد. سال بعد در ژوئن ۱۹۳۲، کنفرانس غرامت ها در لوزان، پرداخت غرامت ها را به کلی متوقف ساخت. تصمیم بر این بود که آلمان در سال ۱۹۳۵ برای آخرین بار سه میلیون مارک بپردازد اما همه

می دانستند که این مبلغ هرگز پرداخت نخواهد شد.

فصل پرداخت غرامت ها که این همه ابهام و کشمکش ایجاد کرده بود چنین خاتمه یافت: آلمان ده میلیارد و هشتصد میلیون مارک وجه نقد و نزدیک به بیست میلیون مارک جنس (زغال سنگ، کشتی تجار تی و ...) پرداخت. (مورن، ۱۳۶۸: ج ۱: ۲۲۷)

در همین سال پس از اینکه مجلس از تصویب بودجه سرباز زد پرزیدنت (هیندنبورگ) خود آن را امضا و مورد تصویب قرار داد. این نخستین نشانه ای بود که هیندنبورگ - تاکنون میانه رو و در اصل دیکتاتور - که برای هشت سال دیگر به ریاست جمهوری انتخاب شد به سیاست های دست راستی گرایش یافت. (باومن، ۱۳۷۷: ۱۷۴) از این رو صدراعظمی مشروطه را به هیتلر پیشنهاد کرد که مورد قبول وی قرار نگرفت. هیتلر خواهان قدرت کامل سیاسی بود که آن هم برای هیندنبورگ قابل قبول نبود. زیرا اعتمادی به هیتلر نداشت. (تسولینگ، ۱۳۸۹: ۲۳۱)

در سال ۱۹۳۲، هیندنبورگ (که برای دومین بار به ریاست جمهوری برگزیده شده بود)؛ زمام امور را به **فن پاپن** که متکی بر حزب ناسیونال و محافظه کار بود سپرد و دولت پروسی را که

سوسیالیست بود از کار برکنار کرد. وی با قدرت و اختیار تام به حکومت پرداخت، اما در مجلس با آنکه دو بار انتخابات را تجدید کرد رأی نیامد و به ناچار استعفا داد. (دولاندلن، ۱۳۸۸: ۳۹۳)

در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ هیندنبورگ، هیتلر را به‌عنوان صدراعظم انتخاب کرد. هیتلر علی‌رغم میل ناسیونالیست‌ها در کابینه موفق شد انتخابات را اعلام کند. - انتظار داشت حزبش اکثریت مطلق آرا را به‌دست آورد- در ۵ مارس ۱۹۳۳ آخرین انتخابات که نسبتاً آزاد هم بود انجام شد که حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان و رهبرانش یک مبارزه انتخاباتی در پیش گرفته بود که تا آن زمان در آلمان سابقه نداشت با این همه اکثریت آرا به هیتلر و حزبش تعلق نگرفت و شش ماه پس از اینکه هیتلر قدرت را به‌دست گرفت اساس «جمهوری وایمار» مضمحل شد. شخص هیتلر نبود کردن نظام دموکراسی و حکومت قانون را یک «انقلاب ملی» می‌دانست.

سرانجام نیز جمهوری وایمار با مرگ هیندنبورگ در ۲ اوت ۱۹۳۴ پایان گرفت و هیتلر با عنوان پیشوا (Führer) و صدراعظم رایش - سوم - خوانده شد.

مسائل اقتصادی و سیاسی آلمان در دورهٔ صدارت و پیشوایی هیتلر

هیتلر به صاحبان صنایع پشتیبان خود اطمینان داد تا قدرت و منافع سرمایه‌های صنعتی سالم آن‌ها، همراه با افزایش قدرت نظامی آلمان (که به سلطهٔ مطلقه کشور و قرار گرفتن انحصارات بازار در دست آلمان می‌انجامد) تضمین شود. توسل به تمایز بی‌اساس میان سرمایه‌داری «ویرانگر» و سرمایه‌داری «سازنده»، نازی‌ها را قادر ساخت که احساسات ضد سرمایه‌داری طبقهٔ متوسط پایین را به سوی ناسیونالیسم افراطی، نظامی‌گری و یهودستیزی سوق دهند. هیچ چیز به اندازهٔ همین شگرد ایدئولوژیک هیتلر، حساسیت ذهنی و سیاسی او را نمی‌رساند. او با این وسیله حامیان خود را مطمئن کرد که ضدیت نازی‌ها با سرمایه‌داری در حقیقت همان یهودستیزی است. (وایس، ۱۳۸۹: ۴۹)

همچنین پس از اینکه آدلف هیتلر به پیشوایی آلمان رسید، روابطش با ایران وارد مرحله جدیدی شد. آلمانی‌ها تبلیغات وسیعی دربارهٔ مشترک بودن

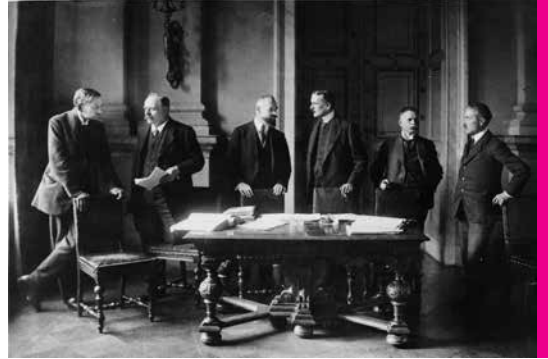
نژاد آریایی دو ملت و یکسان بودن اهداف ملی دو کشور در مبارزه با کمونیسم و امپریالیسم آغاز کردند. در آبان ۱۳۱۴ (۱۹۳۵م) دکتر شاخت وزیر اقتصاد هیتلر وارد تهران شد و یک معاهدهٔ تجارتي پایاپای میان دو کشور منعقد شد. دولت آلمان در مقابل کالاهای صادراتی ایران (از قبیل: پنبه، چوب، جو، برنج، چرم، قالی، خشکبار، خاویار، طلا و نقره) تجهیزات صنعتی و ماشین‌آلات مختلف و وسایل نقلیه موتوری به ایران صادر می‌کرد. صدها تکنسین، مشاور، معلم و تاجر آلمانی راهی ایران شدند و بسیاری از مناصب مهم و اساسی وزارتخانه‌ها و صنایع دولتی را در زمینه‌های مالی، معادن، کشاورزی، دارویی و ارتباطات احراز کردند. بنادر، مراکز تلفن، ایستگاه‌های تلگراف، سدها و ایستگاه‌های راه‌آهن تحت مدیریت آلمانی‌ها بود و اساتید آلمانی در دانشگاه تهران تدریس کرده و ریاست دانشکده‌های کشاورزی و دامپزشکی را برعهده داشتند. احداث خط آهن سراسری ایران که بندر امام خمینی (ره) (شاهپور) در خلیج فارس را به بندر ترکمن (شاه) در حوالی مرز ایران و شوروی متصل می‌ساخت تحت نظارت مهندسی آلمانی قرار گرفت.

در آبان ۱۳۱۴ (۱۹۳۵م) دکتر شاخت وزیر

اقتصاد هیتلر وارد تهران شد و یک معاهدهٔ تجارتي پایاپای میان دو کشور منعقد شد

در سال ۱۳۱۷ ش (۱۹۳۸م) خط کشتیرانی مستقیم بین هامبورگ و خرمشهر دایر شد و شرکت هوایی لوفت هانزا خط هوایی تهران-برلین را تأسیس کرد. تا سال ۱۳۱۹ ش (۱۹۴۰م) مبادلات بازرگانی ایران و آلمان با چنان سرعتی افزایش یافت که صادرات آلمان به ایران پنج برابر شد و آلمان بزرگ‌ترین خریدار مواد خام صادراتی ایران گردید. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴: ۴۹ و ۵۰) هیتلر به تدریج نیت توسعه‌طلبانه خود را آشکار ساخت. هر سال موجبات استقرار یک نوع حالت فوق‌العاده را تشدید می‌نمود. فرانسویان و انگلیسی‌ها چاره‌ای نمی‌دیدند جز اینکه او را در انتخاب طریقه‌ای که در نظر داشت، آزاد بگذارند. هیتلر که در سال ۱۹۳۳ آلمان را از جامعه ملل و کنفرانس خلع سلاح بیرون برد، در سال ۱۹۳۴ در اتریش کودتایی ترتیب داد و پس از کشته شدن صدراعظم اتریش خواهان اتحاد میان آلمان و اتریش شد. (غفاری‌فرد، ۱۳۸۸: ۱۴ و شاپیر، ۱۳۶۷: ۴۵۲-۴۵۰)

قربانی بعدی هیتلر، چکسلواکی بود. اولین گامی که او در راه نابودی آن جمهوری مستقل برداشت، این بود که خواستار شد سه و نیم میلیون آلمانی



ملت آلمان از معاهده ورسای که موجب اتخاذ هیچ‌گونه گذشتی از جانب متفقین نشد تنفر داشتند. بنابراین همیشه به دنبال راه حل برای عدم نقض معاهده از جانب آلمان بودند

«سودت» آن کشور و محل سکونت آن‌ها به آلمان برگردد. اراضی محل زندگی آلمانی‌های چکسلواکی به عبارت دیگر «سودت‌لند»، در سابق جزئی از امپراتوری اتریش و مجارستان بود و هیچ‌وقت بخشی از خاک آلمان به شمار نمی‌رفت. هیتلر برای بلعیدن چکسلواکی به آسانی حمایت **نوبل چمبرلین**

نخست‌وزیر انگلیس را تحصیل کرد. چمبرلین حاضر بود که چکسلواکی را قربانی کند و از این راه صلح اروپا را حفظ کند. هیتلر و چمبرلین ۲۲ سپتامبر ۱۹۳۸ در گودسبرگ ملاقات کردند. هیتلر معتقد بود نمی‌تواند منتظر توافق دوباره و جزئیات تحویل و تحول شود، آلمان باید اجازه داشته باشد که سرزمین «سودت»، را بی‌درنگ اشغال کند و گرنه جنگ خواهد شد. چکسلواکی وقتی متوجه شد که متحدین تنه‌پایش گذاشتند، مجبور به تسلیم شد. در کنفرانسی که در ۲۹ سپتامبر با شرکت رهبران چهار کشور بزرگ هیتلر، موسولینی، چمبرلین و دالادیه، در مونیخ تشکیل شد، جزئیات تجزیه چکسلواکی معین گردید. در حقیقت کنفرانس سرنوشته تمام اروپای مرکزی را تعیین کرد. چه آلمان در راه توسعه و کسب قدرتی بود که برای آن نمی‌شد حدی تصور کرد و عصر جدیدی برای سیاست قدرت آلمان شروع شده بود. (ویلسون : ۲۸۴ و ۲۸۵) بنابراین بار دیگر از راه تهدید کردن غربی‌ها به جنگ موفق شد، اول اکتبر ۱۹۳۸ سربازهایش را وارد «سودت‌لند» کند. (شایر، ۱۳۸۴: ۸۲-۷۴)

هیتلر از سیاست تهاجمی دست برنمی‌داشت و این را به چمبرلین نیز گفت. نخست‌وزیر بریتانیا از خواست‌های هیتلر به خشم آمد، اما راهی برای برون رفت از این تنگنا نمی‌دید. نه بریتانیا برای جنگ آمادگی داشت و نه فرانسه از آلمان دست‌بردار بود و نه چکسلواکی حاضر می‌شد بخشی از قلمروش را واگذار کند. حکومت چکسلواکی با خواست‌های هیتلر به شدت مخالفت می‌کرد. از آن گذشته، چک‌ها معاهداتی با فرانسه و روسیه امضا کرده بودند و آن کشورها متعهد بودند که از چکسلواکی در برابر حمله دفاع کنند. چک‌ها فکر می‌کردند با چنین متحدان قدرتمندی جای نگرانی نیست، ژنرال‌های هیتلر با این فکر موافق بودند، آن‌ها از

این بیم داشتند که پیشوایشان زیاده‌روی کند و علی‌رغم موفقیتش در راین‌لند و اتریش حمله به چکسلواکی ممکن بود فاجعه به بار آورد (استوارت، ۱۳۸۳: ۱۰۸ و ۱۰۹)

ایتالیا و لهستان می‌خواستند با تشکیل مرز مشترک لهستان- ایتالیا در ناحیه کارپات علیا سدی برابر نفوذ بلشویسم روسیه ایجاد کنند، ولی آلمان مخالف بود چون آن را سدی در برابر نفوذ ژرمانیسم می‌دانست. در اواخر سال محور رم- برلن با قراردادی بین آلمان، ایتالیا و ژاپن برای همکاری بر ضد شوروی تقویت شد. این پیمان به فاسینترن (Fascintern) که در مقابل بین‌الملل سوم کمونیست (Third Communist International) بود مشهور گردید (ویلسون، ۱۳۸۸: ۲۸۲؛ رستگار، سده بیستم: ۶۳-۶۱ و مورن، ۱۳۶۸: ج ۱؛ ۲۶۸). سپس معاهده صلح پاریس- برلن را در دسامبر ۱۹۳۸ منعقد ساختند که طبق آن آلمان و فرانسه هر یک متعهد شدند موارد ذیل را رعایت کنند:

روابط خوب همسایگی را محترم شمارند، مرزهای کنونی را قطعی بشناسند، در تمام مسائلی که با کشورهای ثالث ارتباط داشته و احتمالاً به مشکلات بین‌المللی منجر می‌گردد، با همدیگر در تماس باشند، اما این عهدنامه نیز نتوانست واقعا تیرگی روابط را تخفیف دهد. (لیتل فیلد، ۱۳۸۸: ۲۹) و بدون تشکیل مرز لهستان- مجارستان موجبات رضایت مجارستان را فراهم آوردند. (مورن، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۶۸)

در ماه می ۱۹۳۹ دو دیکتاتوری- ایتالیا و آلمان- پیمانی به نام «پیمان فولادین» امضا کردند که یک معامله نظامی دیپلماتیک تدافعی و تهاجمی بود. براساس این پیمان، دو رژیم متعهد شدند که در هر جنگی شانه‌به‌شانه همکاری کنند. اما آلمانی‌ها می‌دانستند چنین معاهده‌ای در آینده چندان دوام نخواهد یافت. (جیمز بون بوزروث: ۴۹۱)

اما هیتلر در نظر داشت به لهستان حمله برد از طرفی چون اتحاد شوروی در شرق لهستان ظاهری تهدیدکننده داشت. حمله به لهستان مخاطره‌آمیز بود، مگر آنکه هیتلر بیش از آن اطمینان حاصل کند که ژوزف استالین به حمایت لهستان بر نخواهد خاست. به این جهت هیتلر استالین را ترغیب کرد که با آلمان پیمان عدم تجاوز امضا کند. آن‌ها در مورد تقسیم پنهانی لهستان بین خود توافق کردند. پیمان ۲۳ اوت به امضا رسید.

(استوارت، ۱۳۸۳: ۱۱۲)

هشت روز بعد هیتلر با وقاحت اعلام کرد که سربازان لهستان به سوی محدوده حکومت آلمان شلیک کرده‌اند- و به سربازان آلمانی فرمان داد ساعت ۴:۴۵: ۴ بامداد در اول سپتامبر ۱۹۳۹ به لهستان حمله کنند. این حرکت جرقه شروع جنگ جهانی دوم بود. آلمانی‌ها این حمله را «برق آسا» نامیدند، زیرا حمله ناگهانی همه جانبه‌ای بود که لهستانی‌ها را غافلگیر کرد و کشور محاصره شد. (آیر، ۱۳۸۴: ۷۰)

نتیجه

پس از تسلیم آلمان و پایان جنگ جهانی اول و با توجه به متن قرارداد ورسای (که بدون توجه به انتظارات آلمان و غالباً براساس خواسته‌های فرانسه تهیه شده بود) زمینه‌های فروپاشی امپراتوری آلمان بدین شکل فراهم شد که آلاس ولرن به فرانسه برگشت و نیز فرانسه حق استخراج منابع حوزه سار را به مدت ۱۵ سال به دست آورد، لهستان نیز بسیاری از مرزهای آلمان را به دست آورد و با توجه به محدودیت‌هایی که قرارداد به لحاظ نظامی داشت موجب تعطیلی بسیاری از کارخانه‌ها و صنایع آلمان شد و بنابراین موجب افزایش بیکاری، تورم، بی‌ارزش شدن مارک آلمان، کمبود کالا، قحطی و ... گردید.

مقارن پایان جنگ جهانی اول، آلمان دچار آشوب‌های انقلابی به پیشوایی روزا لوکزامبورگ و کارل لیبنخت شده بود که از هر لحاظ تداعی‌گر انقلاب روسیه بود. بنابراین جمهوری وایمار به لحاظ سیاسی و اجتماعی ابتدا با انقلاب و آن دسته از افکار ملت آلمان که این دولت را مقصر شکست در جنگ می‌دانستند مواجه بود. بنابراین انقلاب را با اعدام رهبران آن خاتمه داد. از لحاظ اقتصادی با مشکل پرداخت غرامت جنگ، بحران‌های اقتصادی (۱۹۲۱/۱۹۲۸)، تورم، کاهش ارزش مارک، افزایش نرخ بیکاری، کاهش میزان تولید و ... مواجه بود که با ایجاد طرح‌هایی در صدد مهار چنین مشکلاتی برآمد و توانست کمی موفق عمل کند.

این دوره بیست‌ساله میان دو جنگ در آلمان به دو دوره جمهوری (۱۹۱۹/۱۹۳۴) و دیکتاتوری (۱۹۳۴/۱۹۳۹) تقسیم می‌شود. دوره جمهوری دموکراسی بود و با کمترین میزان خشونت در صدد حل مشکلات موجود بود اما حکومت بعدی با تکیه

بر نیروی نظامی (ارتش) موانع را از راه خود برداشت. حزب نازی که بعد از بحران اقتصادی ۱۹۲۸ با استفاده از وضع موجود فعالیت خود را در سطح گسترده به رهبری آدولف هیتلر آغاز نمود و پس از مرگ هیندنبورگ در ۱۹۳۴ که هیتلر پیشوای بلامنزاع آلمان گردید با اتکا به صنایع داخلی: کارخانه‌های اسلحه‌سازی مخصوصاً کروب، زرادخانه اصلی آلمان، آی.گ. فارین- تراست شیمیایی بزرگ - و ... نیز سیاست‌گذاری‌های خارجی خود با شتاب به سوی آغاز جنگ برای احیای مجدد قدرت امپراتوری کشورش اقدام نمود.

منابع

۱. استوارت، گیل؛ بی؛ امپراتوری هیتلر، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳
۲. ایزلر، گرهارت؛ سیری در تاریخ آلمان، ترجمه صبا، تهران: انتشارات پژواک، ۱۳۶۰
۳. باومن، جان؛ روزشمار قرن بیستم، یحیی افتخارزاده، تهران: انتشارات هیرمند، ۱۳۷۷
۴. بنوامشن، ژاک؛ جهان در میان دو جنگ، ترجمه مهدی سمسار، تهران: انتشارات اشرفی، ۱۳۴۶
۵. پالمرو، رابرت روزول؛ تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹
۶. تسولینگ، پیتر؛ تاریخ آلمان از ۱۸۷۱-۲۰۰۵، حبیب‌الله جوربندی، تهران: انتشارات آمه، ۱۳۸۹
۷. توکل، محمد؛ صد سند آلمان هیتلری، تهران: انتشارات نقره، ۱۳۶۳
۸. جیمزبون بوزروت، ریچارد؛ ظهور و سقوط فاشیسم، ترجمه علی‌اکبر عبدالرشیدی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۷
۹. دولاندین، شارل؛ تاریخ جهانی، ترجمه احمد بهمنش، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۸
۱۰. رستگار، شهرزاد؛ ژرف‌نگری‌هایی در باب توتالیتاریسم در سده بیستم - شماره ۱۰، ۱۴۹، ۱۵۰
۱۱. روزنبرگ، آرتور؛ تاریخ جمهوری وایمار، ترجمه فاروق خرابی، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۸۵
۱۲. شایبر، ویلیام؛ از ولگردی تا دیکتاتوری، ترجمه کاوه دهگان، تهران: انتشارات آهنگ دیگر، ۱۳۸۴
۱۳. شایبر، ویلیام؛ ظهور و سقوط رایش سوم، ترجمه کاوه دهگان، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۶۷
۱۴. غفاری فرد، عباسقلی؛ تاریخ اروپا از آغاز تا پایان قرن بیستم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸
۱۵. مای، مانفرد؛ تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، ترجمه طهماسب محتشم دولشاهی، مشهد: انتشارات جاودان خرد، ۱۳۹۰
۱۶. مورن، ماکسیم؛ تاریخ دول معظم، جلد اول، علی اصغر شمیم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸
۱۷. وایس، جان، سنت؛ فاشیسم، ترجمه عبدالحمید طباطبایی یزدی، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۹
۱۸. ویلسون لیتل فیلد، هنری؛ تاریخ اروپا از ۱۸۱۵ به بعد، ترجمه فریده قره‌چه داغی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸
۱۹. آیر، النور؛ آلمان، ترجمه فاطمه شاداب، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۴
۲۰. هرمان تنبروک، روبرت؛ تاریخ آلمان، ترجمه محمد ظروفی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵
۲۱. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی (۱۳۰۷-۱۳۰۰)، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۴
22. www.dadaryha.com/city
23. Bariktas Ibrahim/ Tekinsen Ali dünya savaslari ve büyük buhran arasındaki ekonomi politigi, Dumlupinar universitesi 2010.
24. Robini Noriel, kriz ekonomisi, Isil Tezcan, Pegasus- istanbul 2012.

جایگاه کتیبه‌های دوره هخامنشیان در پژوهش‌های تاریخی

معصومه احمدی برائوسان

فوق لیسانس فرهنگ و زبان‌های باستانی، شهرستان عنبرآباد

مقدمه

در میان زبان‌های ایرانی دوره باستان، زبان کتیبه‌های هخامنشی، یا زبان فارسی باستان، از ارزش‌های ویژه‌ای برخوردار است. نخست اینکه نیای زبان امروز ماست، به عبارت دیگر، فارسی نو، با یک میانجی یعنی فارسی میانه ساسانی یا پهلوی، با فارسی باستان پیوند می‌خورد. دیگر اینکه این زبان دست‌کم نوع رسمی آن در زمان حیات به کتابت درآمده و از این روی از نظر زبانی دارای اهمیت خاصی است. ارزش دیگر این زبان و آثار بازممانده از آن در مجموعه‌ای از کتیبه‌های شاهان هخامنشی محدود و به مطالب و داده‌های تاریخی مربوط می‌شود. این ارزش تا حدی است که باید گفت اگر این کتیبه‌ها، به ویژه کتیبه‌های داریوش، رمزگشایی و خوانده نمی‌شد، بی‌تردید، پژوهش‌های تاریخی ما در مورد تاریخ هخامنشیان تنها به روایت یونانی محدود می‌شد (کنت، ۱۳۸۴: ۲۳).

کهن‌ترین و مهم‌ترین اثر فارسی باستان، سنگ‌نبشته تاریخی بسیار معروف داریوش بر بالای کوه بیستون است که بر سر راه کرمانشاه به همدان و در کنار شاهراه تاریخی شوش - خراسان قرار دارد. این کتیبه به سه زبان فارسی باستان، عیلامی و اکدی حک شده است. روایت فارسی باستان در پنج ستون، مشتمل بر چهارصد و چهارده سطر نوشته شده است. در این کتیبه داریوش نام و نسب خود و اسامی ایالات و کشورهای تابع شاهنشاهی خویش را یاد کرده و چگونگی به سلطنت رسیدن و غلبه خود بر بردای غاصب و دیگر شورشیان را شرح داده است (مولایی، ۱۳۸۴: ۲). آنچه در کتیبه‌ها ذکر شده است، مطالب مربوط به سیاست و حکومت است (تفضلی، ۱۳۸۷: ۳۱). شاهنشاهی پارسیان متشکل از شمار وسیعی از مردمان گوناگون با فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف بود. هر ساتراپی به زبان یا زبان‌های رایج محلی خود صحبت می‌کرد و نوشته‌های اداری به خط خودشان نوشته می‌شد. آن‌طور که در مورد اسناد بابلی مشاهده می‌شود، پارسیان یک زبان غالب واحد را به ساتراپی‌ها تحمیل نکردند، بلکه امور اداری آن‌ها اساسی چندزبانی داشت. لوح‌های گلی به زبان آرامی در بایگانی تخت جمشید نشان می‌دهد که استفاده از زبان و خط‌های مختلف برای حکومت مرکزی مشکلی به وجود نمی‌آورده است (بروسیوس، ۱۳۸۶: ۱۶۴). شاهان هخامنشی از نوشتن کتیبه‌ها چه هدفی داشته‌اند؟ کتیبه‌های فارسی باستان از چه لحاظ دارای ارزش و اهمیت محسوب می‌شوند؟

در ادامه متون باستانی را از چند بعد بررسی می‌کنیم. اول، از بعد شناخت زبان‌های ایرانی که شاخه‌ای از زبان‌های هند و اروپایی است از آنجا که زبان هر قوم یکی از ارکان هویت آن قوم است، ضرورت بهره‌گیری از این آثار به منظور شناخت زبان‌های ما و همچنین جهت پی بردن به سیاست این پادشاهان نسبت به پیروان ادیان مذاهب دیگر اهمیت و ارزش خاصی دارد. بهره‌گیری از کتیبه‌ها و متون تاریخی عبارت از شناسایی و درک صحیح تاریخ و فرهنگ این سرزمین است، همچنین شناسایی عمیق میراث علمی و فرهنگی دوره ایران باستان نیازمند شناخت آثار علمی و فرهنگی این سرزمین کهن است. این مقاله بر پایه کتیبه‌ها و متون تاریخی دوره هخامنشیان و با روش تحقیقات مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: کتیبه، شاهان هخامنشی، فارسی باستان، کوروش، داریوش

زبان فارسی باستان

«زبان» و «فرهنگ» دو پدیده‌ای هستند که برای فهم هر یک باید از دیگری مدد جست. آشنایی با فرهنگ هر ملت، به فهم زبان آن ملت نیاز دارد، زیرا صورتی از مآثر فرهنگی در قالب متون مکتوب، به دور از تطاول ایام به دست ما رسیده است (جی ماسب، ۱۳۹۱: ۱۱). زبان‌های ایرانی در جهان باستان محدوده جغرافیایی گسترده‌ای را در برمی‌گرفت. از قفقاز در شمال غربی (زبان آسی) تا خلیج فارس در جنوب شرقی (از زبان بلوچی) یا دقیق‌تر، در جنوب تا شبه جزیره مسندم در عمان (زبان کومزاری) از شمال فرات در غرب (زبان کردی، زازا) تا هندوکش و پامیر در شرق (زبان شریکونی). حتی پیش از کوچ اقوام ترک به سرزمین‌های غربی، زبان‌های ایرانی گستره بسیار وسیع‌تری را در برمی‌گرفتند. یعنی از غرب به کرانه‌های شمالی و غربی دریای سیاه (زبان سکایی)، تا شمال مغولستان و مرزهای چین (زبان سغدی) (گویری، ۱۳۸۸: ۲۶).

از میان زبان‌های متعدد ایرانی در دوره باستان که همگی از زبان ایرانی کهن منشعب شده بودند، تنها آثار و مدارکی از چهار زبان: مادی، سکایی، اوستایی و فارسی باستان باز مانده است. البته از دو زبان نخستین اثر مستقلی در دست نیست (باقری، ۱۳۹۱: ۴۳).

زبان اوستایی، یکی از زبان‌های شرقی فلات ایران است. تنها اثر باقی‌مانده از این زبان، کتاب مقدس زردشتیان است. از این‌رو، هم زبان، و هم خطی که «اوستا» بدان نگارش یافته «اوستایی» خوانده می‌شود (همان، ۱۳۹۱: ۵۵). فارسی باستان که نیای فارسی امروز به شمار می‌رود، زبانی است که در دوره هخامنشیان (۵۵۹ تا ۳۳۰ ق. م) در پارس بدان تکلم می‌شده و تنها آثار مکتوب آن، کتیبه‌های شاهان هخامنشی است که به خط میخی نوشته است (تفضلی، ۱۳۸۷: ۲۲). علاوه بر روایت اصلی به زبان فارسی باستان، ترجمه‌هایی هم به دو زبان اکدی و عیلامی به همراه دارند (مولایی، ۱۳۸۴: ۲).

فارسی باستان از طریق خواندن کتیبه‌های به دست آمده در استان فارس، یعنی تخت جمشید و نقش رستم و پاسارگاد، همچنین در ناحیه ایلام، در شوش خوزستان؛ در ناحیه ماد، یعنی همدان، و نیز در فاصله نه چندان دور از همدان، در بیستون و الوند و بالاخره در نواحی ارمنستان، در وان ترکیه

و نیز امتداد مسیر کانال سوئز شناخته شده است (کنت، ۱۳۸۴: ۵۸). کتیبه‌ها اسناد تاریخی و زبانی بسیار باارزشی هستند که طی دو هزار و پانصد سال اطلاعاتی را در خود حفظ کرده‌اند. این متون از دخل و تصرفات کاتبان و اضافات و تصحیحات دوره‌های بعد مصون مانده‌اند و این نکته مهمی است (ارانسکی، ۱۳۷۸: ۴۹).

پادشاهان صاحب کتیبه

۱. از **آریارمنه** (حدود ۵۹۰ - ۶۴۵ ق. م) و **ارشام** (حدود ۵۵۹ - ۵۹۰ ق. م) و **کوروش** (۵۳۰ - ۵۵۹ ق. م)، کتیبه‌هایی به جای مانده است که به نظر می‌رسد سال‌ها پس از فرمانروایی این پادشاهان به دستور جانشینان، به نام آن‌ها نوشته شده‌اند (مولایی، ۱۳۸۴: ۲).

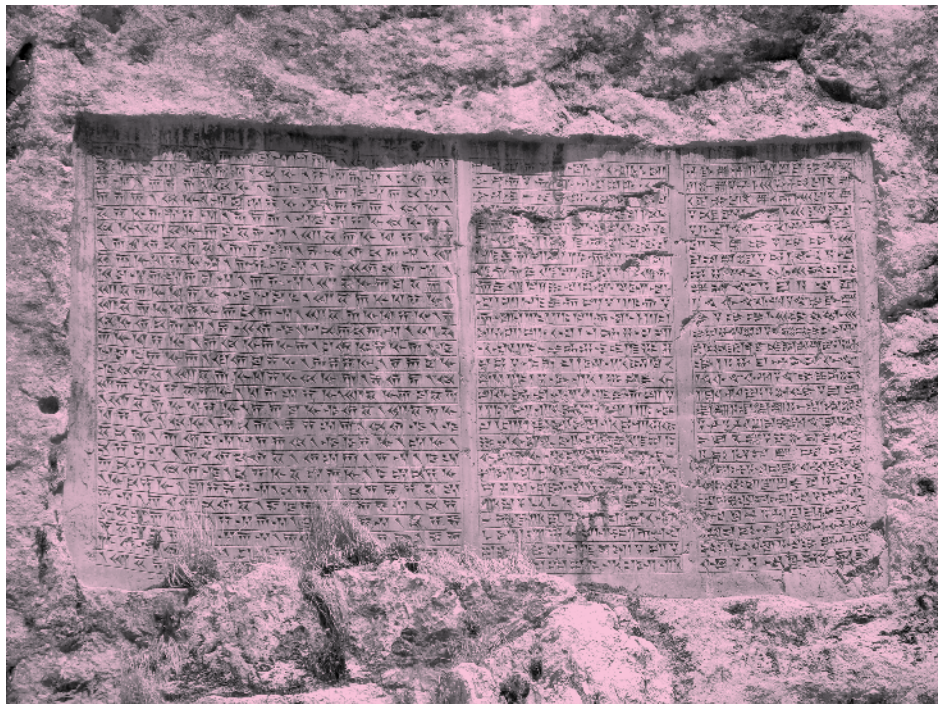
۲. **کتیبه‌های داریوش** (۵۲۲ تا ۴۸۶ ق. م): از داریوش کتیبه‌هایی در بیستون، فارس (تخت جمشید و نقش رستم)، شوش، سوئز، الوند و همدان بر جای مانده است (تفضلی، ۱۳۸۹: ۲۵). سنگ نبشته سه زبانه داریوش که بر سینه صخره‌ای در بیستون (بغستان باستانی به معنای جایگاه ایزدان) کنده شده است دارای یک متن اصلی، با حدود ۳۶۰۰ کلمه به زبان فارسی باستان است (گرشویچ، ۱۳۸۷: ۲۱).

۳. **کتیبه‌های خشایارشا** (۴۸۶ تا ۴۶۵ ق. م): از خشایارشا کتیبه‌هایی در تخت جمشید، سنگ‌نوشته‌هایی در الوند همدان، کتیبه‌های شوش و سنگ‌نوشته وان و همچنین کتیبه‌های کوچک مهرها و ظروف بر جای مانده است (لوکوک، ۱۳۸۲: ۳۱۸-۳۰۱).

۴. **کتیبه‌های اردشیر اول**: از اردشیر اول کتیبه‌ای در تخت جمشید باقی است که بیانگر اتمام کاخی است که خشایارشا شروع کرده بوده و این شاه به اتمام رسانیده است. از دیگر شاهان هخامنشی مانند داریوش دوم تا اردشیر دوم در شوش و همدان، اردشیر دوم یا سوم در تخت جمشید کتیبه‌های کوچکی به دست آمده که تقلیدی از کتیبه‌های شاهان قبلی است و مضمون این کتیبه‌ها اغلب ستایش اهورامزدا، معرفی شاه و ذکر بنای کاخی یا اتمام بنای ناتمام آن است.

گشایش بابل با نشانه «B» مشخص شده است. این لوحه را در سال ۱۸۷۹ میلادی هرمز رسام در شهر بابل یافت. پژوهش‌های انجام شده نشان داد که این لوح با لوح استوانه‌ای دیگری که تا آن زمان متعلق به نبونید، پادشاه بابل، تصور می‌شد و در موزه دانشگاه بیل قرار داشت یکسان است و هر دوی آن‌ها متعلق به یک متن هستند که همان فرمان کوروش بزرگ می‌باشد (فرشادمهر، ۱۳۸۵: ۳۹۲). کوروش در منشور خود که به شکل استوانه‌ای از خاک رس «بشکه کوچک» است، در بند ۷ منشور، خود را چنین معرفی می‌کند: «من کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه انشان، تبار جاودانه پادشاهی، آنکه بل و نابو شهریارایش را گرامی داشتند، آنکه آن‌ها برای شادی دل خویش شهریاریش را آرزو می‌کردند». در اینجا با بخشی مهم روبه‌رو هستیم که القاب کوروش و تبارشناسی او را ارائه می‌کند. «خاندان جاودانه پادشاهی». این عبارت که تقریباً واژه به واژه در بخشی بحث‌برانگیز از سنگ‌نبشته بیستون (DB بند ۴) مجدداً آمده است، حکایت از آن دارد که کوروش به خاندانی تعلق دارد که همواره سلطنت را در دست داشتند (لوکوک، ۱۳۸۲: ۲۱۲). وسعت ایران در اواخر سلطنت کوروش حدود ذیل را نشان می‌دهد: از طرف مغرب به غاز (بغاز) استامبول و داردانل (هلس پونت یونانی‌ها) و بحر الجزایر و بحرالْمغرب، از طرف مشرق به رود سند، از طرف شمالی به جبال قفقاز و بحر خزر و رود سیحون، و از طرف جنوب به شبه جزیره عربستان و دریای عمان و خلیج فارس (پیرنیا، ۱۳۶۲: ۹۵ و ۹۶).

مهم‌ترین اثر فارسی باستان، سنگ‌نوشته تاریخی بسیار معروف داریوش بر کوه بیستون است که بر سر راه کرمانشاه به همدان و در کنار شاهراه تاریخی شوش - خراسان قرار دارد (مولایی، ۱۳۸۴: ۲). داریوش در کتیبه بیستون شرح وقایعی را ثبت کرده که منجر به جلوس او بر تخت پادشاهی ایران شد. حادثه مهم قبل از جلوس او شورش گوامته و کشته شدن وی به دست داریوش و شش تن از اشراف‌زادگان است. به سلطنت رسیدن داریوش آتش‌سوزی را در چند نقطه سرزمین شاهنشاهی روشن کرد که داریوش و سپاه وفادار به او شورش‌ها را در نوزده نبرد سرکوب کردند (بروسیوس، ۱۳۸۶: ۹۸). این کتیبه که به تنهایی، چندین برابر بقیه نوشته‌ها و کتیبه‌های دیگر فارسی باستان لغات و مواد زبانی



گنجانم همدان

کتیبه‌ها اسناد تاریخی و زبانی بسیار با ارزشی هستند که طی دو هزار و پانصد سال اطلاعاتی در خود حفظ کرده‌اند

علاوه بر کتیبه‌ها و لوح‌ها، بر روی سنگ وزنه و روی سکه‌ها و گل‌های پخته و بعضی ظروف نیز نوشته‌هایی به فارسی باستان بر جای مانده است (تفضلی، ۱۳۸۹: ۲۸).

آگاهی‌های تاریخی و جغرافیایی کتیبه‌ها

هنر دوره هخامنشی ما را با نخستین شاهنشاهی جهان که یکی از منظم‌ترین دولت‌ها بوده است، روبه‌رو می‌کند. این شاهنشاهی از آسیای مرکزی و رود سند تا نیل و دریای اژه، بسط داشت. یکی از بزرگ‌ترین مراحل پیشرفت تمدن، در این دوران طی شد (سامی، ۱۳۸۹: ۲۷ و ۲۸).

منشور نبونید (پادشاهی بابل) کهن‌ترین منبعی است که در آن از کوروش نام برده شده است و به نبرد او با آستیاگ، آخرین پادشاه ماد، اشاره رفته است. نبونید در حالی از غلبه کوروش بر مادها خشنود است که از مغلوب شدن آتی خود در برابر او بی‌خبر است (مرادی غیاث‌آبادی، ۱۳۹۱: ۴۵۹). و اما کتیبه مشهور بازمانده از کوروش، فرمانی است مبنی بر آزادی یهودیان در بند که هنگام

در بردارد، علاوه بر ارج و ارزشی که در بررسی تاریخ زبان فارسی داراست، از جهت اشتغال بر حقایق تاریخی نیز دارای اهمیت بی‌ظیری است، زیرا وقایع و رویدادهای دوره‌های باستانی را در همان زمان و به دست پدیدآوردگان تاریخ آن عصر، در دل سنگ بازگو می‌کند. برگردان این کتیبه فارسی باستان به دو خط و زبان ایلامی و بابلی در جوار صورت فارسی باستان آن حک شده است، کتیبه بیستون همراه با حجاری‌هایی است که داریوش و عصیانگران زمانش را که به اسارت وی درآمده‌اند نشان می‌دهد (باقری، ۱۳۹۱: ۴۶).

داریوش خوشبختانه دستور داده بود که نیشه‌هایش را به سه زبان حجاری کنند: به عیلامی، اکدی (بابلی) و فارسی باستان. خط میخی فارسی باستانی بنا بر فرمان پادشاه برای همین منظور ساخته شد. از آنجا که این خط از کلیه خطوط میخی دیگر ساده‌تر است و تنها ۴۲ علامت دارد، قبل از سایر خط‌های میخی کشف و خوانده شد. بدین ترتیب خط میخی فارسی باستان، کلید کشف خط میخی اکدی (بابلی) که دارای پانصد علامت است و خط میخی عیلامی که از آن برخاسته و در زمان داریوش ۱۳۱ علامت داشته است، شد (هینتس، ۱۳۸۰: ۱۸ و ۱۹). داریوش می‌گوید: این سرزمین‌هایی که متعلق به من هستند، به خواست اهورامزدا من شاه آن‌ها بودم: پارس، ایلام، بابل، آشور، عربستان، مصر (مردم) کنار دریا، لیدیا، ایونیه، ماد، ارمنستان، کاپودوکیه، پارت، درنگیانا (زرنگ)، هرات، خوارزم، بلخ، سغد، گنداره، سکا، تَنگوش، آراخوزیا (رخج) و مَک (مکران)، مجموعه ۲۳ کشور (راشد محصل، ۱۳۹۰: ۵۵ و ۵۶).

داریوش می‌گوید این مردمان که از من پیروی می‌کنند به خواست اهورامزدا، بندگان من بوده‌اند، آن‌ها به من خراج می‌دادند، آنچه از طرف من به آن‌ها گفته می‌شد، خواه شب بود یا روز، آن‌ها را انجام می‌دادند (لوکوک، ۱۳۸۲: ۲۱۸).

داریوش در مقدمه قدیم‌ترین کتیبه خود، یعنی بیستون، نخست به معرفی خود می‌پردازد. در بعضی کتیبه‌های دیگر نظیر همین مقدمه دیده می‌شود، اما در برخی دیگر مانند دو کتیبه نقش رستم (DNa و DNb) مقدمه با ستایش اهورامزدا آغاز می‌گردد. خاتمه کتیبه‌ها غالباً در ستایش اهورامزدا و به همراه این درخواست است که داریوش را حمایت کند و آنچه او کرده و ساخته

است، بیاید.

در چهار کتیبه (بیستون DB، تخت جمشید DPe، شوش DSe، و نقش رستم DNa) متن اصلی با برشماری کشورهای شاهنشاهی که فرمان‌بردار داریوش بوده‌اند، آغاز می‌شود. در کتیبه

گنجانمه همدان



**مهم‌ترین اثر
فارسی باستان،
سنگ‌نوشته
تاریخی بسیار
معروف داریوش
بر کوه بیستون
است که بر سر
راه کرمانشاه به
همدان و در کنار
شاهراه تاریخی
شوش - خراسان
قرار دارد**

بیستون پس از شمارش کشورها، داریوش به ذکر وقایعی که در آغاز دوره سلطنت وی اتفاق افتاده است، می‌پردازد و از بردیای غاصب و شورش‌هایی که در نواحی گوناگون اتفاق افتاده و عاملین آن‌ها یاد می‌کند و سپس از خوانندگان می‌خواهد که آنچه را که وی کرده است برای همه آشکار کنند و کتیبه او را محفوظ دارند. در پایان، شش همکار خود را نام می‌برد که در غلبه بر بردیای غاصب او را یاری کرده‌اند و از شاهان آینده می‌خواهد که آنان و خانواده‌شان را حمایت کنند (تفضلی، ۱۳۸۹: ۲۹ و ۳۰). کتیبه داریوش در شوش (DSf) درباره ساختمان کاخ شوش آگاهی‌های بسیار جالبی دارد و نشان می‌دهد که هر یک از مصالح کاخ از چه سرزمینی آورده شده و چه هنرمندانی در ساختن آن شرکت داشته‌اند. مهم‌تر از همه دقتی است که شاهان این خاندان در تلفیق هنر ملت‌های مختلف پادشاهی خود اعمال کرده‌اند و امر بنای ساختمان را از مصادیق روشن آبادانی کشور می‌دانسته‌اند (راشد محصل، ۱۳۹۰: ۵۴).

کتیبه مهم دیگری که مطالب تازه‌ای دارد، کتیبه‌ای است از خشایارشا «xph» که به «کتیبه دیوان» شهرت دارد و خشایارشا در آن از ویران کردن پرستشگاه دیوان و رواج پرستش اورمزد و آرتی سخن به میان آورده است (همان، ۱۳۹۰: ۴۹ و ۵۰). در لوح‌های دیوانی به دست آمده از تخت جمشید

کوروش در منشور خود که به شکل استوانه‌ای از خاک رس «بشکه کوچک» است، در بند ۸ آن می‌گوید: «زمانی که به صلح وارد بابل شدم و زمانی که، در میان سرور و شادی تخت فرمانروایی را در کاخ شاهزادگان برقرار کردم؛ آنگاه مردوک خدای بزرگ، قلب بزرگ بابلیان را مسخر من کرد»

راه، چاپارخانه‌ها [منزل‌ها] قرار دارد که هر کدام به سهم خود با آبادی‌های اطرافشان پیوندی اقتصادی دارند. ترتیب قرار گرفتن چاپارخانه‌ها را می‌توان به کمک لوح‌ها به خوبی معین کرد (کخ، ۱۳۸۸: ۸۴-۸۳).

در نگاره‌های جبهه شرقی آپادانه، یعنی همان نمای اصلی و نخستین تالار بار تخت جمشید، پشت سر شاه بر تخت جمشید، سربازان گارد نیزه‌دار در سه ردیف روی هم قرار گرفته، ایستاده‌اند. این سربازان تقریباً ۱۰۰ نفر، به نمایندگی ۱۰۰۰۰ سرباز به تصویر کشیده شده‌اند که «سپاه آماده باش» شاهنشاه ایران را تشکیل می‌داده‌اند. سربازان را از این روی «جاودان» می‌نامند که با مردن یا کشته شدن یکی، بی‌درنگ فرد دیگری به جای او قرار می‌گرفت، به این ترتیب تعداد



منشور کوروش

این گارد همواره ۱۰۰۰۰ نفر بوده است (همان، ۲۹۷).

بهترین سند تاریخی، کتیبه‌ای است که از داریوش در مقبره او در نقش رستم کنده شده است. ترجمه کتیبه علاوه بر تعیین حدود ایران اسلوب انشای آن زمان و عناوین القاب شاهان هخامنشی و بعضی نکات دیگر را که برای تاریخ مفید است، می‌رساند. در این کتیبه، داریوش می‌گوید: به فضل اهورامزدا این است، علاوه بر پارس ممالکی که در تصرف من است و حکومت من بر آن‌ها جاری است و به من باج می‌دهند و آنچه فرمان من است اجرا می‌کنند و در آن‌ها قانون من محفوظ است (پیرنیا، ۱۳۶۲: ۱۱۷). مادی، عیلامی، پارتی، آریایی (هروی)، باختری (بلخی)، سغدی، خوارزمی، امیرگی، سکاها، تیگر خودی (تیزخود)، بابلی، آشوری، عرب، مصری، ارمنی، کاپادوکیایی، لیدیایی، یونانی، سکاها، آن سوی

نام حدود ۴۰۰ آبادی ثبت شده است. اما تعیین محل آبادی‌ها تقریباً ممکن نیست. مثلاً شیراز در کنار مراکز بزرگی چون شوش، تخت جمشید و پاسارگاد، از همان زمان شهر با اهمیتی است. پس از شیراز نریه ایتشیه است، که می‌توان آن را نیریز امروزی در شرق استان پارس شناخت. تئوکا، که احتمالاً همان تئوکه بطلمیوس (جغرافیا، کتاب ۴، بند ۴) است، در **برازجان** امروزی، میان شیراز و بوشهر قرار می‌گیرد و با شهر شاهی عیلامی **انزان** همان **تل ملیان** امروزی است که در محدوده ۵۰ کیلومتری شمال تخت جمشید قرار دارد. مسیر جاده پستی میان تخت جمشید و شوش برای بازیابی محل تقریبی آبادی‌های نام برده در لوح‌ها کمک شایانی است. این راه‌ها مانند شاه‌رگی، پارس را به الیمائیش وصل می‌کند، در کنار این

در کتیبه بیستون پس از شمارش کشورها، داریوش به ذکر وقایعی که در آغاز دوره سلطنت وی افتاد افتاده است، می پردازد و از بردای غاصب و شورش‌هایی که در نواحی گونگون اتفاق افتاده و عاملین آن‌ها یاد می‌کند کتیبه داریوش در شوش (DSf) درباره ساختمان کاخ شوش آگاهی‌های بسیار جالبی دارد و نشان می‌دهد که هر یک از مصالح کاخ از چه سرزمینی آورده شده و چه هنرمندانی در ساختن آن شرکت داشته‌اند

دریایی، تراکیایی، یونانی آسپید و فوری، لیبیایی، حبشی، مکی، کاری» (لوکوک، ۱۳۸۲: ۲۶۲).
با ظهور دولت داریوش قلمرویی بسیار وسیع تحت فرمان واحد درآمد که این وحدت سابقه نداشت. این دولت بزرگ یگانه، ظرف پنجاه سال در زمان کوروش و کمبوجیه و داریوش به وجود آمد و سبب تغییرات و تحولاتی شد. تمدن قدیم دو هزار ساله سامی به پایان آمد، سه دولت کوچک مادی، لیدیایی و بابل جدید یا کلدانی منقرض گشت، مصر از سیادت افتاد، در یهودیه، سلطنت آل داوود، مبدل به تفرقه ملت یهود گشت، و دولت هخامنشی، هند را با حبشه و سواحل مدیترانه متصل ساخت. وقایع‌نگاری خاموش بابل برانگیخته شد تا آن دوره را «دوره تغییرات بزرگ» بنامد و در جمله‌ای دیگر، این زمان را «پایان مرگ زمین» نامیدند که معنای آن فوق تصور ماست (لمب، ۱۳۸۶: ۳۶۱). بیشترین منابع تاریخی دوران هخامنشیان را داریوش به جا گذاشته است. گویی به نحوی مرموز رشته‌های تاریخ جهان در زمان باستان از زردشت و کوروش گذشته و به داریوش رسیده است. داریوش این رشته‌ها را برمی‌چیند، جمع می‌کند و نظم می‌دهد، سپس آن‌ها را چنان برای آینده باقی می‌گذارد که همه آنچه بعداً روی می‌دهد بیانگر قدرت شکل‌دهنده اوست. داریوش تصویر ایران را برای قرن‌ها پابرجا ساخت (هینتس، ۱۳۸۰: ۱۴).

نتیجه

کتیبه‌ها که منابع دست اول دوره هخامنشی به شمار می‌روند در زمان حیات پادشاهان هخامنشی نوشته شده‌اند و هیچ دخل و تصرفی در آن‌ها صورت نگرفته است. از بررسی کتیبه‌های فارسی باستان در فارس، شوش، الوند، همدان و... فرهنگ و آداب و رسوم و شیوه زیستن در زمان ایران باستان و ریشه و تمدن و فرهنگ را که روزگاری مجلل بوده‌اند می‌بینیم. لوح‌های یافت شده در تخت جمشید نیز به بسیاری از پرسش‌های ما در زمینه‌های شیوه مملکت‌داری پادشاهان، وضع زندگی اجتماعی مردم، میزان دستمزدها و پایگاه‌های اجتماعی زنان، کودکان و میزان اختیارات خاصان درباری و مانند آن پاسخ می‌گویند و بر مبنای آن‌ها می‌توان دورنمایی نسبتاً درست و مطمئن از ایران در دوره هخامنشیان ترسیم کرد. آنان به همه کارهای کشور از جمله چاپارخانه‌ها، سپاهیان منظم و جاویدان، رسیدگی به زندگی کارکنان و کارگران و

نظارت کامل بر رفتار دیوانیان توجه خاص داشتند. توجه به زنان و کودکان در دوره هخامنشیان، از ویژگی چشمگیر و شایان توجه حکومت است. زنان در پیکره اجتماع نقش بارز و برابر مردان دارند و برای اینکه قادر باشند فرزندان نیک پرورش دهند، در دوره بارداری و زایمان بی‌آنکه به کار اشتغال داشته باشند حقوق دریافت می‌کنند. کوشش در امر کشاورزی، ایجاد باغ‌ها و درختستان‌های بزرگ، حمایت از کشاورزان و یاری کردن در باروری زمین و کاشت و برداشت محصول و قراردادهای عادلانه برای زمین‌های کشاورزی و کندن کاریزها و آبدهی آن‌ها که موجب آبادانی کشور می‌شود، از وظیفه‌های اساسی حکومت به شمار می‌رود.

منابع

۱. ارانسکی، یوسف میخائیلوویچ؛ زبان‌های ایرانی، ترجمه علی‌اشرف صادقی، تهران: نشر سخن، ۱۳۷۸.
۲. باقری، مه‌ری؛ تاریخ زبان فارسی، تهران: نشر قطره، ۱۳۹۱.
۳. بروسیوس، ماریا؛ شاهنشاهی هخامنشی از کوروش بزرگ تا اردشیر اول، ترجمه هاید مشایخ، تهران: نشر ماهی، ۱۳۸۶.
۴. بروسیوس، ماریا؛ ایران باستان (هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان)، ترجمه عیسی عبدی، تهران: نشر ماهی، ۱۳۸۶.
۵. پیرنیا، حسن؛ تاریخ باستانی ایران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۶. تفضلی، احمد؛ تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش زاله آموزگار، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۹.
۷. جاماسب، جی، منوچهر؛ متن‌های پهلوی، پژوهش سعید عریان، تهران: نشر علمی، ۱۳۹۱.
۸. راشد محصل، محمدتقی؛ کتیبه‌های ایران باستان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۹۰.
۹. سامی، علی؛ تمدن هخامنشیان، جلد دوم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، ۱۳۸۹.
۱۰. سایکس، سرپرسی؛ تاریخ ایران، ج ۱، ترجمه سیدمحمد فخر داعی گیلانی، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
۱۱. فرشاد مهر، ناهید؛ کوروش هخامنشی بنیان‌گذار ایران پهناور، تهران: نشر محمد(ص)، ۱۳۸۵.
۱۲. کخ، هاید ماری؛ از زبان داریوش، ترجمه پرویز رجبی، تهران: نشر کارنگ، ۱۳۸۶.
۱۳. کنت، رولاندگ؛ فارسی باستان: دستور زبان، متون، واژه‌نامه، ترجمه و تحقیق سعید عریان، تهران: پژوهشکده زبان و گویش با همکاری اداره کل امور فرهنگی، ۱۳۸۴.
۱۴. گرشویچ، ایلیا؛ تاریخ ایران دوره هخامنشیان، از مجموعه تاریخ ایران کمبریج، ج ۲، ترجمه مرتضی ثاقب‌فرو، تهران: انتشارات گلشن، ۱۳۷۸.
۱۵. گیرشمن، رومن؛ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: انتشارات معین، ۱۳۸۸.
۱۶. گویری، سوزان؛ زبان و خط اوستایی (دین دبیری)، تهران: گلشن، ۱۳۸۸.
۱۷. لوکوک، پی‌یر؛ کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، زیر نظر زاله آموزگار، تهران: نشر پژوهش فروزان، ۱۳۸۲.
۱۸. مرادی غیاث‌آبادی، رضا؛ فرهنگ‌نامه ایران باستان، تهران: رضا مرادآبادی و پژوهش‌های ایرانی، ۱۳۹۱.
۱۹. مولایی، جنگیز؛ راهنمای زبان فارسی باستان (دستور زبان، گزیده متون، واژه‌نامه)، تهران: نشر مهرنامک، ۱۳۸۴.

زندگی سیاسی قزلباش‌ها

نگاهی به قزلباش‌ها از زمان شیوخ صفوی تا شاه‌عباس اول

ثریا اباذرپور
دبیر تاریخ

چکیده

قزلباشان از نظر فکری جزء صوفیان شیعه به‌شمار می‌آیند و از همان ابتدای شکل‌گیری در زمان شیخ صفی به‌عنوان مبلغان تشیع اثنی‌عشری مشهور شدند. آن‌ها پس از تسلط شاه‌اسماعیل بر سراسر ایران و قسمتی از عراق عرب به‌عنوان پاسداری و حمایت از شاه به سرپرستی مناطق مختلف منصوب و صاحب مقام و ثروت شدند به‌طوری که در آن زمان ایران را مملکت قزلباش می‌نامیدند. اما در زمان شاه‌طهماسب نزاع آنان بر سر قدرت بالا گرفت و در نهایت در زمان شاه‌عباس اول سرکوب و طرد آنان از صحنه قدرت آغاز شد. گفته می‌شود این سیاست، خود یکی از عوامل سقوط دولت صفویه بود. در این مقاله به بررسی اندیشه‌ها و فراز و فرود این گروه از آغاز شکل‌گیری تا حکومت شاه‌عباس می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: قزلباش، خانقاه، صوفیان، شیخ صفی‌الدین



مقدمه

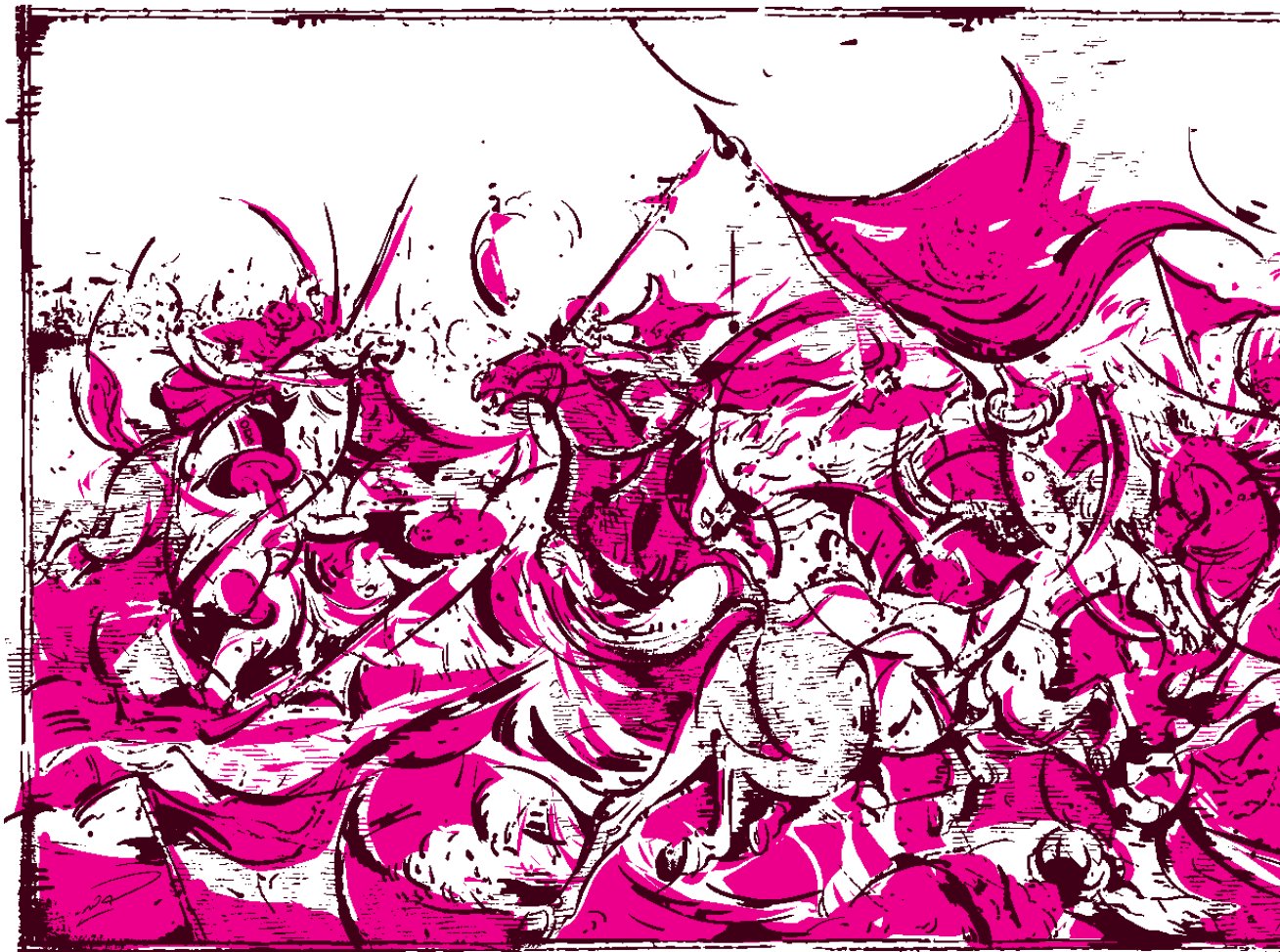
مشکل از ایلات (قزلباش) در صحنه سیاسی مطرح سازند.

شاه اسماعیل پس از قدرت یافتن و تصرف سرزمین‌های پهناور، سرداران قزلباش را به حکومت ولایات گماشت، اما از همان زمان مبارزهای در خفا و آشکار میان علمای شیعه و امرای ترکمان قزلباش صورت گرفت. علاوه بر این تجاوز به حریم و منافع یکدیگر و نیز رقابت در تقرب به دستگاه سلطنت، سبب برخورد میان ایلات قزلباش گردید. این وضعیت تا زمان شاه عباس ادامه داشت، تا اینکه وی قلع و قمع قزلباشان را برای تداوم سلطنت خود لازم دید، هرچند پاره‌ای از مورخان تضعیف قزلباشان را، از علل سقوط آن سلسله می‌دانند.

اکنون سؤال این است: روند شکل‌گیری طریقت قزلباش چگونه بود؟ قزلباشان چگونه در صدد کسب قدرت سیاسی برآمدند؟ اقدامات نظامی آن‌ها برای کسب قدرت سیاسی چه بود؟ آیا گرایش‌های غالبانه شیعه در اعتقادات مذهبی آن‌ها وجود داشت؟ این پژوهش در صدد یافتن پاسخی برای این سؤالات است.

سقوط خلافت عباسی در ۶۵۶ هـ. ق، روحیه تساهل مذهبی مغولان، گرویدن چند تن از حاکمان ایلخانی به مذهب تشیع و نیز تلاش‌های عالمان شیعی از عوامل رشد مذهب تشیع در ایران به‌شمار می‌روند. از جمله گروه‌هایی که در آن عصر به مذهب تشیع روی آوردند می‌توان ایلات و عشایر آذربایجان، آران و آسیای صغیر را نام برد.

علاوه بر این، تهاجم مغول‌ها به ایران، در قوت یافتن پایگاه‌های معنوی و رشد تصوف نقش داشت، تا جایی که سبب شد صوفیان شیعی تحت تأثیر شرایط زمانی دچار دگرگونی‌های فکری شوند و با گرایش به اندیشه‌های غالبانه در صدد کسب قدرت سیاسی برآیند. طریقت صفوی را باید برجسته‌ترین عامل جنبش‌های صوفیانه و غالبانه در این دوران به‌شمار آورد. آن‌ها با استفاده از رابطه مرید - مرادی، تعامل با قدرت‌های حاکمه، واگذاری املاک وسیع از جانب دولت‌مردان به خانقاه‌ها و کمک‌های آن‌ها، دریافت هدایا و وجوه نقدی از میدان و نیز پیوند با عناصر ایرانی توانستند خود را با کمک نیروی نظامی



حیات سیاسی قزلباش در زمان شیوخ صفوی

عهد شیخ‌صفی‌الدین دوران عروج تصوف و شکوه خانقاه‌ها بود. دسته‌های صوفیان، از نحله‌ها و طریقه‌های گوناگون، با هم در رقابت بودند. صوفیان بر هر طریقت و نحله و مذهبی که بودند از عقاید «جبریّه» پیروی می‌کردند. نتیجه طبیعی عقیده جبری‌گری صوفیان که نیک و بد را جلوه لطف خدا می‌دانستند، تأیید قطعی وضع سیاسی موجود بود. این عقیده به حاکمیت مغول مشروعیت می‌بخشید و ستم‌های مغولان را توجیه می‌کرد، و جامعه را به بی‌مبالاتی نسبت به سرنوشت خود سوق می‌داد.

ایلخانان مغول و وزیران آن‌ها برای آنکه ارادتشان را به شیوخ نیرومند و پرمرد خانقاه اردبیل نشان دهند مساعدت‌ها و نذورات مالی و موقوفه‌های پردرآمدی را در اختیار خانقاه وی قرار می‌دادند. خانقاه شیخ‌صفی‌الدین در اردبیل یکی از پردرآمدترین خانقاه‌ها به‌شمار می‌رفت. چرخش‌های درونی طریقت از دوره جانشینان او بود که متوجه دعوت سیاسی گردیدند.

شیخ‌صفی جوان که به‌دنبال مرشدی از شهری به شهر دیگر می‌رفت، به خدمت شیخ‌زاهد گیلانی رسید و تحت ارشاد او قرار گرفت و با دختر وی نیز ازدواج کرد. این ازدواج بر منزلت او افزود؛ علاوه بر این باعث شد فرزندان شیخ‌صفی‌الدین، به‌واسطه مادر، با تربیتی شیعی پرورش یابند (سیوری، ۱۳۷۸: ۳۳۴). گفته‌اند شیخ‌صفی‌الدین شیی در خواب دید که «شمشیری در میان و کلاه سموری در سر دارد و چون کلاه از سر برمی‌دارد، آفتابی از فرق همایونش طالع می‌گردد که عالم را روشنی می‌بخشد.» شیخ زاهد این خواب را چنین تعبیر کرد که «آن شمشیر و آفتاب علامت ظهور و خروج پادشاه قاهری است و...» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۲).

شیخ‌صفی بعد از مرگ شیخ زاهد جانشین او شد و پس از شیخ صفی پسرش شیخ‌صدرالدین موسی، جانشین پدر شد. این دوره طریقت، با «تغییر مذهب» عضو برجسته آن شاه‌قاسم انوار که از مریدان صدرالدین بود و گسترش فعالیت این طریقت در عراق عجم و خراسان مشخص می‌شود (مزاوی، ۱۳۶۳: ۱۲۹).

این دوران، دوران سختی برای طریقت بود. قتل و تعقیب آغاز شده بود و شیخ‌صدرالدین هم

مدتی را در زندان گذرانید (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۲۳). به واسطه غیبت شیخ‌صدرالدین از اردبیل مسلک جمعیت خلفا و درویشان پریشان گشته بود (خواندمیر، ۱۳۶۲، ج ۴: ۴۲۲).

با وجود آشفتگی‌های سیاسی موجود در مناطق مختلف ایران، شیخ‌صدرالدین توانست اموال و طریقت صفوی را حفظ کند. بعد از شیخ‌صدرالدین پسر او **خواجه علی**، ریاست خانقاه را برعهده گرفت و نخستین فرد این دودمان بود که به‌طور آشکار به اصول عقاید شیعیان امامی توجه کرد (سیوری، ۱۳۷۸: ۱۲). مقارن همین ایام **تیمور**، در راه بازگشت از آناتولی، با صدها اسیر که بیشتر از رؤسای ایلات شاملو، قاجار، استاجلو، افشار، بیات، ذوالقدر و تگلو بودند به اردبیل رسید و همه این اسیران را به خواجه‌علی بخشید. همین اسیران که صوفیان روملو نامیده شدند هسته اولیه قشون قزلباش را تشکیل دادند و به‌عنوان حق‌شناس در شمار اتباع و مریدان خواجه‌علی درآمدند و سپس در دوره **شیخ‌حیدر**، با دیگر مریدان، قزلباشان را به‌وجود آوردند. برخی از مورخان گفته‌اند که تیمور به مجلس شیخ‌صدرالدین رسیده و آزادی اسیران در زمان شیخ‌صدرالدین بوده است و نه در زمان خواجه‌علی (قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۳۲). اما صاحب عالم آرای عباسی می‌نویسد: «بین‌الجمهور مشهور است که امیر تیمور را بر حضرت سلطان‌صدرالدین موسی اتفاق افتاد اما اصح آن است که سلطان خواجه‌علی بود، اگرچه این روایت در کتب تاریخ و حالات منظم و منثور این سلسله به‌نظر احقر نرسید (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۱: ۱۶).

بعد از آزاد کردن اسرا، تیمور دستوری خطاب به سلاطین (حکمرانان و والیان) روم صادر کرد مبنی بر اینکه افرادی که وی آزاد کرده و صوفیان خاندان صفوی هستند هر کجا که باشند، نباید مورد ظلم واقع شوند و یا از آمد و شد آن‌ها با مرشدشان جلوگیری به عمل آید؛ و نیز آنان باید از پرداخت وجوهات رعیتی و تحمیلات دیوانی معاف باشند. همچنین امیر تیمور خراج اردبیل را به خاندان صفوی انتقال داد و حتی به اسیرانی که مایل بودند به روم بازگردند، اجازه بازگشت داد (همان). به روایت مؤلف تاریخ شاه‌اسماعیل، اسیران آزاد شده‌ای که اجازه بازگشت به بلاد روم را می‌یافتند، موظف بودند مذهب شیعه

دوازده‌امامی را در آنجا ترویج کنند.

زمانی که شیخ ابراهیم بعد از مرگ خواجه‌علی ریاست خانقاه اردبیل را عهده‌دار شد سازمان طریقت را در آناتولی به ریاست خلیفه‌الخلفا حفظ و تقویت کرد. در این دوران خانقاه اردبیل از نظر اقتصادی بسیار ثروتمند بود: «مطبخ آنان مملو از ظروف و اوانی سیم و زر می‌باشد، او اطوار و شمایل پادشاهانه به خود می‌گیرد» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۷).

در دوران چهار رهبر اولیه، طریقت صوفیه مرکزیت و توسعه یافت، این امر مقارن بی‌ثباتی سیاسی بعد از مرگ آخرین سلطان ایلخانی **ابوسعید** است. طریقت‌های صوفیانه با بهره‌گیری

- چله - می‌نشستند و از مجالست با دیگران پرهیز می‌کردند. چندان روزه نگاه می‌داشتند و به ریاضت‌های سخت تن در می‌دادند، تا اینکه به مرحله بی‌خودی کامل می‌رسیدند (هینتس، ۱۳۶۲: ۱۲)

در دوران **جنید**، طریقت صوفیه به یک نهضت تمام‌عیار تبدیل شد و راه برای توسعه‌طلبی آن‌ها باز گردید. از هم‌پاشیدگی امپراتوری تیموری پس از شاهرخ، پیشرفت جنبش‌های دینی مانند مشعشعیان، فعالیت جنید و کثرت مریدانش، شایعه‌ای در خصوص برپایی دولت علویان در آخرالزمان به رهبری جنید و تأیید این پیشگویی از سوی منجمان (کامل‌الشیبی، ۱۳۷۴: ۳۷۹ و ۳۸۰) از جمله عوامل نگران‌کننده **جهانشاه قراقویونلو** بود. علاوه بر این شیخ جنید برای تصاحب مقام شیخی با عمومی خود شیخ جعفر به مجادله برخاست ولی به علت عدم موفقیت و دشمنی جهانشاه که از کثرت تیغ آن مقتدای اهل ورع توهم نمود، مجبور به ترک اردبیل گردید. (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۲۷) و به اربل و سپس به حلب رفت. در حلب نزد شیخ محمدبن اویس اربلی که از مشایخ صوفیه بود اقامت گزید و دختر او را به زنی گرفت، جنید با استفاده از نفوذ معنوی در دل پیروانش و به منظور تحقق اهداف سیاسی خود، تحت تأثیر مشعشعیان شروع به تشکیل یک فرقه شیعه غالی کرد اما اندیشه‌های غالیانه او مورد پذیرش پدرزنش قرار نگرفت و لذا جنید دختر وی را طلاق داد و آنگاه به آناتولی رفت. این پیشامد سرآغاز یک تحول بزرگ در عقیده شیخ جنید بود، در همین سفر بود که خشت اولیه بنای تشکیلات قزلباشان در آناتولی نهاده شد. با اینکه دهقانان و چادرنشینان ترک آناتولی مدت مدیدی بود که به اسلام گرویده بودند ولی در حیات دینی آن‌ها در مناطقی مشخص و مهم هنوز پیشرفتی حاصل نگردیده بود (مراوی، ۱۳۶۳: ۱۳۵).

در آناتولی مریدان **شیخ بدرالدین** به جنید پیوستند. بدرالدین از مریدان حاجی بکتاش بود. طریقتی که حاجی بکتاش تبلیغ می‌کرد اساسش بر تبعیت مطلق از رهبر نهاده شده بود. شیخ بدرالدین بعد از حاجی بکتاش به تدوین عقایدش پرداخت. طریقت تصوف شیخ بدرالدین که از بکتاشیه و غلات شیعه (اهل حق) سرچشمه می‌گرفت آمیزه‌ای بود از وحدت وجود ابن‌عربی،

**ایلخانان مغول
و وزیران آن‌ها
برای آنکه
ارادتشان را به
شیوخ نیرومند
و پرمرید خانقاه
اردبیل نشان
دهند مساعدت‌ها
و نذورات مالی
و موقوفه‌های
پر درآمدی در
اختیار خانقاه
قرار می‌دادند**



شاه طهماسب یکم

از خلاء قدرت سیاسی و فقدان دستگاه خلافت، بیش از پیش رشد کردند. گفته شده است این صوفیان، زندگی را به ریاضت می‌گذراندند. روزه‌شان با سکوت آغاز می‌شد و قبل از طلوع فجر تا برآمدن آفتاب مطلقاً تکلم نمی‌کردند، آنگاه به مدت یک ساعت تمام به ذکر جهر می‌پرداختند و این ذکر را به هنگام غروب تکرار می‌کردند. پس از نماز عصر قرآن می‌خواندند، از خوراک به اندک اکتفا می‌ورزیدند، اغلب بلغور می‌خوردند و روزه بسیار می‌گرفتند. ده روز آخر ماه رمضان و ده روز اول ماه ذی‌الحجه را در خلوت و انزوا به سر می‌آوردند. در ابتدای زمستان



مرحله مهم دیگر در تاریخ طریقت صوفیه اتحاد سیاسی و پیوند زناشویی شیخ جنید با آق قویونلوهاست. این ازدواج آنان را به شاهزادگان این سرزمین تبدیل کرد. این پیوند دومین گام تعیین کننده به سوی قدرت سیاسی بود

مسیح پرستی مسیحیان، علی پرستی اهل حق و نیاپرستی تاتارها. او عقیده داشت که شیخ حامل روح خدا است و ذات معصوم و منزّه و واجب‌الوجود، واجب‌الاطاعه است و تمام کائنات بر مدار اراده وی می‌چرخد، و نظم امر جهان در دست اوست.

او با تفسیر باطنی (تأویل) احکام مندرج در متون اسلامی، اطاعت از شیخ را نقطه محوری دینی قرار داد و وجوب برگزاری عبادت‌های شرعی چون نماز و روزه و حج را با تأویلاتی که از دین می‌کرد از دوش پیروانش برداشت. تنها امر واجب در طریقت او «حبّ علی»، «اطاعت مطلق از شیخ» و «جهاد برای نشر دین» بود. پیروان شیخ جنید، از آنجا که در سراسر خاک عثمانی مورد تعقیب بودند، عقایدشان را مخفی می‌داشتند و همواره در تقیه به سر می‌بردند و تقیه را اصل اساسی اعتقاد خویش قرار دادند.

شاه عباس بزرگ



بدین سان تحولی سرنوشت‌ساز در عقیده مذهبی شیخ جنید، تحت تأثیر عقاید افراطی ترک‌های شیعه شده، به وقوع پیوست و پیروان سابق شیخ بدرالدین را که به الحاد متهم بود گرد هم آورد. اینک همه خلفای شیخ بدرالدین او را به رهبری خویش قبول داشتند. رأس عقیده ترکان آناتولی، احترام فراوان نسبت به شخصیت‌ها در صحنه‌های سیاسی و دینی بود. اثر فخر کائنات، حضرت محمد مصطفی(ص)

به نام مولود، بیش از همه در میان ترکان محترم و مقدس شمرده می‌شد. از آن پس ترکان قزلباش آناتولی شیخ جنید و جانشینانش را به چشم پیغمبر(ص) و یا حضرت مهدی(عج) و یا حتی خدا می‌نگریستند و حاضر به هرگونه فداکاری و از جان گذشتگی برای شیوخ و شاهان خود بودند (سومر، ۱۳۷۱: ۱۲ و ۱۳).

آن‌ها مقام جنید را حتی تا مقام الوهیت بالا بردند و او را خدا و پسرش را پسر خدا نامیدند و معتقد شدند که معبودی جز او وجود ندارد (خنجی، ۱۳۷۹: ۲۹۳).

در واقع این نقش مافوق انسانی جنید بود که پیروان را گرد آورد و آن‌ها را برای جنگ آماده کرد. اندیشه غزا با تمایلات غالبانه و شورانگیز قبایل آناتولی و هسته اصلی طریقت صفوی سازگار بود. گروه «غزات صوفیه» در سازمان طریقت شکل گرفت و در پی آن، مسیحیان طرابوزان و گرجستان قفقاز را به عنوان دارالحرب مورد حمله قرار دادند، جنید، خود، با نیرویی متشکل از ۱۰,۰۰۰ نفر به شیروان روی آورد (خواندمیر، ۱۳۶۲، ج ۴: ۴۲۵).

مرحله مهم دیگر در تاریخ طریقت صوفیه اتحاد سیاسی و پیوند زناشویی شیخ جنید با آق قویونلوهاست. این ازدواج آنان را به شاهزادگان این سرزمین تبدیل کرد. این پیوند دومین گام تعیین کننده به سوی قدرت سیاسی بود (روملو، ۱۳۴۹: ۴۰۸).

شیخ حیدر و تشکیل اتحادیه قزلباش

کشته شدن جنید در سواحل رود گر نزدیک طبرسران، به نهضت صوفیه انگیزه‌ای عاطفی بخشید. با مرگ او نه تنها نهضت صوفیه تجزیه نشد بلکه با جانشینی حیدر به جای او تلاش نهضت برای دستیابی به قدرت دنیوی شتاب بیشتری گرفت. شیخ حیدر برای ادامه اتحاد سیاسی و نظامی با آق قویونلوها، با **عالمشاه بیگم دختر اوزون حسن** ازدواج کرد. در این زمان شاهد گرایش به طرف فتوت صوفیانه هستیم که از زمان شیخ صدرالدین آغاز شده بود، گام دیگری در راندن طریقت به سوی اندیشه‌های غالبانه و شیعیانه برداشته شد و آن به کار بردن کلاه دوازده ترک بود.

در زمان شیخ حیدر در اثر تبلیغات مداوم و پیگیری، بر تعداد مریدان در آناتولی افزوده شد.

در شهر اردبیل محله مخصوصی به نام **آناتولی‌ها** به وجود آمد. در حقیقت عامل گسترش بیش از حد طریقت صفوی در آناتولی بی‌توجهی و سستی بایزید، پادشاه عثمانی، در اداره مملکت خویش بود. در زمان او گذشته از رونق و گسترش تشیع در آناتولی هجوم به اهل تسنن نیز آغاز گردید. ازدیاد روزافزون مریدان، شیخ حیدر را نیز به پیش می‌راند. در حقیقت، جلوگیری از این حرکت حتی به خواست او نیز ممکن نبود، زیرا به‌طور معمول صوفیان آناتولی (مریدان) با اعتقادات عمیق خود و با وابستگی به شیخ طریقت انتظار انجام کارهای بزرگ‌تری را از آن‌ها داشتند (خنجی، ۱۳۷۹: ۲۹۶).

این گروه به‌عنوان هسته اصلی تشکیل‌دهنده طریقت صفویه، کاملاً تحت‌تأثیر مسلک غالبانه بوده‌اند و میراث فکری خود را به طریقت اردبیل انتقال دادند. نکته قابل توجه اینکه در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی استعمال کلاه سرخ در میان ترکان چادرنشین آناتولی به‌طور قطعی روشن است، بدین‌سبب می‌توان حدس زد که استعمال کلاه یا تاج سرخ به‌وسیله مریدان و نظامیان دولت صفوی با الهام از این رسوم باشد (سومر، ۱۳۷۱: ۷-۱).

در خصوص کلاه سرخ، شیخ حیدر مدعی شد که امام علی (ع) به خواب وی آمده و استفاده از آن شعار (کلاه) را تصویب و امر به ترویج آن فرموده است:

«... تاج دوازده ترک که علامت اثنی‌عشریت است از سقرلاط قرمزی ترتیب داده تارک اتباع خود را به آن افسر بیارید.» (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۱: ۱۹). این خواب با خواب شاه اسماعیل اول برای اعلام تشیع اثنی‌عشری به‌عنوان مذهب رسمی کشور تکمیل شد.

اتحادیه مذهبی سیاسی قزلباش در همین زمان شکل گرفت. آن‌ها به‌علت داشتن کلاه نمدی سرخ‌رنگ با نوکی بلند و پیچیده در دستاری سپید یا سبزرنگ از پشم یا ابریشم در ۱۲ ترک نام قزلباش را به خود اختصاص داد.

استفاده قزلباش‌ها از کلاه و لباس سرخ‌رنگ ریشه‌ای بس عمیق دارد. بعضی قزلباش‌ها آن را منسوب به مزدک، که خود مؤسس طریقت ثنویت بود، می‌دانند. از این‌رو به آن‌ها مزدکیه نیز اطلاق شده است و به بابکیه نیز معروف‌اند و منتسب به بابک خرمی نیز شده‌اند. بابک و یارانش سرخ‌جامه

بودند و علم سرخ داشتند. لذا به محرمه اشتها یافتند (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۴۵۹).

نظر دیگر که از سایر نوشته‌ها مقبول‌تر به‌نظر می‌رسد به صدر اسلام برمی‌گردد. بنا بر نوشته ابن‌اثیر نخستین کسی که در تاریخ اسلام دستار قرمز بست «ابودجانه» در نبرد احد بود: «ابودجانه مردی دلاور بود. وی را دستاری سرخ بود که چون او را بر سر می‌بست مردمان می‌دانستند که مردانه خواهد جنگید.» (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱، ج ۳: ۹۸۷).

احتمالاً شیخ حیدر به تبعیت از ابودجانه و حضرت علی (ع) و به‌نام اینکه یا انتقام پدرم را خواهم گرفت و یا در آغوش مرگ خواهم غنود، دستار قرمز بر سرش بست تا شجاعت، ایمان و هم‌آهنگی در مریدانش ایجاد کند. با ایجاد لباس متحدالشکل (خرقه درویشی به اضافه کلاه دوازده ترک سرخ‌رنگ)، برقراری اصول تشکیلاتی و سازماندهی طریقت وارد مرحله نوینی شد. رواج کلاه باعث همبستگی درونی جنگجویان صفویه شد، و تنها هواداران راسخ، کلاه خاصی را بر سر می‌گذاشتند. این ساختار تشکیلاتی و همبستگی معنوی، حرکت صفویه را به‌سوی اهداف سیاسی تسهیل می‌کرد.

استفاده از کلاه زمانی فراهم شد که اتحاد سیاسی با آق‌قویونلوها با روی کار آمدن سلطان یعقوب از میان رفت و نیاز به انسجام درونی و تکیه بر منابع قدرت درونی پدیدار گردید. قدرت‌یابی حیدر موجب فراخواندن وی به دربار سلطان یعقوب شد، گروه مخالف وی در دربار آق‌قویونلو معتقد بودند باید با منع حیدر از لشکرکشی و تبعید او از اردبیل، از ارتباط او با خلیفه‌ها در آسیای صغیر جلوگیری کرد. اما شیخ حیدر، به‌دلیل رابطه خویشاوندی که با سلطان داشت، سوگند یاد کرد و به اردبیل بازگشت (روملو، ۱۳۴۹: ۶۱۱).

شیخ حیدر به سرعت راه پدر را در جمع‌آوری و تشکیل سپاه دنبال کرد. وی خود به ساختن سلاح پرداخت و سپاهیان خود را به سلاح و ابزار جنگی روز مجهز نمود. شیخ جنید و شیخ حیدر به اتکای فداکاری و اخلاص و جان‌فشانی قزلباشان به نام غزا و جهاد با کفار به کشورگشایی و سلطنت‌جویی برخاستند و عنوان سلطان را که نشان قدرت سیاسی و نظامی بود بر عنوان موروثی روحانی و معنوی «شیخ» اضافه کردند.

اساساً اکثر این قزلباشان از طبقات محروم و فقیر آناتولی بودند، و فقط چند نفر از طبقه بیگ، در بین آن‌ها دیده می‌شد، به طوری که در حمله شیخ حیدر به اقوام قفقاز بیشتر سپاهیان را افراد فقیری تشکیل می‌دادند که بعضی بی‌سلاح و بعضی حتی بی‌لباس بودند. با وجود این جنگ با موفقیت به پایان رسید. در این زمان صوفیان آسیای صغیر با هدیه‌ها به اردبیل هجوم می‌آوردند. (سومر، ۱۳۷۱: ۱۷).

شیخ حیدر برای به دست آوردن جای پای

دست کم غنیمی که به مصرف لشکریانش برسد در صدد حمله به کفار چرکسی و داغستانی برآمد. او برای رسیدن به سرزمین آن‌ها می‌بایست از شیروان عبور می‌کرد، یعنی سرزمینی که پدرش شیخ جنید در آنجا به قتل رسیده بود. شروانشاه در دو



لشکرکشی اول حیدر، مانعی در راه عبور آن‌ها از سرزمین‌های خود ایجاد نکرد، اما هنگامی که حیدر شماخی، پایتخت شیروان، را غارت کرد فرّخ یسار از دامادش یعقوب آق قویونلو کمک خواست. او نیز قطع صلّه رحم جایز ندانست و در صدد کمک به فرخ یسار برآمد. در این نبرد سلطان حیدر در قلب سپاه جای گرفت. دست راست را به قراپیری استاجلو و دست چپ را به حسین بیگ شاملو داد (شکری، ۱۳۶۳: ۳۲). جنگ سلطان حیدر با فرّخ یسار در شمال طبرسران نزدیک دربند به کشته شدن شیخ حیدر انجامید.

فروپاشی سیاسی در ایران، عراق و آناتولی به رشد نهضت صفوی کمک کرد. از جمله، در دوره بایزید دوم نهضت‌های شیعی در آناتولی شکل گرفت و نزاع خانوادگی بر سر قدرت، موجب تفرقه‌درونی در عثمانی شد. در شرق ایران هم نزاع شاهزادگان تیموری به فروپاشی کمک کرد و در غرب ایران نیز نزاع قدرت در خاندان آق قویونلو پدیدار شد. صوفیان در صدد کسب قدرت بودند. این قدرت فزاینده، رویارویی جدید

صوفیان و آق قویونلوها و قتل سلطان علی را در پی داشت. اما او قبل از مرگ تاج و دستار خود را به اسماعیل انتقال داده و چنین گفته بود که چراغ دولت دودمان مرتضوی از او روشن گشته عنقریب ماهچه لوی آسمان‌سای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت و پرتو معدلتش بر مفارق عالمیان خواهد تافت (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۳۸).

قزلباشان و تأسیس دولت صفوی

قتل پی‌درپی سه تن از رهبران طریقت صفویه، یعنی شیخ جنید، شیخ حیدر و سلطان علی مریدان را به هیجان آورد. در این شرایط گروه کوچکی از هواداران آن‌ها که بعدها «اهل اختصاص» نامیده شدند نخستین کسانی بودند که موجبات قیام اسماعیل یا همان شاه اسماعیل را فراهم کردند. این گروه عبارت بودند از حسین بیگ، دده بیگ طالبش، خادم بیگ خلیفه، رستم بیگ و بیرام بیگ قرامانی، لباس بیگ، قراپیر بیگ قاجار که برخی بعداً به بزرگ‌ترین مقام‌های کشوری و لشگری رسیدند. آن‌ها اسماعیل و خاندان او را به گیلان فراری دادند و او و خانواده‌اش را هیچ‌وقت فراموش نکردند. مریدان بسیاری نیز، خصوصاً از آناتولی، قراچه‌داغ، اهر و... با هدایا و نذورات به زیارت مرشد خود می‌رفتند. شاه اسماعیل نیز از طریق شبکه وسیعی از مأموران به نام‌های خلیفه، دده، لسه و پیر با این مریدان تماس دائم داشت (سیوری، ۱۳۷۸: ۳۸). در این برهه زمانی مریدان واهمه داشتند که نهضت منجر به شکست شود و در روحیه آن‌ها خللی ایجاد کند. از طرف دیگر اگر برای شاه اسماعیل اتفاقی می‌افتاد جانشینی نداشت، در نتیجه تصمیم گرفتند از قیام اسماعیل جلوگیری کنند، ولی اسماعیل بدون هیچ تردید با اهل اختصاص روانه اردبیل شد و قاصدانی به سوی طرفدارانش در سوریه و آسیای صغیر فرستاد و پیام داد که به ملاقات وی در محلی در ارزنجان در ارتفاعات ارمنستان بروند. ۷۰۰۰ تن از قبایل قزلباش در انتظارش بودند. مهم‌ترین قبایلی که او را در تشکیل دولت صفوی یاری رساندند عبارت بودند از: استاجلو، تکلو، شاملو و ذوالقدر.

بدین‌سان نهضتی که در پرتو کوشش‌ها و پیگیری‌های شیخ حیدر به وجود آمد و پس از مرگ وی موقتاً از هم پاشیده شده بود، دوباره سر بلند کرد و ماجراجویان و عناصر زرطلبی که

استفاده قزلباش‌ها
از کلاه و لباس
سرخ‌رنگ
ریشه‌ای بس
عمیق دارد. بعضی
قزلباش‌ها آن را
منسوب به مزدک،
که خود مؤسس
طریقت ثنویت
بود، می‌دانند. از
این‌رو به آن‌ها
مزدکیه نیز اطلاق
شده است و به
نام بابکیه نیز
معروف‌اند و
منتسب به بابک
خرمی نیز شده‌اند

همواره هرج و مرج را مغتنم می‌شمردند بار دیگر با پیوستن به پیروان سرخ‌کلاه، مرشد جوان را وسیله‌ای برای نیل به آرزوهای برنیامده خویش یافتند.

یک تاجر ونیزی می‌نویسد: مردم، و به‌ویژه سربازان، این صوفی را دوست دارند و جایگاه او را تا درجه الوهیت بالا می‌برند. بیشتر سربازان بدون زره به میدان می‌روند و آرزو می‌کنند که سرورشان اسماعیل آن‌ها را حین جنگ تماشا کند. شماری دیگر نیز بدون زره به جنگ می‌روند. همگی شوق جانبازی در راه پادشاه خود را دارند و با سینه‌های برهنه یورش می‌برند و فریاد می‌زنند «شیک، شیک» (شیخ). افزون بر این همگان، به‌ویژه سربازان، او را فناپذیر می‌دانند. اما شنیده‌ام اسماعیل از اینکه او را خدا یا پیغمبر بخوانند خشنود نیست. (ونیزیان، ۱۳۴۹: ۴۲۸ و ۴۲۹).

با جمع شدن قزلباشان به دور شیخ صوفی در ارزنجان، شرایط لازم برای اولین هدف شاه‌اسماعیل که شیروان بود فراهم شد تا هم انتقام پدر و پدربزرگش را از حاکم شیروان بگیرد و هم با فتح منطقه ثروتمند شیروان نیاز اقتصادی اطرافیان خود را تأمین کند. علاوه بر اینکه فرصتی برای آزمایش لشکر او در برابر دشمنی بود که از قدرت کمتری نسبت به آق‌قویونلوها برخوردار بود. در این نبرد نیروی ایمانی قزلباش‌ها بسیار قوی بود. آنان مقام شیخ خود را تا حد خدایی بالا برده و در راه او مرگ را با آغوش باز استقبال می‌کردند. در این جنگ که جناح راست در دست شاملوها و جناح چپ در دست استاجلوها بود، نیروی شروانشاه شکست سختی خورد و فرخ یسار در حین فرار به قتل رسید. پس از اتمام جنگ افراد قزلباش که خورجین‌ها و بقچه‌های خود را زیر درختان گذاشته بودند، بدون کم و کاست آن‌ها را پیدا کردند (غفاری قزوینی، بی‌تا: ۲۶۴ و ۲۶۵).

هنگامی که شاه‌اسماعیل قلمرو صوفیان را گسترش داد و لشکرکشی‌های عمده‌اش نیز به پایان رسید، دوران کشورداری او آغاز شد. در شرایطی که دیگر لشکرکشی‌های بزرگ صورت نمی‌گرفت اداره امور کشور از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شد، اما شمار فراوان لشکریان صوفی که بخش قابل توجهی از آن‌ها را قزلباشان سرسپرده به خانقاه صوفیه تشکیل می‌دادند،

همچنان علاقمند به حفظ شرایط اولیه بودند. در واقع این مشکل همه سلسله‌هایی بود که در ایران به قدرت می‌رسیدند. چگونگی ادغام تشکیلات صوفیان طریقت صوفیه که وی مرشد کامل آن بود، یکی از مسائل عمده شاه‌اسماعیل بود. مشکل دولت صوفیه آنجا بیشتر شد که حتی بعد از تأسیس دولت صوفیه، مریدان تازه‌ای از آناتولی به ایران می‌آمدند که از همان شور انقلابی قزلباش‌ها که صوفیه را به قدرت رسانده بودند برخوردار بودند. در این زمان شاه‌اسماعیل چند لشکرکشی به آناتولی ترتیب داد، و شکست‌های متعددی به لشکریان عثمانی وارد کرد. وی برای تثبیت مقام قزلباش‌ها و ایرانیان در اداره امور سیاسی به تقسیم مناصب نظامی و حکومتی بین آنان اقدام کرد. (سیوری، ۱۳۷۸: ۳۱ و ۳۲)

مشکل دیگر شاه‌اسماعیل وجود خصومت بین عناصر ایرانی بود (که از سوی ترکان، تاجیک نامیده می‌شدند) از یک‌سو و نیروهای ایلداتی ترکمن (قزلباش‌ها) که مسئول عمده به قدرت رسیدن صوفیه بودند از سوی دیگر؛ برخورد بین این دو عنصر غیرقابل اجتناب بود. عناصر ایرانی «مردمان قلم» و نماینده میراث دیرپای دیوان‌سالاری ایران بودند و اطلاق لفظ تاجیک به آن‌ها تحقیرآمیز بود. آن‌ها معمولاً تنها به کار رسیدگی به حساب‌ها و امور اداری می‌پرداختند. قزلباش‌ها «مردان شمشیر» بودند و از اینکه تحت فرماندهی یک صاحب‌منصب ایرانی خدمت کنند احساس بی‌احترامی به خود می‌کردند. از آنجا که قزلباش‌ها عامل اصلی قدرت‌گیری صوفیان بودند ایران عصر صوفی را دولت قزلباش و مملکت قزلباش می‌نامیدند و شاه را نیز معمولاً با عنوان پادشاه قزلباش یاد می‌کردند. قزلباش‌ها توقع داشتند که مناصب اصلی دولت به آن‌ها واگذار شود.

شاه‌اسماعیل برای پرکردن شکاف بین دو گروه ترک و تاجیک مقام جدیدی به نام «وکیل نفس نفیس همایون» ایجاد کرد. صاحب این مقام به‌عنوان نایب شاه عمل می‌کرد و نماینده او، هم در امور معنوی به‌عنوان مرشد کامل طریقت صوفیه و هم در امور دنیوی به‌عنوان پادشاه محسوب می‌شد. شاه‌اسماعیل به پاس خدمات قزلباشان حسین بیگ شاملو معروف به «آله» را که اهل اختصاص بود به این مقام برگزید. دومین اقدام برای پر کردن این شکاف تبدیل



رئیس طبقات روحانی یعنی صدر، به یک برگزیده سیاسی بود. او به عنوان رابطی بین علما، که غالباً ایرانی بودند، و شاخه سیاسی نهاد اجرایی، که در اوایل زیر سلطه فرماندهان قزلباش بود، محسوب می شد (سیوری، ۱۳۷۸: ۳۱ و ۳۲).

قزلباشان در زمان شاهطهماسب

در ابتدای سلطنت شاهطهماسب سران قزلباش با اختلاف با یکدیگر بنای بدرفتاری را گذاشتند و شاه نیز، به واسطه نوجوانی، نمی توانست با سیاست و تدبیر میان آنان اتحاد و اتفاق به وجود آورد و از تشتت و تفرقه جلوگیری کند. سران ترک نژاد قزلباش همچنان در ایران فرمانروا بودند، ولی به تدریج از ایمان و اخلاص ایشان نسبت به مرشد کامل یعنی پادشاه صفویه کاسته شد و علاقه به ریاست و عشق به تحصیل جاه و مقام، جای آن را گرفت. آن ها هر چه با تمدن و فرهنگ و مختصات فکری و روحی ایرانیان آشنا تر و مأنوس تر می شدند، تعصبات مذهبی شان سست تر می شد. کم کم حرص و آز و دل بستگی به مقامات دولتی رشته اتحاد و اتفاق میان آن ها را از هم گسیخت، چنانچه بر سر مناصب دولتی با هم به جنگ نیز می پرداختند.



داشتند. افشارها هم در منطقه کهگیلویه زندگی می کردند (سومر، ۱۳۷۱: ۷۳).

جنگ های داخلی میان طوایف عمده قزلباش در ده سال اول سلطنت شاهطهماسب اول، تلفات و خسارات زیادی به خود آن ها و مردم عادی شهر و روستا وارد کرد. میدان جنگ عمدتاً نواحی شمالی و مرکزی ایران بود. (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۱: ۴۷).

شاهطهماسب با وجود همه اختلافات و دشمنی هایی که میان طوایف قزلباش وجود داشت توانست طوری توازن را میان آن ها برقرار کند که رقابت و خصومت میان آن ها، پایه های سلطنت وی را متزلزل نکند.

شاه اسماعیل برای پر کردن شکاف بین دو گروه ترک و تاجیک مقام جدیدی به نام «وکیل نفس نفیس همایون» ایجاد کرد. صاحب این مقام به عنوان نایب شاه عمل می کرد و نماینده او، هم در امور معنوی به عنوان مرشد کامل طریقت صفویه و هم در امور دنیوی به عنوان پادشاه محسوب می شد

قزلباشان در زمان شاه اسماعیل دوم

مسئله اختلاف بر سر جانشینی طهماسب تقریباً دو سال قبل از مرگش بین امرا آغاز گردید. امرای استاجلو که تکیه گاه اصلی دولت در این دوره بودند، خواستار سلطنت **حیدر میرزا** بودند که مادرش گرجی بود (این حیدر را نباید با شیخ حیدر پیشین یکی گرفت). غیر از استاجلوه سایر قبایل به طرفداری از اسماعیل میرزا برخاستند و این کار تنها به حمایت از اسماعیل که برخلاف حیدر مردی بسیار جسور و جنگجو و سال های طولانی در قلعه قهقهه زندانی بود، مربوط نمی شد. بلکه شکستن قدرت استاجلو نیز از عوامل اساسی محسوب می گردید. گرجیان

هنگامی که طهماسب به سلطنت رسید هر یک از قبایل در نقطه ای از ایران دارای املاک و زمین های وسیعی بودند و استاجلوه به علت داشتن امرای بیشتر و پست های مهم مملکتی، در رأس سایر قبایل قرار داشتند. املاک استاجلوه بیشتر در آذربایجان و قسمتی از عراق عجم و کرمان بود. شاملوه در خراسان بودند و تکلوه غیر از اصفهان و همدان، عراق عجم را نیز در دست داشتند. فارس نیز منحصراً در دست ذوالقدرها و بغداد هم در دست موصللوه (از قبایل منسوب به آق قویونلوه) بود. روملوه بیشتر در آذربایجان و از آن به سر می بردند، از قبایل قدیمی قاجارها و قرمان ها مانند دوران آق قویونلوه در حوالی گنجه و بردعه سکونت

و استاجلوها به تلاش ناموفقی برای به تخت نشاندن حیدر دست زدند.

حتی حیدر تاج بر سر نهاد و خود را «شاه» خواند، اما در پی آشوبی که پیش آمد کشته شد. سپس روملوها و چرکسها سعی کردند شاهزاده‌ای را که مادرش یک کنیز چرکس بود به تخت نشانند اما این تلاش نیز عقیم ماند. سرانجام اکثر قزلباشها به حمایت از شاهزاده ترکمن یعنی اسماعیل میرزا برخاستند.

اسماعیل پس از رسیدن به سلطنت نه تنها بسیاری از طرفداران حیدر به‌ویژه استاجلوها را به قتل رساند بلکه سربازان او خانه‌های ایشان را به طرز وحشتناکی ویران کردند و اموالشان را به یغما بردند (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۱: ۱۹۷ و ۱۹۸). در این زمان استاجلوها برای نجات خود لباس صوفیان را پوشیده و دسته‌جمعی در مقابل سرای پادشاه متحصن شدند. امرای استاجلو که عهد کرده بودند تا عفو کامل خود، دست از تحصن برندارند، سایبان‌هایی بر پا کرده و در ظروف طلا مشغول پذیرایی از یکدیگر شدند. در این زمان به امر شاه، مردم به آن‌ها هجوم برده و پس از غارت اموالشان، آن‌ها را مجبور به فرار کردند. اسماعیل استاجلوها را بعد از قتل یکی از برادرانش موسوم به مصطفی سلطان به دست خود عفو نمود و حتی خودش داماد پیر محمدخان استاجلو گردید (همان: ۲۰۵ و ۲۰۶). در زمان شاه اسماعیل دوم ترکمن‌ها جزو قبایل مهم آن دوره به‌شمار می‌رفتند و دلیل افزایش اعتبارشان حمایت آن‌ها از اسماعیل بود.

قسمت اعظم قبایل ترکمان در این زمان در عراق عجم مخصوصاً در شهرهای قم و ساوه زندگی می‌کردند. امیر بزرگ و ریش‌سفید آن‌ها امیرخان موصلو بود که در رأس امرای مرکزی قرار داشت. اسماعیل دوم با اعتبار دادن دوباره به استاجلوها و شاملوها میان چهار قبیله موازنه برقرار کرد. ترکمن‌ها با تکلوها و استاجلوها با شاملوها متحد شده بودند (سومر، ۱۳۷۱: ۱۴۱).

به زودی آشکار شد که تنها هدف اسماعیل دوم حفظ قدرت به هر قیمتی است. با این هدف، او هر شاهزاده از خاندان سلطنتی را که تصور می‌رفت مرکز توطئه علیه او شود،

کشت یا کور کرد. قزلباشها که دریافتند او آن فرمانروایی نیست که به وی امید داشتند درصدد توطئه برای کشتنش برآمدند و سرانجام با کمک پریخان خانم او را به قتل رساندند.

قزلباشان در زمان سلطان محمد خدابنده

قزلباشها بعد از قتل اسماعیل دوم چاره‌ای نداشتند جز اینکه شاهزاده‌ای را که قبلاً کنار زده بودند یعنی محمد خدابنده را بر تخت نشانند. اما در دوره سلطنت سلطان محمد خدابنده نیز فساد و رشوه در میان رؤسای قزلباش معمول شد و علت آن اسراف شاه در پرداخت‌های متعدد به قورچیان قزلباش و امرای ایشان بود: «همه روزه، زر نقد از خانه عامره، صندوق صندوق آورده، دامن دامن به قورچیان می‌دادند و شیوه ارتشاء رواج گرفت.» (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۱: ۲۲۸).

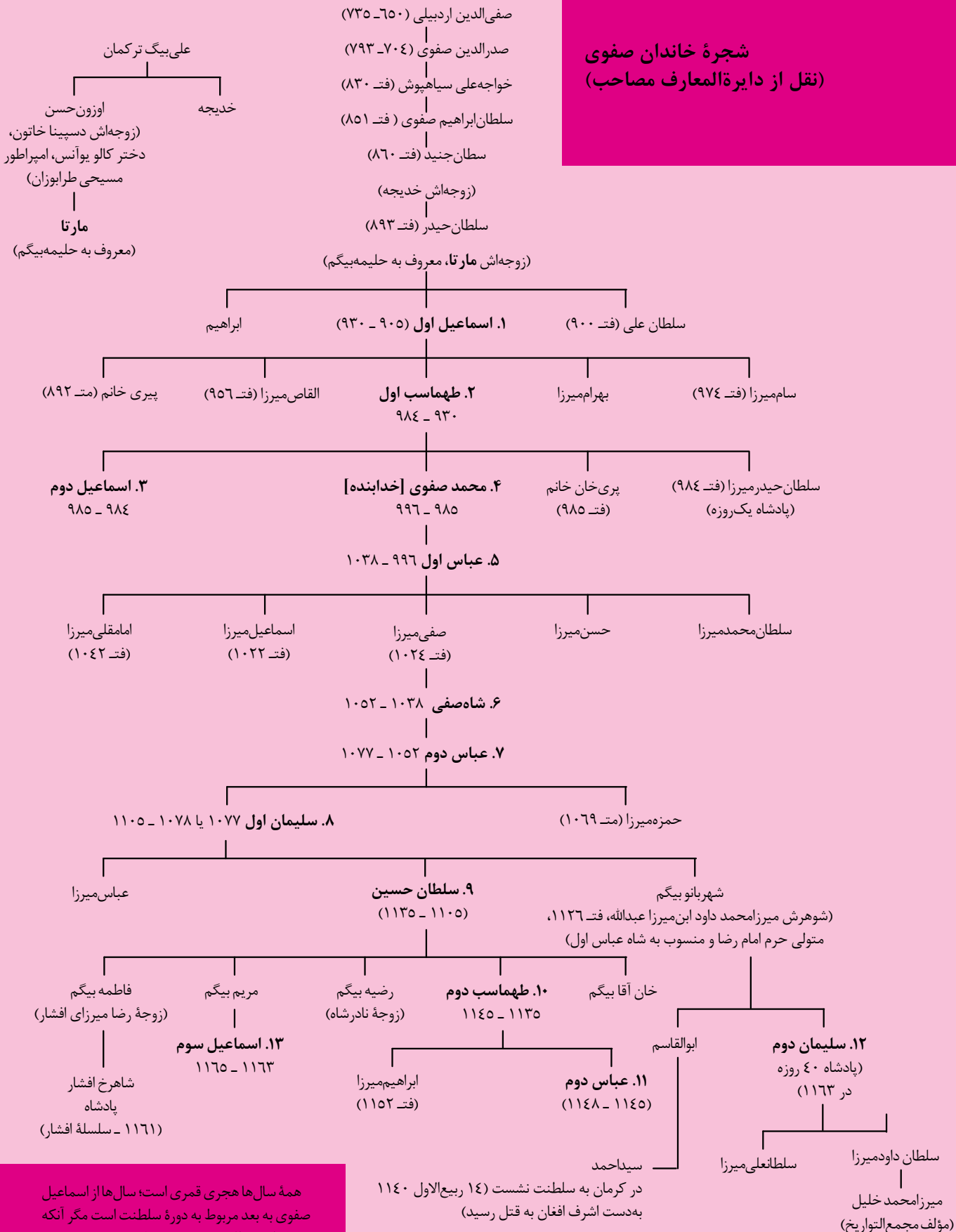
قزلباشها هم که دیدند مقامات و مداخل جدیدی برای تصاحب وجود دارد، بیشتر طلب می‌کردند. لذا دشمنی میان ملکه و سران قزلباش به سرعت اوج می‌گرفت تا اینکه سرانجام سلطان محمد خدابنده تصمیم گرفت همسرش (ملکه) را به قم تبعید کند یا وی را به مازندران بفرستد، یا خود از سلطنت کناره‌گیری کند و انتخاب جانشینش را بر عهده سران قزلباش بگذارد. اما چون ملکه حاضر نشد از مشی و روشی که در پیش گرفته بود دست بردارد توطئه‌گران او را خفه کردند. چند روز بعد امرای قزلباش در قصر گرد هم آمدند و وفاداری خود را به سلطان محمد خدابنده و پس از او به حمزه میرزا اعلام کردند. ناتوانی شاه و حمزه میرزا در مجازات قاتلین ملکه باعث شد که رقابت‌های شدید میان قبایل قزلباشها به وجود آید.

در قزوین (پایتخت) قبایل ترکمن و تکلو زمام کار را در دست داشتند. در خراسان دو ایل استاجلو و شاملو با ائتلاف هم علم طغیان برافراشتند و به فرزند ده‌ساله شاه به نام «عباس» سوگند وفاداری یاد کردند و حکومت محلی در نواحی فارس (ذوالقدر) و کرمان (افشار) تشکیل دادند. (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۵۶) حمزه میرزا همراه با سپاهیان خود برای



فروپاشی سیاسی در ایران، عراق و آناتولی به رشد نهضت صفوی کمک کرد. از جمله، در دوره بایزید دوم نهضت‌های شیعی در آناتولی شکل گرفت و نزاع خانوادگی بر سر قدرت، موجب تفرقه درونی شد عثمانی شد

شجرهٔ خاندان صفوی (نقل از دایرةالمعارف مصاحب)



همهٔ سال ها هجری قمری است؛ سال ها از اسماعیل صفوی به بعد مربوط به دورهٔ سلطنت است مگر آنکه خلاف این مطلب تصریح شده باشد.

سرکوب طغیان عازم خراسان شد اما تلاش او موجب تحقیر بیشتر وی از سوی قزلباشان شد (سیوری، ۱۳۷۸: ۷۱).

اقدامات شاه‌عباس در جهت کاهش قدرت قزلباشان

مهم‌ترین کار شاه‌عباس این بود که به سران قزلباش تفهیم کند که گرچه آن‌ها او را شاه کرده‌اند ولی وی در نظر ندارد ابزار دست آنان شود. لذا در زمان پادشاهی او در سراسر ایران گروه زیادی از سران قزلباش یا علناً یاغی بودند و یا با وجود تمکین ظاهری از پادشاه جوان، داعیه استقلال و خودمختاری در سر داشتند. او از همان اوان زمامداری چون قدرت و دخالت سران قزلباش را برای کشور خطرناک دید با کمال جسارت و تهور به قلع و قمع آنان پرداخت و با کشتن و تبعید و توقیف املاک و اموال آن‌ها، به نفوذ قزلباش‌ها برای همیشه پایان داد. حتی مرشدقلی خان استاجلو به دستور شاه‌عباس به

قتل رسید و با قتل او نقش استاجلوها نیز در دستگاه صفوی به پایان رسید. در سایه حسن سیاست شاه‌عباس بود که استقرار حکومت مطلقه و اتخاذ روش سیاسی مشخص و قلع و قمع یاغیان، اختلافات اجتماعی میان آذری و تاجیک نیز برای همیشه از بین رفت.

شاه‌عباس در ادامه سیاست قزلباش‌زدایی و کاهش نفوذ قزلباشان در امور نظامی، تصمیم گرفت نیروی سومی را جایگزین نماید که همان گروهی بود که شاه‌طهماسب در کشور به وجود آورده بود یعنی چرکس‌ها، گرجیان و ارمنه که **غلامان** شاه خوانده می‌شدند (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۵۷).

دوره شاه‌عباس اول را باید پایانی بر اقتدار صوفیان دانست. او که در دوران پدرش از نفوذ بی‌حد و حصر قزلباش‌ها رنج می‌برد و شاهد قتل خاندان سلطنتی توسط آن‌ها بود، اولین برنامه اصلاحی خود را کاهش قدرت قزلباشان و طرد آن‌ها از صحنه سیاسی کشور قرار داد.

شاه‌عباس در ادامه سیاست قزلباش‌زدایی و کاهش نفوذ قزلباشان در امور نظامی، تصمیم گرفت نیروی سومی را جایگزین نماید که همان گروهی بود که شاه‌طهماسب در کشور به وجود آورده بود یعنی چرکس‌ها، گرجیان و ارمنه که غلامان شاه خوانده می‌شدند

منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین؛ **تاریخ الکامل**، برگردان سیدمحمدحسین روحانی، جلد سوم، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۱.
۲. ترکمان، اسکندربیک؛ **تاریخ عالم‌آرای عباسی**، جلد اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰.
۳. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین بن‌الحسینی؛ **تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افرادالبشر**، زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، جلد چهارم، تهران: کتاب‌فروشی خیام، ۱۳۶۲.
۴. خواندمیر، امیرمحمود؛ **تاریخ شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب صفوی**، تصحیح محمدعلی جراحی، تهران: نشر گستره، ۱۳۷۰.
۵. روملو، حسن؛ **احسن‌التواریخ**، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
۶. زرین‌کوب، عبدالحسین؛ **تاریخ ایران بعد از اسلام**، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
۷. ونیزیان، **سفرنامه‌های ونیزیان در ایران**، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹.
۸. سومر، فاروق؛ **نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی**، ترجمه احسان اشراقی و محمدتقی امامی، تهران: نشر
۹. سیوری، راجر؛ **عصر صفوی**، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۸.
۱۰. شکری، یدالله؛ **عالم‌آرای صفوی**، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳.
۱۱. غفاری قزوینی، قاضی احمد؛ **تاریخ جهان‌آرا**، تهران: حافظ، [بی‌تا].
۱۲. قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین؛ **خلاصه‌التواریخ**، دکتر احسان اشراقی، جلد اول، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
۱۳. کامل‌الشیبی، مصطفی؛ **تشیع و تصوف**، ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۴.
۱۴. م. مزاوی، میشل؛ **پیدایش دولت صفوی**، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات گستره، ۱۳۶۶.
۱۵. میراحمدی، مریم؛ **دین و دولت در عصر صفوی**، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۱۶. هینتس، والتر؛ **تشکیل دولت ملی در ایران**، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲.

قوم عاد

ماجرای یک روایت ساختگی در فضای مجازی

محمدحسین معتمدراد

اشاره

قوم عاد یکی از اقوام عرب بوده که در سرزمین احقاف (بین یمن و عمان) در جنوب سرزمین عربستان زندگی می‌کردند و مشهور به ساکنان «ارم» نیز بودند. به آن‌ها قوم عاد می‌گفتند زیرا جدشان شخصی به نام **عادبن عوص** بوده است. آن‌ها، قومی بت‌پرست، متکبر و خودخواه بودند و به دلیل همین ویژگی ناپسند، نزول عذاب الهی را بر خود میسر ساختند. اولین عذاب الهی بر این قوم، قحطی و خشک‌سالی بود که به فرمان خداوند به مدت سه سال و به قولی نیز هفت سال بر آن‌ها نازل گردید. لجاجت و نافرمانی این قوم به حدی رسید که خداوند در نهایت آن‌ها را با تندبادهای طغیانگر، سرد و پرصدا به هلاکت رسانید. در این جستار سعی داریم، نخست شرحی از زندگی این قوم را براساس آیات قرآن کریم و تفاسیر موجود بیان کنیم و سپس به ادعای کشف اسکلت‌های عظیم‌الجثه مربوط به قوم عاد، که ادعا شده اخیراً در شبه‌جزیره عربستان کشف و به رؤیت باستان‌شناسان نیز رسیده است پاسخ دهیم.

کلیدواژه‌ها: قوم عاد، حضرت هود(ع)، شبه‌جزیره عربستان، باستان‌شناسان

محل سکونت قوم عاد

به نوشته برخی از مورخان قدیم، قوم عاد سیزده قبیله بودند که بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ سال دوام آوردند. نسب این قوم به عادبن عوض بن ارم بن سام بن نوح می‌رسید و به همین نام موسوم بوده‌اند. آن‌ها در سرزمین احقاف واقع در جنوب غربی جزیره‌العرب بین یمن و حضرموت سکونت داشتند (رسولی محلاتی، ۱۳۸۶: ۴۹؛ مکارم شیرازی، ج ۱۵: ۳۱۷). به منظور پی بردن به جغرافیا و تاریخ سرزمین قوم عاد، نخست به تشریح دو سرزمین این قوم که به «ارم» و «احقاف» شهرت دارند می‌پردازیم:

ارم

ارم، شهری در شبه‌جزیره عربستان بود که در برخی از متون تاریخی از آن به شهر افسانه‌ای نیز تعبیر می‌کنند. این شهر با سنگ‌های قیمتی و جواهرات توسط **شدادبن عاد** بنا شده بود و در دیوارش را با دُر یاقوت، زبرجد و عقیق آراسته بودند (حموی بغدادی، ۱۹۹۵، ج ۱: ۱۹۶) و یا در منابعی همچون «معجم البلدان»، ریشه کلمه ارم را به معنی سنگ دانسته که در بیابان‌ها برای نشانه می‌گذاشتند. جمع این کلمه آرام و اروم است. همچنین این واژه را نام کوهی دانسته‌اند از کوه‌های «حسمی» از دیار «جدام» میان «ایله» و صحرای بنی اسرائیل. (همان: ۱۹۵).

صاحب معجم البلدان اشاره مستقیم به آیات ۶ و ۷ از سوره فجر دارد که در

آن به ارم ذات‌العماد که ارم عاد است می‌پردازد: **أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ، ارم ذات‌العماد: آیا ندیدی خدایت با عاد و نیز شهر ارم که دارای ستون‌ها بود چه کرد؟** (همان: ۱۹۵)

در مورد وضعیت جغرافیایی شهر ارم بین مفسران و مورخان اختلاف نظر است. برخی می‌گویند ارم شهری بوده که دیگر وجود ندارد و مکانش هم شناخته شده نیست (همان: ۱۹۶). اما زمخشری می‌گوید: ارم منطقه‌ای است که اسکندریه در آن قرار دارد (همان).

در لغت‌نامه دهخدا از ارم به‌عنوان شهری که شدادبن عاد بنا کرده یاد شده است (دولتی، جمالی و قاسمی، ۱۳۹۳: ۱۵۹-۱۳۷). ابن اسحاق، ارم را جد عادیان، یعنی عادبن عوض بن ارم بن سام بن نوح

دانسته است (همان، به نقل از: ابن هشام، ۱۴۱۵، ج ۱، ۴۰) اما اینکه ارم شهری بوده است در سرزمین یمن جمعی از مفسران نظر اشتراک دارند.

احقاف

احقاف جمع حَقَف (بر وزن رزق) به معنی شن‌های روان است که بر اثر وزش باد، در بیابان‌ها به‌صورت مستطیل و کج و معوج روی هم انباشته می‌شود. سرزمین این قوم را از این جهت احقاف می‌گفتند که ریگستانی به این صورت بوده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۱: ۳۱۲).

به گفته ابن عباس سرزمین احقاف دره‌ای میان عمان و سرزمین «مهره» است. **آیت‌الله مکارم شیرازی** به نقل از کتاب «علام‌القرآن» آورده است: احقاف را، که شهر دیگر سکونت عادیان می‌باشد، اغلب مورخان در قلب جزیره عربستان، میان نجد و احسا، حضرموت و عمان دانسته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۱: ۳۶۸) برخی هم آن را ریگستانی میان یمن و عمان تا حضرموت دانسته و برخی نیز قائلند که در یمن واقع شده است. ابن اسحاق احقاف را سرزمینی بین عمان و حضرموت می‌داند؛ قتاده آن را سرزمینی مشرف بر دریا در «شحر» از سرزمین یمن برشمرده است (حموی بغدادی، ۱۹۹۵، ج ۱: ۱۴۴). از مجموع اقوال ذکر شده می‌توان گفت: سرزمین احقاف باید مکانی در جنوب جزیره‌العرب در نزدیکی عمان و یمن بوده باشد (همان: ۱۴۴).



نمونه‌ای از تصاویر غیرواقعی، ساختگی و رایانه‌ای

نعمات خدادادی

نعماتی که خداوند به قوم عاد ارزانی داشته بود به شرح زیر بوده است:

۱. فرستادن پیامبری امین برای آن‌ها به نام **هود(ع)**؛ **إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ**. آنچه در قرآن کریم و تفاسیر می‌خوانیم پیامبر قوم عاد، حضرت هود(ع)، از نسل سام بن نوح است (دولتی، جمالی و قاسمی، به نقل از: الجامع لاحکام القرآن قرطبی، ۱۳۶۴، جلد ۱۸: ۱۲۰)؛

۲. بهره‌مند بودن از استعدادهای درخشان، تا جایی که در ساخت و ساز بناهای مستحکم از این نعمت خدادادی استفاده کردند. **الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ**.



نمونه‌ای از تصاویر غیرواقعی، ساختگی و رایانه‌ای

و بسیار کوبنده‌ای به مدت هفت شب و هشت روز بر آن‌ها مسلط شد، طوری که قصرهایشان را در هم کوبید و اجسادشان را همچون برگ‌های پاییزی بر امواج باد سوار کرده و به اطراف پراکنده ساخت. آیه ۷ از سوره حاقه به این امر اشاره دارد: *سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَتَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعِجَزَ نُخْلٍ خَاوِيَةٍ*^۸

در باره عذاب قوم عاد، مفسران متفق القولند که مدتی هوا رو به گرمی و خشکی بود و بارانی بر قوم عاد نازل نشده بود تا اینکه روزی آسمان پوشیده از ابرهای تیره شد. عادیان تصور کردند که آن ابرها باران‌زا هستند. به این سبب به شادی و خوشحالی پرداختند. ولی مدتی نگذشت که دریافتند آن ابرهای تیره، نه تنها باران‌زا نیستند بلکه نوعی عذاب سخت و وحشتناک است که آن‌ها برای آمدنش شتاب داشتند و جشن و سرور بر پا می‌کردند. در نهایت آن ابرهای تیره منجر به تندبادهای ویرانگر شد و اموال

۳. بهره‌گیری این قوم از مواهب طبیعی و زیستی در کنار اقیانوس هند، باران‌های مفید و پیاپی و فرآورده‌های زمینی از استعدادهای درخشان این قوم بوده است که خداوند بر آن‌ها ارزانی داشته بود تا بدین وسیله بتوانند به تغذیه مفید، رفاه و آسایش دست یابند.

۴. در اختیار داشتن چارپایان و پسران لایق: *أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ*^۹؛

۵. داشتن باغات و چشمه‌ها: *وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ*؛
۶. بهره‌مندی از قدرت جسمانی که بخشی از آیه ۶۹ سوره اعراف به آن اشاره شده است: *وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصُلَةً*^{۱۰}.

همچنین آیات متعدد قرآن حکایت از آن دارد که عادیان مردمانی درشت‌استخوان، قوی‌بیکر و نیرومند بوده‌اند و خود را نیرومندتر از اقوام دیگر می‌دانسته‌اند: *مَنْ أَشَدُّ مَنَاقُؤَةً*^{۱۱} و همواره تمدنی پیشرفته و سرزمینی آباد و سرسبز و خرم داشته‌اند. با این شواهد، اکثر منابع تاریخی در تحلیل و تجزیه از این قوم، آن‌ها را قومی بی‌نیاز و مستقل معرفی کردند.

عاد اولی و عاد ثانی

در سوره نجم، این قوم «عادالاولی» خوانده شده است؛ *وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى*^{۱۲} و مشهورند به قوم هود(ع) که همه آن‌ها به واسطه تندبادهای به هلاکت رسیدند. «عاد ثانی» نیز از قبیله ارم بودند که به وسیله صیحه‌ای مهیب از بین رفتند. برخی از مورخین گفته‌اند: عاد اولی فرزندان عادبن ارمین عوضین سام‌بن نوح بوده و عاد ثانی از نوادگان او بوده‌اند. (دولتی، جمالی و قاسمی، ۱۳۹۳: ۱۵۹-۱۳۷)

سرانجام قوم عاد

با آن همه نعمت‌هایی که خداوند به قوم عاد ارزانی داشته بود، آن‌ها در مقابل دعوت پیامبرشان (حضرت هود(ع)) نافرمانی کردند. دعوت هود(ع) را به یکتاپرستی خداوند نپذیرفتند و تکبر ورزیدند و خود را نیرومندتر از خدا دانستند. آن‌ها از قدرتشان برای ظلم و ستم، استعمار و استثمار دیگران استفاده کردند، آیین بت‌پرستی را ترویج نمودند، پیامبرشان را به جنون و سفاهت نسبت دادند و او را از خشم خدایان خود ترساندند. حضرت هود(ع) در مقابل خشم این قوم مغرور و زورمند ایستادگی کرد و سرانجام توانست گروهی را به آیین حق فرا خواند. اما گروهی دیگر از این قوم بر لجاجت و عناد خود باقی ماندند. با این ناسپاسی سرانجام طوفان شدید

قوم عاد را نابود کرد. آن‌ها با مشاهده این وضعیت، به خانه‌های خود پناه بردند و درها را به روی خود بستند. ولی خشم خداوند بر این قوم لجوج به حدی بود که تندبادها درهای خانه‌شان را از جا کند و بر زمین کوبید. سرانجام خودشان نیز همچون تنه‌های پوسیده و توخالی درختان نخل در میان این تندبادها روی زمین افتادند و به هلاکت رسیدند. (قرآن حکیم، ترجمه مکارم شیرازی)

ادعای کشف اجساد قوم عاد

اخیراً در فضای مجازی تصاویری از اسکلت انسان‌های عظیم‌الجثه رویت شده که عده‌ای در صدد هستند تا آن‌ها را به قوم عاد نسبت دهند.

در یکی از این فضاهای مجازی که به سایت «تابش» شهرت دارد آمده است: اخیراً در یکی از مناطق جنوب شرقی شبه‌جزیره عربستان، کاوشگران گاز (گروه کاوشگر شرکت آرامکو)، بقایای اسکلت انسانی را در اندازه خارق‌العاده‌ای پیدا کردند:

<http://www.tabesh.net>

در سایت‌های دیگر نیز چنین تصاویری با مضامینی مشابه پخش شده است:

<http://www.worthlooo.com>,

<http://urbanlegends>

در مقابل بعضی سایت‌ها این ادعا و عکس‌ها را ساختگی و رایانه‌ای دانستند و چنین اکتشافات را انکار می‌کنند:

<http://www.ikaiaigh.com/09/2010/giant-human-skeleton>

از طرفی دلیل روشن‌تر ابطال این ادعاها، آیات قرآن کریم است که می‌تواند هرگونه شبهه‌ها را از اذهان دور سازد:

وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ؛
سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَتَمَازِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى
بِالْقَوْمِ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ؛^{۱۰}
فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِّنْ بَاقِيَةٍ؛^{۱۱}
فَأَصْبَحُوا لَآبِرِي إِلَّا مَسَاكِنَهُمْ؛^{۱۲}
وَعَادًا وَثَمُودًا وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُم مِّنْ مَّسَاكِنِهِمْ.^{۱۳}

از این آیات استنباط می‌شود مساکن قوم عاد باقی‌مانده ولی اجساد و اموالشان نابود شده است؛ زیرا روایت شده که وقتی طوفان بر قوم عاد وزید، آنان را از جای خود برمی‌داشت و در آسمان با اصابت سنگ نابود می‌ساخت به طوری که جسدی از آن‌ها باقی نماند. از تحقیق و بررسی آیات مذکور به این نتیجه می‌رسیم که عکس‌ها و اخبار انتشار

یافته در سایت‌ها صحت ندارند. از طرفی در سایتی نیز پرده از این عکس‌ها برداشته شده که آن‌ها را برای شرکت در یک مسابقه عکاسی و طراحی معرفی می‌نماید:

<http://news.nationalgeographic.com>

کلام آخر اینک:

خبر موثق و قابل اعتماد از جریان زندگی قوم عاد را بایستی در قرآن کریم جست‌وجو کرد که شرحش گذشت. داستان قوم عاد از معجزات و اخبار غیبی قرآن کریم است که از سرنوشت قومی خبر می‌دهد که تا سالیان سال هیچ‌کس از آن اطلاعی نداشته و بشر همواره تصور می‌نماید که سرنوشت این مردمان، افسانه‌ای بیش نیست.

با توجه به آنچه در آیات قرآن آمده و نیز با عنایت به فعالیت‌های باستان‌شناسان، می‌توان حدس زد که اکتشافات (آثار کشف شده) اخیر در شبه‌جزیره عربستان بجا مانده از برج‌ها و باروهای قوم عاد است که همانا در قرآن به «مساکنهم» یاد شده است. مردمان این قوم طبق آیات قرآن، بر اثر تندبادهای بنیان‌کن همگی به هلاکت رسیدند و آثاری از آن‌ها و اجسادشان باقی نماند.

پی‌نوشت‌ها

۱. سوره شعراء، آیه ۱۲۵
۲. سوره فجر، آیه ۸
۳. سوره شعراء، آیه ۱۳۳
۴. همان، آیه ۱۳۴
۵. سوره اعراف، آیه ۶۹ (... و در خلقت و نعمت شما بیفزود)
۶. سوره فصلت، آیه ۱۵ (چه کسی از ما نیرومندتر است؟)
۷. سوره نجم، آیه ۵۰ (و هم او قوم عاد را در اول هلاک کرد)
۸. سوره حاقه، آیه ۷ (که آن باد تند را خدا، هفت شب و روز بی‌دری بر آن‌ها مسلط کرد که دیدی آن مردم گویی ساقه نخل خشکی بودند و به خاک در افتادند)
۹. همان، آیه ۶ (و اما قوم عاد با وزش باد صرصر به هلاکت رسیدند)
۱۰. همان، آیه ۷
۱۱. همان، آیه ۸ (آیا از آن‌ها هیچ بازمانده‌ای می‌بینی؟)
۱۲. سوره احقاف، آیه ۲۵ (پس شبی را صبح کردند که جز خانه‌های ویران اثری از آن‌ها باقی نماند)
۱۳. سوره عنکبوت، آیه ۳۸ (و قوم عاد و ثمود را که منازل خراب و ویرانشان را به چشم می‌بینید...)

منابع

۱. رسولی محلاتی، سیدهاشم؛ تاریخ انبیا، قم: نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۸۶.
۲. حموی بغدادی، یاقوت؛ معجم البلدان، ج ۱، ۱۹۹۵.
۳. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، ج ۲۱، ۱۳۷۴.
4. <http://news.nationalgeographic.com>
۵. دولتی، کریم؛ جمالی، حامد و قاسمی، مرتضی؛ کشف سرزمین قوم عاد از منظر قرآن و باستان‌شناسی (مقاله)، فصلنامه علمی - ترویجی قرآن، سال هشتم، ش ۱۴، بهار و تابستان، ۱۳۹۳.
6. www.monjimoud.persianblog.ir

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

پای صحبت کاوه خورابه، معاون پژوهش انجمن

گفت‌وگو: اکرم علیخانی

اشاره

در ایستگاه پل امیر بهادر، خیابان ولی عصر تهران - خیابان بشیری - ساختمانی زیبا و تاریخی واقع شده که انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در آن استقرار یافته است. این ساختمان روزگاری محل سکونت امیر بهادر وزیر جنگ مظفرالدین شاه بوده است. گفت‌وگوی حاضر به منظور آشنایی بیشتر همکاران با **کاوه خورابه** معاون انجمن آن صورت گرفته است.

سیاسی و چند سال وقفه شورای عالی انقلاب فرهنگی، برای آن اساسنامه‌ای تنظیم می‌کند و نام «انجمن آثار ملی» را به «انجمن آثار و مفاخر فرهنگی» تغییر می‌دهد. در اساسنامه اولیه مهم‌ترین وظایف انجمن عبارت است از:

- تهیه و انتشار زندگی‌نامه عالمان و متفکرانی که در فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی مؤثر بوده‌اند.
- برگزاری گردهمایی‌ها و بزرگداشت‌هایی که فرهنگ ایرانی و اسلامی را بازشناسی نماید.

- تحلیل از پدیدآورندگان آثار فرهنگی
- برپایی کنگره‌های تحقیقاتی و کمک به ساختن بناهای یادبود، مانند بنای آرامگاه فردوسی، ابن سینا، عطار، ابن‌یمین، خیام و...

● **آیا بزرگانسی که مورد تجلیل قرار می‌گیرند الزاماً مربوط به جغرافیای سیاسی ایران می‌باشند؟**

○ آنچه که امروز تحت عنوان مفاخر نامیده می‌شود اعم است از چهره‌هایی است که در داخل ایران امروز بوده‌اند و یا در مرزهای قدیم، در حوزه فرهنگ ایران زندگی می‌کرده‌اند. بنابراین، سعدی، حافظ، رازی، بوعلی‌سینا، میرداماد، ملاصدرا، نظامی، مولوی، خواجه‌کرمانی و صدها چهره دیگر همه از مفاخر ما هستند.

مرزهای جغرافیایی در حال تغییر است ولی مرزهای فرهنگی می‌ماند. افراد ایرانی ممکن است از نظر مکانی در جای دیگری باشند اما

● **در ابتدا مختصری در مورد انجمن توضیح بفرمایید. از چه سالی و با چه انگیزه‌ای تشکیل شده است؟**

○ در سال ۱۳۰۱ شمسی جمعی از اندیشمندان ایران دور هم جمع می‌شوند و مجمعی تحت عنوان انجمن آثار ملی را بنیان می‌نهند که محمدعلی فروغی و حسن پیرنیا از آن جمله‌اند. با توجه به اینکه ما دارای فرهنگی تاریخی و آثاری ماندگار هستیم و با توجه به تحولات شکل گرفته در اواخر دوره قاجار، آن‌ها این دغدغه را داشتند که حوزه‌هایی را که مربوط به صنایع دستی و مستظرفه است حفظ نمایند. انجمن تشکیل می‌شود و در سال ۱۳۱۳ هزاره حکیم ابوالقاسم فردوسی را برگزار می‌کند که سبب می‌شود که نام انجمن بیشتر بر سر زبان‌ها بیفتد. از آن پس جلسات انجمن معمولاً در منزل اعضا تشکیل می‌شده، تا اینکه در سال ۱۳۴۶ تصمیم می‌گیرند عمارت متعلق به حسین یاشاخان ملقب به امیر بهادر، وزیر جنگ مظفرالدین شاه را خریداری کنند. این ساختمان، هم منزل مسکونی امیر بهادر بوده و هم حسینیۀ او. به هر حال، از آن زمان خانه امیر بهادر مکان دائمی انجمن می‌شود.

● **گویا بعد از انقلاب نام آن مختصری تغییر می‌یابد.**

○ بعد از انقلاب در پی تحولات اجتماعی و



○ یکی از اصلی‌ترین کارهای انجمن انتشار بیش از ۲۰۰ عنوان کتاب در زمینه‌های مختلف، تاریخی، جغرافیایی، ادبیات و شخصیت‌ها به‌ویژه افراد تاریخی است که با استقبال خوبی نیز برخوردار بوده است.

محققان و نویسندگان می‌توانند با ارائه آثار خود و تأیید انجمن آن‌ها را به چاپ رسانند.

● چشم‌انداز انجمن در ادامه فعالیت چگونه است؟

○ رویکرد مدیریت جدید انجمن، یعنی جناب دکتر بلخاری در عرصه فرهنگ این است که انجمن جهش بیشتری داشته باشد. از جمله، برای

شناخت بیشتر اسطوره‌ها و احیای آن‌ها احتیاج به بازخوانی دوباره اسطوره‌ها داریم که یکی از وظایف انجمن این است. همچنین ارائه معرفی و تجلیل از مفاخر علمی و فرهنگی. امیدواریم بتوانیم «خانه مفاخر» را تشکیل بدهیم و برگزاری بزرگداشت‌های مفاخر را در سطح وسیع‌تر برگزار کنیم.

اولین دوره معرفی چهره‌های ماندگار در ایران از انجمن شروع شده است. کشور ما پیشینه تاریخی ارزشمندی دارد ولی متأسفانه در توان انجمن نیست که به همه مفاخر بپردازد، لذا در پی آن هستیم که آیین‌نامه‌ای را تصویب کنیم که دست کم مفاخر جوان را در آن معرفی نماییم.

انجمن هم به شکل مناسبی برنامه‌هایی دارد؛ مانند روز فردوسی که مراسمی برگزار می‌نماید و یا روز سهروردی، روز مشروطیت، روز ادبیات کودک و نوجوان و...

● از اینکه وقت گذاشتید و به پرسش‌ها پاسخ گفتید سپاسگزارم.

انجمن سنت‌های فکری و اندیشه‌های آن‌ها را دنبال می‌کند، البته نه از دیدگاه ملی‌گرای و ناسیونالیستی بلکه از نظر تاریخی و فرهنگی. مثل مولانا که به زبان فارسی شعر گفته پس متعلق به ایران است.

در اولین بند اساسنامه انجمن آمده است تهیه زندگی‌نامه عارفانی که در اعتلای ایران نقش داشته‌اند. بنابراین انجمن وظیفه خود می‌داند از این بزرگان ایرانی و اسلامی با برگزاری گردهمایی‌ها و انتشار کتب در مورد آنان تجلیل کند؛ نظیر صدرالدین عینی در تاجیکستان، شریف قاسمی در شبه‌قاره و اقبال لاهوری در پاکستان و... تا کنون حدود ۱۷۰ بزرگداشت از این شخصیت‌ها توسط انجمن برگزار شده است و به همین تعداد کتاب تحت‌عنوان زندگی‌نامه این افراد به چاپ رسیده است.

● انجمن آثار و مفاخر فرهنگی شامل چه قسمت‌هایی است؟

○ در مجموع انجمن شامل دو قسمت اداری - اجرایی و بخش پژوهشی است. بخش پژوهش خود شامل چند بخش است:

۱. پژوهش‌های راهبردی و کاربردی
۲. پژوهش‌های بنیادین
۳. اسناد
۴. انتشارات
۵. کتابخانه

● کتابخانه انجمن چه تعداد کتاب دارد و چه موضوعاتی را بیشتر شامل می‌شود و نحوه عضویت در آن چگونه است؟

○ کتابخانه انجمن بسیار غنی است با بیش از ۴۲ هزار جلد کتاب در زمینه‌های مختلف، شامل زبان و ادبیات فارسی، تاریخ، ایران‌شناسی، جغرافیای ایران، فلسفه، جامعه‌شناسی و...

در کنار کتاب‌های چاپی مجموعه بسیار خوبی هم از نسخ خطی در حدود بیش از ۱۹۰ نسخه وجود دارد که فهرست‌نویسی و چاپ شده است.

از آثار ادبی خوب کتابخانه انجمن؛ مجموعه لیلی و مجنون و یک مجموعه ۳۰۷ جلدی در مورد خیام است که به زبان‌های مختلف است.

همه افراد علاقه‌مند این امکان را دارند که با ارائه معرفی‌نامه عضو کتابخانه شده و حتی کتاب به امانت ببرند.

● لطفاً در مورد انتشارات انجمن توضیح دهید.

اولین دوره معرفی چهره‌های ماندگار در ایران از انجمن شروع شده است. در پی آن هستیم که آیین‌نامه‌ای را تصویب کنیم که دست کم مفاخر جوان را در آن معرفی نماییم

جغرافیای تاریخی لنگا

قاسم حمیدی فر (شهردمی)

دبیر تاریخ، تنکابن



مقدمه

با حمله اعراب به ایران مناطق غربی و مرکزی ایران تحت سلطه آنان قرار گرفت ولی مناطق شمالی ایران یعنی سرزمین‌های حاشیه جنوبی دریای مازندران، واقع در سواحل گیلان و مازندران امروز، به دلیل موقعیت جغرافیایی و کوه‌های صعب‌العبور و جنگل‌های انبوه دیرتر به دست مسلمانان فتح شد. پس از آن نیز این سرزمین همواره پناهگاه علویان و طالبیان بود که علیه خلفای اموی و عباسی مبارزه می‌کردند. از جمله مناطق این سرزمین که تاریخی پرفراز و نشیب داشته و امروز جای خود را به شهرستان جدید التاسیس عباس آباد داده، سرزمین لنگاست.

کلیدواژه‌ها: لنگا، تنکابن، طبرستان، رویان، عباس آباد

لنگا

در متون تاریخی و جغرافیایی، نام لنگا به صورت‌ها و شکل‌های متفاوتی آمده و از جمله صاحب حدودالعالم از این منطقه به صورت لنگا (با کاف) یاد کرده است. در این کتاب آمده است «مردم دیلمان دو گروه است؛ گروهی بر کران دریا و دیگر گروه اندر کوه‌ها و شکستگی‌ها، و گروهی اندر میان هر دو قوم است؛ اما این کی [که] بر کران دریاست ایشان آن [را] ده ناحیت خرد چون لترا، واریوا، لنگا (لنگا) و... (حدودالعالم...، ۱۳۶۲: ۱۴۸). مرعشی در کتاب تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، این نام را به صورت لنگا (مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۳۹) آورده است. صاحب تاریخ رویان نیز این کلمه را به صورت لنگا آورده است (آملی، ۱۳۴۸: ۹۹). لینگا در زبان

لنگا نام قدیم و کهن منطقه‌ای بوده که از شمال به دریای مازندران، از غرب به کاظم رود و بلوک نشتا، از شرق به رودخانه خرک رود و سرحد، و از جنوب نیز به رشته کوه‌های البرز محدود می‌شده است. نام لنگا را برای نخستین بار در ضمن حوادث تاریخ طبرستان و در متون تاریخی می‌بینیم. وقتی رافع بن هرثمه، والی خراسان که در تعقیب و گریز محمد بن زید (داعی) بود، به منطقه لنگا رسید و به کمک اصفهید رستم در پی داعی به وازه کوه رفت. رافع به لنگا فرود آمد و به مردم ظلم و ستم کرد و اموال فراوانی از آنان گرفته و مصادره کرد (آملی، ۱۳۴۸: ۹۹؛ مرعشی، ۱۳۶۱: ۱۳۹).

محلی کلمه‌ای تراش یافته و مخفف مالینگا است و مالینگا به «محل اطراق» و «پایگاه» گفته می‌شود. در واقع، به دلیل بندری بودن، این آبادی محل استراحت و آرامش کسانی بوده که پس از سفر از طریق دریانوردی و یا عبور از مرزهای دیلم و مازندران به خلیج آرام و بندر آباد لنگا می‌رسیده و در آن استراحت می‌کرده‌اند. (یوسفی‌نیا، ۱۳۵۶: ۲۰ و ۲۱). از طرفی نام لنگا را در ارتباط با خلیجی می‌دانند که آبیگری وسیع از مکان کنونی روستای محمد حسین آباد در حوزه شهری عباس آباد تا آبادی مشهدی سرا، که مدفن سید کیا ابوالحسن المؤید بالله است، بر سنگ مزار وی ابیاتی حک شده است که نشان می‌دهد قبر وی در مکان بلندی واقع شده است. قبر وی که محل سکونت و منزل او بوده است (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۰۱) مشرف به آخرین مرز جنوبی خلیج لنگاست. علاوه بر موقعیت ممتاز بندری، دارای چشم‌انداز بسیار زیبایی است. کرانه‌های شرقی و غربی پوشیده از درختان فراوان و جنگل‌های انبوه، زیبایی منطقه را دو چندان می‌ساخت (یوسفی‌نیا و واعظی تنکابنی، ۱۳۸۰: ۴۲۹) ظاهراً اینکه مؤلفان کتاب «فرهنگ‌نام‌ها و نام‌آوران مازندران غربی» می‌گویند اولین بار بهاء‌الدین محمد بن حسن بن اسفندیار، مورخ قرن ششم و اوایل قرن هفتم، در تاریخ طبرستان از لنگا یاد کرده است نادرست است. زیرا پیش از آن، در کتاب حدود‌العالم، که قرن چهارم، در سال ۳۷۲ هـ.ق تألیف شده از لنگا نام برده شده است.

بر اساس نظر استاد منوچهر ستوده آنچه از متون جغرافی‌دانان و نویسندگان مسلمان دربارهٔ رویان به‌دست می‌آید این است که «رویان خاکی است شامل دشت و کوه در مغرب خاک طبرستان شامل شهرهای ناتل، چالوس، کلار سعید آباد، کجه یا کجور، که حد شمالی آن دریا و حد جنوبی آن کوه‌های ری، و حد غربی آن چالوس و کلار، و سامان شرقی آن دهکدهٔ ناتل رستاق است و اطراف آن را کوه‌های بلند احاطه کرده است» (ستوده، ۱۳۴۸: ۱۲).

از اوایل قرن هفتم هجری لغت «رویان» کم‌کم به فراموشی رفت و کلمه «رستمدر» بر این ناحیهٔ قدیمی اطلاق شد، با این تفاوت که خاک رستمدر در دشت و زمین‌های هموار تا رودخانهٔ نمکاه رود پیش رفته بود در صورتی که حدود رویان به خاک چالوس ختم می‌شد. انتساب لنگا به قلمرو رویان

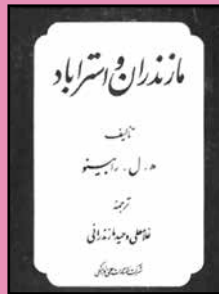
را باید با احتیاط تلقی نمود. بنای شهر رویان را به منوچهر منسوب کرده‌اند. این شهر بعدها کجه یا کجور نامیده شد و حاکم نشین رستمدر بود. تنکابن، کلارستاق، طالقان، کجور، نور، لورا، ارنگهٔ رودبار، قصران و لارقصران محدودهٔ رویان را تشکیل می‌دهند. (ستوده، ۱۳۴۸: ۱۳؛ یوسفی‌نیا، ۱۳۵۶: ۲۵)

پس از برپایی دولت علویان در طبرستان این قسمت نیز به قلمرو حکومت علویان افزوده شد. در حملهٔ یعقوب لیث صفار به رویان و تنکابن، حسن بن زید علوی از کلاردشت به تنکابن آمد و به طایفهٔ دیلمی شیرج پناه آورد. شیرج یکی از طوایف معروف لنگا بوده است. به گفتهٔ ابن اسفندیار «یعقوب تا به کلار رفت حسن بن زید با شیرج آمد» شد، از شیرجان او را بازخواست و گفت اگر علوی را به دست من ندهد درون شیر بیایم. مردم شیر قبول نکردند؛ یعقوب به منطقه شیرج‌ها وارد شد ولی کاری از پیش نبرد؛ زیرا فرماندهٔ دلیر طایفهٔ شیرج به نام کوکیان دیلمی شکست سختی بر آن وارد نموده و با حملهٔ ناگهانی اموال و کاروان او را غارت کردند. یعقوب خشمگین از این شکست به کجور رفت و خشم خود را با دریافت مالیات دو ساله از مردم رویان تا حدودی التیام بخشید. او [یعقوب] به کجور آمد و به شکنجه و عقوبت خراج دو ساله از مردم رویان تا ولایت چنان شد که از طعام و لباس هیچ با خلق نماند و لیث بن فنه را بر رویان امیر کرد و پادوسبان را به طبرستان بنشانند» (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۲۴۵).

با خارج شدن یعقوب از مرزهای طبرستان مردم ماوراء غربی کلار و از جمله مردم منطقهٔ لنگا بر گرد حسن بن زید جمع شدند و داعی در ماه صفر ۲۶۳ مجدداً به گرگان دست یافت (یوسفی‌نیا، ۱۳۷۱: ۱۴۰).

دوران المؤید بالله

یکی از معروف‌ترین رجال و مردان نامی که توانست حکومت مقتدری در لنگای باستانی ایجاد کند المؤید بالله است. زحمات و فعالیت‌های تبلیغی و دینی و مهم‌تر از آن اقدامات سیاسی این مرد سبب شد نام لنگا در متون تاریخی ماندگار شود. کنیهٔ او ابوالحسین یا ابوالحسن می‌باشد، زیرا متون تاریخی متقدم و کتاب‌های انساب از او با کنیهٔ ابوالحسین ولی متأخران او را با کنیهٔ ابوالحسن یاد کرده‌اند. لقب مشهور او المؤید بالله است ولی



المؤید بالله شعائر شیعی را در مازندران گسترش داد. به دستور وی حی علی خیر العمل را در اذان اضافه و احیا کردند

به ندرت نیز با لقب عضدالدوله از او یاد کرده‌اند (شورمیچ، ۱۳۸۹: ۲۳). ابن اسفندیار از او و برادرش الناطق بالحق و نسب آن‌ها را این‌گونه یاد کرده است: «السیدان الاخوان المؤید بالله عضدالدوله ابوالحسین و الناطق بالحق ابوطالب یحیی، ابناء الحسين بن هارون بن حسین بن محمد بن هارون بن محمد بن قاسم بن حسن بن زید بن الامام السبط الحسن بن امیرالمؤمنین علیه‌السلام» (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۹۸)

ابوالحسین المؤید بالله در آغاز نزد دایی خود ابوالعباس در بغداد به فراگرفتن دانش پرداخت و اندکی بعد به قاضی القضاة عبدالجبار همدانی پیوست و از محضر او دانش و حکمت آموخت تا آنکه به درجات بالایی از علم رسید. او در پارسایی و تقوا از

(ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۹۸).

مقام و مرتبه علمی و مذهبی المؤید بیش از شخصیت و هویت سیاسی او بود. او پس از آخرین جنگ پیروزمندانه‌اش در سرزمین کلار و برقراری معاهده با حاکمان زبیری، که شاید از آن پس بود که به المؤید بالله ملقب گردید، در ولایت لنکا اقامت کرد و به تعلیم و تدوین علوم متداول زمان خود پرداخت. بسیاری از طالبان علم از نقاط مختلف گیلان و مازندران به آنجا آمده و از محضر آن دانشمند استفاده می‌کردند. آشکار است که ساکنین لنکا نیز از این چشمه معرفت و علم بهره می‌برده‌اند. از جمله شاگردان حلقه درسی سید، فقیه فاضل حسن بن علی بن حسن لنکایی است. (شجاع شفیعی، ۱۳۸۶: ۱۵)



یکی از معروف‌ترین رجال و مردان نامی که توانست حکومت مقتدری در لنکای باستانی ایجاد کند المؤید بالله است. زحمات و فعالیت‌های تبلیغی و دینی و مهم‌تر از آن اقدامات سیاسی این مرد سبب شد نام لنکا در متون تاریخی ماندگار شود

همگنان خود برتر بود (سجادی، ۱۳۷۸: ۱۷۳). وقتی که بر لنکا استیلا یافت و حکومتی تشکیل داد در آنجا مقیم شد و طالبان علم از اکناف عالم به سوبیش سرازیر شدند. عالم به لغت، نحو و جامع احادیث بود. از درایت و روایت آگاهی داشت. فقیهی دانشمند و آشنا به علم اهل بیت بود. کارش چنان بالا گرفت که نزد استاد خویش قاضی القضاة همدانی فرستاد و او را به بیعت با خود فراخواند. سید چندین اثر و تألیف بر جای گذاشت که تا چند قرن مورد استفاده قرار گرفت و محل مراجعه طالبان علوم دینی و پیشوایان مذهبی بود. دیوان اشعاری داشته که مجلدی قطور بوده است. آثار و تصانیف و تألیفات المؤید بالله چندان زیاد بوده که ابن اسفندیار از آن با عبارت «تصانیف او آنچه معروف است و متداول» یاد کرده و این آثار را به او نسبت داده است: «کتاب التجربة، کتاب الشرح، کتاب البلغة، کتاب النصر، کتاب الافاده» و سپس می‌گوید: «این کتاب‌ها از جمله آن‌هاست که ائمه بر دست دارند و متعلمان را تعلم این کتاب‌ها امروز نیز رغبتی هر چه صادق‌تر است، و دیگر کتب که متداول نیست نیشتم و دیوان اشعار او مجلدی ضخیم بر می‌آید»

المؤید بالله شعائر شیعی را در مازندران گسترش داد. به دستور وی «حی علی خیر العمل» را در اذان اضافه و احیا کردند (علامه، ۱۳۷۷: ۵۵) درباره مرگ او اختلاف وجود دارد، ولی دو قول ۴۲۰ و ۴۲۱ ه. ق مشهورتر است. ابن اسفندیار تاریخ وفات او را در روز عرفه، یکشنبه سال ۴۲۱ ه. ق دانسته است. او پس از وفات در خانه خودش در لنکا مدفون گردید (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۱۰۱) قبر او توسط پیروان و یاران او تزیین شد و قبه و بارگاهی بر فراز آن ساخته شد و مدت‌ها، و هنوز هم، زیارتگاه زیدیان و مریدان او می‌باشد (علامه، ۱۳۷۷: ۵۵).

رایینو، جهانگرد و نویسنده، در کتاب تاریخ مازندران و استر آباد خود که حاصل سفرها و مطالعات شانزده ساله او می‌باشد می‌نویسد: «سید ابوالحسین المؤید بالله، که در دیلم تبلیغ دین می‌کرد آنجا را به تصرف درآورده و مقر خود ساخت، در سال ۴۲۱ ه. ق وفات یافته است. او را در خانه خود در لنکا به خاک سپردند. قبرش تا قرن دهم هجری زیارتگاه بوده است.» (رایینو، ۱۳۶۵: ۵۵ و ۵۶)

لنگا در دوره پادوسبانیان

در قرن یازدهم هجری در منطقه رویان و نور سلسله‌ای با نام پادوسبانیان (۴۵-۱۰۰۶ ه. ق) حکومت می‌کردند. فرمانروایان این سلسله در آغاز عنوان اسپهبد و سپس عنوان استاندار و بالاخره عنوان ملک داشتند و گاه از امرای عرب و گاهی از امرای خراسان اطاعت می‌کردند. آن‌ها بعد از مرگ کیومرث بن بیستون در ۸۵۷ ه. ق به دو شاخه تقسیم شدند. بنی کیکاووس در نور و بنی اسکندر در کجور (زامبور، ۱۳۶۵: ۲۹۲-۲۹۰) در سال ۵۲۳ کیکاووس بن هزار اسب جانشین برادرش شهر نوش بن هزار اسب شده. بعد از کیکاووس، که چند نوبت به الموت حمله کرده، برادرزاده‌اش هزاراسب بن شهر نوش به حکومت رسید. او برخلاف عمویش با اسماعیلیان صلح کرد و به ملحدان استظهار طلبید و بیشتر قلاع به تصرف ایشان داد (آملی، ۱۳۴۸: ۱۴۴) از جمله این سرزمین‌ها لنگا بود. چندی بعد حاکم شهر آگیم بن ناماور (حکومت ۶۴۳ تا ۶۴۷ ه. ق) که مردی بزرگ و جلیل‌القدر بود، با امرای گیلان به نزاع برخاست ولی طاقت مقاومت نداشت و شکست خورد و نمکاو رود مرز غربی رستمدر شده (اعظمی سنگسری، ۱۳۵۷: ۶۰) از این تاریخ به بعد لنگا از قلمرو رستمدر خارج شده همراه با سایر محال تنکابن، ضمیمه دیلمستان گردید. این‌ها در چند قرن به طول انجامید. هر چند در این دوره‌ها انتقال قدرت حکام سبب تغییر مرزها گردید و قلمرو حوزه‌ها جا به جا شد ولی سرانجام مهدی بیگ، سر دودمان خاندان خلعتبری، با طرفداری از آغامحمدخان قاجار به سپاهیانی که علیه خان گیلان حرکت کرده بودند، پیوست. براساس خواسته مهدی خان، تنکابن از گیلان جدا و ضمیمه مازندران گردید (یوسفی نیا، ۱۳۴۵: ۲۶) در سال ۱۱۹۵ ق/ ۱۱۶۰ ش با ادغام مناطق کلارستاق و کجور و تنکابن در یکدیگر، ولایتی به نام محال ثلاث، مستقل از ایالت مازندران و گیلان، متولد شد. این ولایت شامل مناطقی شد که امروزه شهرهای رامسر، تنکابن، عباس آباد، چالوس، نوشهر و رویان را شامل می‌شود. محال ثلاث از غرب به رودخانه سرخانی در گیلان، از شرق به نور، از شمال به دریای خزر و از جنوب به قزوین و طالقان و تهران محدود می‌شود. مرکز این ولایت خرم آباد واقع در تنکابن بود (اعتمادالسلطنه،

۱۳۶۷، ج ۱: ۸۱۰؛ سلطانی لرگانی، ۱۳۸۷: ۷۶ و ۷۷؛ رابینو، ۱۳۶۵: ۵۲) خرم آباد به مدت چند قرن دارالحکومه خاندان خلعت‌بری‌ها بود. نام خرم آباد تغییر فارسی از واژه «خور ماباد» است که هنوز در گویش محلی این حدود به کار می‌رود. خرم آباد پس از آنکه مرکز محال ثلاث گشت اهمیت و اعتبار فوق‌العاده‌ای یافت و سیاحان از آن به نیکی یاد کرده‌اند. باغ‌ها، کاخ‌ها و عماراتی که به سبک معماری دوره قاجار توسط خوانین خلعت‌بری ساخته شده مورد توجه قرار می‌گرفت (یوسفی نیا و واعظی تنکابنی، ۱۳۸۰: ۱۷۷-۹) بنا به گفته مکنزی در سفرنامه‌اش، شمال تنکابن ۹ بلوک داشته و لنگا یکی از این نه بلوک را تشکیل می‌داده است (مکنزی، ۱۳۵۹: ۷۰). تا ظهور خاندان پهلوی، لنگا جزئی از محال ثلاث باقی ماند.

منابع

۱. آملی، مولانا، اولیاءالله؛ تاریخ ادیان، تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
۲. ابن اسفندیار کاتب، بهاء‌الدین محمدبن حسن؛ تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، انتشارات پدیده خاور، ۱۳۶۶.
۳. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان؛ تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۶.
۴. اعظمی سنگسری، چراغعلی؛ گاوبارگان پادوسبانی، تهران: شرکت سهامی خاص، ۱۳۵۴.
۵. رابینو، ه. ل؛ مازندران و استر آباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۵.
۶. زامبور، ادوارد؛ نسب‌نامه خلفا و شهریاران، تهران: انتشارات خیام، ۱۳۶۵.
۷. ستوده، منوچهر؛ از آستارا تا استر آباد، جلد ۳، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.
۸. سجادی، محمدتقی؛ تاریخ و جغرافیای رامسر، انتشارات معین، ۱۳۷۸.
۹. سلطانی لرگانی کجوری، محمود؛ تاریخ فرهنگ و جغرافیای کجور مازندران، تهران: انتشارات آرون، ۱۳۸۷.
۱۰. شجاع شفیعی، محمد مهدی؛ تاریخ هزار ساله اسلام در نواحی شمالی ایران، تهران: انتشارات اشاره، ۱۳۸۶.
۱۱. شورمیج، مهتاب؛ ستارگان درخشان هارونی و تنکابن و چاپکسر، انتشارات نوین پویا، ۱۳۸۹.
۱۲. علامه، صمصام‌الدین؛ تاریخ جامع تنکابن، انتشارات تنکابن، ۱۳۷۷.
۱۳. بی‌نام؛ حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، انتشارات طهوری، ۱۳۶۲.
۱۴. مرعشی، سید ظهیرالدین بن نصیرالدین؛ تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، با مقدمه محمد جواد مشکور، به کوشش محمد حسین تسیحی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۶۱.
۱۵. مکنزی، چارلز فرانسیس؛ سفرنامه شمال، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: انتشارات گستر، ۱۳۵۹.
۱۶. یوسفی نیا، علی‌اصغر؛ لنگا، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر اداره فرهنگ شهرستان تنکابن، ۱۳۵۶.
۱۷. یوسفی نیا، علی‌اصغر؛ واعظی تنکابنی، ابوالحسن؛ فرهنگ‌نامه‌ها و نام‌آوران مازندران غربی تنکابن، انتشارات تنکابن، ۱۳۸۰.



چشمه مهتاب

یادی از مرحوم غلامحسین شکوهی

سعید قریشی

من در آبان ماه سال ۱۳۶۱ به سازمان پژوهش و منتقل و در واحد تربیت معلم دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی درسی که بعداً دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی نام گرفت، مشغول به کار شدم. آقای دکتر حداد عادل که در آن زمان به تازگی به ریاست سازمان منصوب شده بودند، درصدد جذب نیروهایی برای پست‌های خالی و تقویت گروه‌های درسی دفتر تحقیقات بودند. ایشان در آن زمان سرپرستی دفتر را نیز برعهده داشتند، یکی از واحدهایی که مسئول نداشت، واحد تربیت معلم بود و به همین دلیل اینجانب را به این واحد فرستادند. مسئولیت واحد تربیت معلم در آن زمان تدوین برنامه‌های مراکز تربیت معلم و تألیف کتاب برای دروس مربوطه بود. تربیت معلم ۱۲ رشته داشت و هر رشته دارای چند درس عمومی و چند درس اختصاصی بود.

در آبان ماه سال ۱۳۶۱ هنوز نتایج کنکور تربیت معلم اعلام نشده بود و قرار بود تا اوایل دی‌ماه همان سال مراکز آغاز به کار کنند، لذا هم نیاز به برنامه داشتند و هم به کتاب. با توجه به کمی فرصت، رئیس سازمان سریعاً نسبت به تشکیل شورای برنامه‌ریزی تربیت معلم اقدام نمود. اعضای ثابت این شورا عبارت بودند از: ۱. دکتر حداد عادل ۲. دکتر غلامحسین شکوهی ۳. احمد صافی ۴. صنیعی (مدیر کل تربیت معلم قبل از انقلاب) ۵. مدیر کل وقت دفتر تربیت معلم ۶. یکی از رؤسای مراکز تربیت معلم ۷. دو نفر از کارشناسان دفتر تحقیقات ۸. دبیر شورا (که اینجانب بودم). البته در بعضی جلسات به تناسب بحث از رؤسای مراکز تربیت معلم ذی‌ربط و مدرسین مراکز و یا کارشناسان مرتبط از دفتر تحقیقات نیز دعوت می‌شد.

این شورا در نخستین جلسات خود برنامه سال قبل مراکز را مورد بازنگری قرار داد و به مراکز فرستاد تا بتوانند قبل از ورود دانشجویان جدید، نیروی تدریس مورد نیاز را تأمین کنند.

کار دیگر شورا اندیشه‌چگونگی تأمین کتاب درسی برای مراکز بود، زیرا از قبل کتاب مناسبی (به جز در چند مورد) وجود نداشت. به همین دلیل بحث‌های مفصلی در شورا در ارتباط با محتواهای درسی انجام می‌شد تا نهایتاً چارچوب محتوایی یک درس به تأیید می‌رسید و از میان کتاب‌های چاپ شده در بازار آزاد کتاب‌هایی برای تدریس انتخاب می‌شد و یا تهیه جزوه در دستور کار قرار می‌گرفت. یکی از اعضای فعال شورا مرحوم دکتر

غلامحسین شکوهی بود که هم در امر برنامه‌ریزی صاحب‌نظر بود و هم در بحث‌های محتوایی علوم تربیتی.

معمولاً سخنان ایشان که با یک نظم منطقی و بر پایه اصول و مبانی دانش برنامه‌ریزی مطرح می‌گردید همگان را تحت تأثیر قرار می‌داد و همانند یک کلاس درس آموزنده بود (علی‌الخصوص برای اینجانب). ایشان در مورد ترتیب و توالی دروس در سال‌های اول و دوم دقت نظر داشت و می‌گفت باید دروس طوری چیده شود که دانشجو در سال اول مبانی و اصول تعلیم و تربیت و دروس دینی و اخلاقی را بگذراند و در سال دوم درس‌های اختصاصی را همراه با کارورزی.

در بحث برنامه‌ریزی رشته‌های کودکان استثنایی که سایر اعضای شورا اطلاعات چندانی در مورد آن نداشتند، زمام کار در دست ایشان قرار می‌گرفت و به خوبی بحث‌ها را پیش می‌برد که برنامه شکل منطقی به خود بگیرد.

یکی از بحث‌هایی که در آن زمان مطرح گردید تأسیس «دانش‌سراهای تربیت معلم» بود که از کلاس سوم راهنمایی دانش‌آموز - معلم می‌پذیرفتند. آقای دکتر شکوهی به شدت با این طرح مخالفت می‌کرد و معتقد بود که سن این بچه‌ها برای معلمی کافی نیست و ما نباید رضایت دهیم که معلم ما با کمتر از فوق‌دیپلم به کلاس برود. حتی ایشان در شورای عالی آموزش و پرورش هم رأی موافق نداشت (ایشان عضو شورای عالی هم بودند). البته به علت کمبود شدید معلم به خصوص برای مناطق دورافتاده، طرح تأسیس دانشسراها تصویب و اجرایی شد ولی همان‌طور که ایشان پیش‌بینی می‌کرد، بعد از گذشت چند سال این دانشسراها برچیده شدند.

یکی دیگر از تأکیدات دکتر شکوهی این بود که افرادی را برای معلمی باید انتخاب کرد که انگیزه برای این کار داشته باشند و از ناچاری به شغل معلمی پناه نبرده باشند.

ایشان گاهی به ذکر خاطرات دوره معلمی خود در دوره ابتدایی در روستا می‌پرداخت و نمونه‌هایی را ذکر می‌کرد که با موضوع بحث جلسه ارتباط کامل داشت و همین امر باعث می‌شد که نظر ایشان مورد قبول سایر اعضا قرار گیرد. گاهی هم از خاطرات دوران تحصیل خود در سوئیس و استادش پیازمه می‌گفت که آن هم جالب توجه بود. روحش شاد و یادش گرامی!



خانه تاریخ

گزارشی از موزه شهید سید حسن مدرس

نرگس کلاکی

اشاره

در نزدیکی چهارراه سرچشمه، گذر میرزاحمود وزیر (کوچه شهید جاویدی فعلی)، بن بست مدرس، خانه آیت الله سید حسن مدرس را در خود جای داده است. این خانه در محله عودلاجان، از محلات قدیمی شهر تهران، قرار دارد و کامل ترین شکل یک خانه سنتی در بافت تاریخی محله عودلاجان است. خانه مدرس از بخش های مختلفی تشکیل شده که شامل اندرونی، بیرونی، مطبخ، و کالسکه خانه بوده است. علاوه بر این مجموعه ای از هنرها شامل گچبری، آجرکاری، نقاشی و کتیبه نگاری نیز در کامل ترین شکل خود به کار گرفته شده است. این خانه در چند سال اخیر از سوی سازمان میراث فرهنگی بازسازی شده و با عنوان «موزه شهید مدرس» در معرض بازدید عموم قرار داده شده است. آنچه می خوانید گزارشی از این موزه است.

مؤسسه دارالقرآن امام علی (ع) تحت نظر مدیریت میراث فرهنگی استان تهران تملک و بازسازی خانه مدرس را برعهده گرفته و آن را آماده ساخته است

عمدتاً از سوی نتیجه دختری وی (دکتر علی مدرسی) به سازمان اسناد ملی کشور واگذار شده است.

باید بیفزاییم که مؤسسه دارالقرآن امام علی (ع) تحت نظر مدیریت میراث فرهنگی استان تهران تملک و بازسازی خانه مدرس را بر عهده گرفته و آن را آماده ساخته است. زمانی که برای بازسازی این مکان صرف شد مدت ۹ ماه بوده و مؤسسه دارالقرآن یکی از شعب خود را نیز در این مکان برپا کرده است.

در همین خانه بوده که بسیاری از ملاقات‌ها و دیدارهای سیاسی و اجتماعی مدرس صورت می‌گرفته است. علاوه بر این، این مکان حوزه درسی هم بوده و شهید مدرس به طلاب علوم دینی، تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه آموزش می‌داده است. آن قسمت از خانه که حکم بیرونی منزل را داشته دارای حیاط و درب جداگانه‌ای بوده که در بالای یکی از کاشی‌های آن حدیث نبوی «انا مدینه

بنای خانه مدرس در گذشته از سه بخش تشکیل می‌شده است: بخش اول عمارتی یک طبقه با زیرزمین و دارای حیاطی به شکل و شیوه معماری دوران قاجار است، بخش دوم عمارت بزرگ مرکزی در شمال شرقی حیاط مرکزی است. این عمارت یک طبقه با ایوان و ستون‌های مربع القاعده به شیوه معماری دوران پهلوی با سقف‌های بلند ساخته شده است. بخش سوم نیز بنایی است در حیاط شمال غربی که بسیار ساده است و محل سکونت مدرس بوده است. در این بنا تنها تزیینات به کار گرفته شده آجر است. با همه این تفصیلات و با توجه به تخریب بخشی از آن خانه و بسته بودن در آن به روی بازدیدکنندگان، کسی دقیقاً از آنچه که در این عمارت باقی مانده خبر ندارد و تنها تابلو نصب شده به دیوار خانه به شما یادآوری می‌کند که این خانه قدیمی که در دل بافت مرکزی تهران قرار دارد، مربوط به یکی از چهره‌های ماندگار تاریخ ایران است.



العلم و علی بابها» نقش بسته است. از آنجا که خانه شهید مدرس دارای اتاق‌های کوچکی بوده، کارشناسان دارالقرآن آن را برای برگزاری مراسم‌های مرتبط با دارالقرآن و تجمعات قرآنی بسیار مناسب دیده‌اند و چون نیاز به فضای بیشتری بوده حیاط را نیز مسقف کرده‌اند تا در حکم سایبان پوشش لازم داده شود. بخش دیگری از خانه با نمایش تعدادی مجسمه و تصاویر مربوط به شهید مدرس و نیز تعدادی اشیای قدیمی، حکم موزه یافته و بخش دیگری از آن مانند اتاق جلسات مدرس به دفتر مدیریت تبدیل شده است.

شایان ذکر است که در حال حاضر بخشی از خانه مدرس به‌عنوان موزه، نمایانگر مبارزات سیاسی آن شهید مبارزه با استبداد شده و در معرض دید همگان قرار گرفته است.

مدرس در سال‌هایی که به حالت تبعید در شهر خواف به سر می‌برد طی نامه‌ای از تبعیدگاه خود به فرزندش سیدعبدالباقی، خانه خود را به او واگذار کرد. متن این نامه در سایت دارالقرآن موجود است. این خانه تا سال ۱۳۲۵ شمسی در اختیار سیدعبدالباقی بود و سپس سیدعبدالباقی آن را به سیداحمد کتابچی، صاحب کتاب‌فروشی اسلامیّه فروخته.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، سازمان میراث فرهنگی، این مکان را از ورثه مرحوم کتابچی خریداری کرد و پس از مرمت و بازسازی، اکنون تحت نظارت همین سازمان به موزه شهید مدرس تبدیل شده است.

اشیا و اسنادی که در این موزه به نمایش گذاشته شده بیشتر مربوط به شهید مدرس و دهنوشته‌های وی در زندان شهر خواف است که

تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای

مجتبی مقصدی

- سیاست‌های زمانی حاکم بر تقویم ایران، زهره سروش فر
 - تاریخ، فراسوی منازعه، حسین سلیمی
 - حرفه جامعه‌شناس: مشارکت در ساخت «تاریخی دیگر»، سارا شریعتی
 - کیلومتری (بهره‌گیری از دانش آمار در تاریخ)، مریم شیپری، بینا علائی
 - عناصر تاریخی در رمان‌های تاریخی فارسی، محمد عبدالصبورخان
 - کاربرد نشانه‌شناسی به‌عنوان یک مدل تحلیلی در پژوهش‌های تاریخی، زهرا علیزاده بیرجندی، الهام ملک‌زاده
 - تاریخ باوری جدید: فرضیه‌پردازی تاریخی با ابزار ادبیات، جلال فرزانه دهکردی
 - مبانی نظری تاریخ فرهنگی در مطالعه فرهنگ معاصر ایران، ناصر فکوهی
 - شکل‌گیری شهر سر پل زهاب در دوره قاجار، صباح قنبری، صباح خسروی‌زاده
 - نقش و کاربرد دانش و آگاهی تاریخی در آموختن و آموزش زبان‌های خارجی، آرش گل‌اندام
 - نقد تاریخ سیاسی، ارزیابی همکاری میان‌رشته‌ای تاریخ و علوم سیاسی، احمد گل‌محمدی
 - بررسی میان‌رشته‌ای تعامل دانش تاریخ و روان‌کاوی، سید حسین مجتهدی، مینا الهامی اصل
 - فراسوی تاریخ در تاریخ، حسین مصباحیان
 - ادبیات (رمان) به مثابه محل مطالعه سیاست، ذهنیت ملی و میراث زیستی - فرهنگی جوامع، سید مهدی میربد
 - تاریخ در گذرگاه فرهنگی؛ تحلیل زیست‌جهان اشرافیت رو به زوال در روایت بلندی‌های بادگیر، مهدی نجف‌زاده
 - اکنون زیسته به مثابه تاریخ و انسان به مثابه هستی تاریخی: بنیادهای انسان‌شناسی و انسان‌شناسی تاریخی نزد

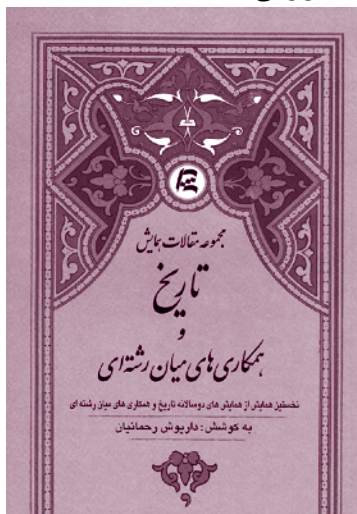
اقتصاد، آمار، رمان، ادبیات، شهرنشینی، زبان خارجی، علوم سیاسی، نشانه‌شناسی و فراسوی تاریخ. عناوین مقالات به شرح زیر است:
 - روان‌شناسی تاریخی و تاریخ روان‌شناختی با تکیه بر نظریه فرهنگی - تاریخی لوویگو تسکی، سید هاشم آقاجری
 - حضور فلسفه در تاریخ: مسئله نام‌گذاری و مطالعه موردی خلیج فارس در مقدمه ابن‌خلدون، مرتضی بحرانی، حمید نساج
 - دوره‌های تاریخی و فاصله‌گذاری هویتی با رویکرد نشانه‌شناسی فرهنگی، احمد پاکتچی
 - تعامل میان‌رشته‌ای نقد ادبی با تاریخ، حسین پاینده
 - تأملی در گسست میان تاریخ و جامعه‌شناسی در ایران، ابراهیم توفیق
 - تاریخ‌شناسی و مطالعات میان‌رشته‌ای: فرصت یا تهدید؟ حسن حضرتی
 - چرایی و چگونگی کاربست نظریه بینامتنیت در پژوهش‌های تاریخی، نسیم خلیلی
 - تاریخ و اقتصاد: علوم جانشین یا مکمل؟ مقدمه‌ای بر «تاریخ‌سنجی اقتصادی» محسن رنایی

مجموعه مقالات نخستین همایش از همایش‌های دو سالانه تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای به کوشش: داریوش رحمانیان ناشر: پژوهشکده تاریخ اسلام (تلفن: ۰۲۱-۸۸۶۷۶۸۶۱)
سال چاپ: ۱۳۹۲
شمارگان: ۱۰۰۰
قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

مجموعه مقالات «همایش تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای» شامل ۲۶ سخنرانی است که توسط اساتید و کارشناسان مختلف در نخستین همایش دو سالانه‌ای تحت همین عنوان ایراد و به همت داریوش رحمانیان، در سال ۱۳۹۲ به صورت کتاب منتشر شده است. در گذشته میان علوم مختلف حد و مرز خاص وجود نداشت و هر علم چند گرایش را در برمی‌گرفت. لذا یک نفر می‌توانست در چند علم به تحصیل و تدریس و حتی تألیف بپردازد، اما در عصر جدید به دلایل متعدد، هر دانشمندی در یک رشته و گرایش متخصص شده و علم از همه‌گرایی به تخصص‌گرایی رسیده است.

در عین حال، در مطالعات و تحقیقات، نیاز به استفاده از دانش‌ها و تجارب سایر رشته‌ها و گرایش‌ها وجود دارد و علم تاریخ هم از این قاعده مستثنی نیست. در همین راستا، پژوهشکده تاریخ اسلام در سال ۱۳۹۰ همایشی با عنوان «تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای» برگزار کرد که مقالات آن به صورت کتاب حاضر چاپ و منتشر شده است.

انواع علوم و زمینه‌هایی که در این مجموعه مقالات به آن توجه شده است عبارت‌اند از: روان‌شناسی، روان‌کاوی، فلسفه، نظریات فرهنگی، جامعه‌شناسی، نظریه بینامتنیت،



ویلهم دیلتای، بیتا نقاشیان

- تفسیر در تاریخ از منظر مناسبات میان رشته‌ای، حسینعلی نوذری
- تأملی در پیوند دو رشته تاریخ و معماری، سیده میترا هاشمی

مقالات در سه زمینه تدوین شده که برای آشنایی بیشتر علاقه‌مندان، خلاصه فشرده‌ای از هر زمینه را در اینجا می‌آوریم.

۱. تاریخ و جامعه‌شناسی

در زمینه تاریخ و جامعه‌شناسی مقاله‌ای از **ابراهیم توفیق** با عنوان «تأملی در گسست میان تاریخ و جامعه‌شناسی در ایران» می‌خوانیم:

تاریخ ما غیر جامعه‌شناختی و جامعه‌شناسی ما، غیر تاریخی است. به نظر می‌آید این ادعای شهودی، توصیف مناسبی از وضعیت دو رشته تاریخ و جامعه‌شناسی است. برخلاف فضای آکادمیک غرب، رابطه میان این دو رشته در ایران در سکوت و عدم تعامل و بر بنیاد گسلی پرناشدنی تعیین می‌یابد که معنا و پیامد آن برای دانش اجتماعی، بسی فراتر از تقسیمات تخصصی مرسوم در علوم اجتماعی و تاریخی است. زمانی که تمایز تحلیلی و تخصصی میان تاریخ و جامعه‌شناسی به تمایزی واقعی تبدیل می‌شود، نه تنها امکان گفت‌وگو و همکاری میان دو رشته از میان می‌رود، بلکه تولید دانش اجتماعی - که همواره معطوف به شناخت لحظه حال است - به کل ممتنع می‌شود. چیدمان دروس در رشته تاریخ منجر به محبوس ساختن گذشته در نوعی تاریخ‌نگاری/روایت تاریخی شده که در گفتمان شرق‌شناسانه ریشه دارد و هر گونه پیوندی میان گذشته و آینده را که در رشته‌های علوم اجتماعی - با نگاه به چیدمان دروس رشته جامعه‌شناسی - ترسیم می‌شود از بین می‌برد. پیامد گسست میان این دو رشته شکل‌گیری نوعی از دانش اجتماعی است که با گذرا نشان دادن لحظه حال، شناخت آن را ناممکن می‌سازد.

در این زمینه مقاله **حسینعلی نوذری** با عنوان «همکاری میان رشته‌های تاریخ و علوم اجتماعی؛ رویکردهای تفسیری» به

تبیین وجه دیگری از رابطه میان این دو رشته پرداخته است. نوذری با اشاره به سابقه همکاری‌های میان این دو علم و ذکر تلاش‌ها و رویکردهای برخی از بنیان‌گذاران علوم اجتماعی، شکل‌گیری رویکردهای کمی در تاریخ‌نگاری معاصر را مدیون دستاوردهایی دانست که جامعه‌شناسان در اختیار مورخان قرار داده‌اند. بخش عمده مقاله به شکل‌گیری رویکردهای نوین تفسیری در علوم اجتماعی و امکانات و الزامات بهره‌گیری از این رویکردها در تاریخ‌نگاری اختصاص دارد.

در زمینه تاریخ و جامعه‌شناسی، مقاله سارا شریعتی با عنوان «حرفه جامعه‌شناسی: مشارکت در ساخت «تاریخی دیگر» است که در آن به موضوع «کاربرد جامعه‌شناختی تاریخ» می‌پردازد. او با معرفی آرای سه تن از جامعه‌شناسان بزرگ یعنی موریس هالباکس، نوربرت الیاس و پی‌یر بوردیو و از خلال سه مفهوم «حافظه جمعی»، «روحیه» و «منش» به توضیح امکان ایجاد تاریخی نو و متفاوت پرداخته که از نظرش مهم‌ترین مشخصه آن مسئله‌دار و مسئله‌ساز بودن آن است و می‌تواند سهمی بسزا «در ساخت امروز و فردای ما» داشته باشد.

۲. تاریخ و روان‌شناسی

در زمینه روان‌کاوی و تاریخ، **سید حسین مجتهدی**، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی میان‌رشته‌ای تعامل دانش تاریخ و روان‌کاوی» به بررسی نقش آموزه‌های روان‌کاوی در تبیین، تحلیل و خوانش رویدادهای تاریخی پرداخته است. او معتقد است تعامل میان تاریخ و روان‌کاوی امکان‌پذیر و ضروری است زیرا روان‌کاوی نیز به یک معنا، دانش تاریخی است که به بررسی گذشته و حضور آن در زمان حال می‌پردازد. همچنین از طرف دیگر روان‌کاوی روایان و نقش‌آفرینان تاریخ، که انگیزه‌های ایشان را از ضمیر ناآگاه تا ضمیر آگاه مورد واکاوی قرار می‌دهد و نیز روان‌کاوی اجتماعی، کمک شایانی به فهم گسترده‌تر و نیز ژرف‌تر در تحلیل‌های تاریخی می‌کند.

۳. تاریخ و ادبیات

یکی از دیرپاترین و پرسابقه‌ترین اشکال رابطه میان رشته‌های می‌توان به صورت سنتی و مألوف در رابطه میان دو حوزه بسیار قدیمی و پرسابقه علوم انسانی، یعنی تاریخ و ادبیات جست‌وجو کرد. مقاله **حسین پاینده**، با عنوان «تعامل میان رشته‌های نقد ادبی با تاریخ» به تقریرات کهنی که از رابطه میان ادبیات و تاریخ در آثار نظریه‌پردازان کلاسیک، همچون افلاطون و ارسطو، صورت پذیرفته است، می‌پردازد و پیامدهای ملموس و غیرقابل انکار آرای این متفکران کلاسیک را بر رابطه رشته‌های ادبیات و تاریخ تا دوره معاصر بررسی می‌کند. یکی از کهن‌ترین تقریرها از رابطه ادبیات با تاریخ را می‌توان در کتاب «شعرشناسی» ارسطو یافت. او در این کتاب ادله‌ای را در رد دیدگاه استادش افلاطون در خصوص ماهیت ادبیات مطرح می‌کند. افلاطون شاعران و داستان‌نویسان را دروغ‌پردازانی می‌پنداشت که توجه خوانندگان را از واقعیت به خیال معطوف می‌کنند، اما ارسطو استدلال کرد که خالقان متون ادبی به راه و روش خاص خود مخاطبان را با واقعیت آشنا و حساس می‌کنند. ارسطو با این استدلال همچنین تمایزی بین دو رشته تاریخ و ادبیات گذاشت که تا چند دهه پیش همچنان در کتاب‌های نقد ادبی مفروض تلقی می‌شد. با ظهور رویکرد نقادانه موسوم به «تاریخ‌گرایی نوین» در نقد ادبی جدید و مقابله آن با رویکردها و تقریرات کلاسیک و پیوند میان تاریخ و ادبیات در نقد ادبی پسامدرن، این دوبرودگی جای خود را به دیدگاهی میان‌رشته‌ای داده است که مطابق با آن، تاریخ حکم نوعی روایت را دارد و بنابراین مطالعات تاریخی را می‌توان با مفاهیم و روش‌شناسی‌های برگرفته از نقد ادبی انجام داد. دو متفکر و نظریه‌پرداز برجسته سهم به‌سزایی در شکل‌گیری این رویکرد معاصر داشته‌اند که یکی از آن‌ها فیلسوف پسامدرن **میشل فوکو** و دیگری نظریه‌پرداز تاریخ **هیدن وایت** است.

مطالعه این مجموعه برای علاقه‌مندان رشته تاریخ و متخصصان دیگر رشته‌های علوم انسانی که به موضوع تاریخ علاقه‌مندند مفید خواهد بود.

امیر علی شیر نوایی و روزگار او

اکرم علیخانی

منطقه ۹ شهر تهران



نویسنده: پروفسور ماریا اواسا بتلنی

مترجم: دکتر جواد عباسی

ناشر: طنین قلم

محل نشر: مشهد

تاریخ انتشار: چاپ اول، ۱۳۹۵

(تلفن: ۰۲۴۸۴-۳۸۸۰۲۴۹۵)

تعداد صفحات: ۱۲۹

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

امیر علی شیر نوایی از شاعران بنام دوره تیموریان است که به برکت هم درس بودن با شاهزاده سلطان حسین بایقرا و ثروتی که از پدرش به او رسیده بود، از اقران و امثال بی نیاز بود و سلطان حسین برای او احترام و علاقه خاصی قائل بود.

احسان و بخشش او بسیار معروف بود. وی از ثروت موروثی خود و یا از محل اهدایی‌های حکومت وقت، به دیگران بسیار احسان می کرد که تأثیر آن در گسترش ادب و هنر عصر تیموری بروز نمود و از موجبات رونق مکتب هرات در دو وجه ادبی و هنری گردید.

امیر علی شیر نوایی مدتی به همراه شاهزاده سلطان حسین میرزا در مشهد به سر برد و در این مدت برای خراسان به ویژه مشهد و آستان مقدس علی بن موسی الرضا (ع) آثار عام المنفعه و بناهایی مهم و آثار ادبی از خود به یادگار گذاشت، اگر امیر علی شیر نوایی برای ایران و زبان فارسی اهمیت دارد، برای خراسان و آستان مقدس رضوی این اهمیت دو چندان است.

وی همچنین خدمات ویژه‌ای به زبان و

فرهنگ ترکی برای مردم ازبکستان به طور خاص، و برای همه ملت‌های ترک زبان منطقه به شکل عام نموده است. نظریه نوایی در طرح استقلال ترکی جغتایی و توجه به این زبان توانست زبان ترکی را به عنوان یک زبان مستقل درآورد.

البته ترکی سرایی از قبل هم وجود داشت اما فراگیر شدن آن را باید مربوط به عصر تیموریان دانست. به ویژه پس از تألیف کتاب‌های «محاکمة اللغتين»، مجالس التّفاّس و دیوان ترکی «خود امیر علی شیر نوایی که به تبعیت از امیر خسرو دهلوی آن را به پنج بخش تقسیم کرده بود. خمسه‌ای که وی، با عنایت به کار نظامی گنجوی، به زبان ترکی سرود، باعث شد انبوهی از ترکی سرایان صاحب دیوان از جمله میر حیدر مجذوب، لطیفی، قطبی، میر علی کابلی، میر حیدر ترکی گوی و... ظهور کنند، تا آنجا که بعدها شاه اسماعیل صفوی نیز به ترکی شعر می گفت و در این زبان «خطایی» تخلص می کرد.

با توجه به نقش بی همتای نوایی در تقریب فرهنگی میان ملت‌های منطقه آسیای مرکزی بود که در شورای علمی «مرکز پژوهش‌های اجتماعی - فرهنگی آسیای مرکزی دانشگاه مشهد» تصویب شد که همایشی با همکاری کشورهای منطقه به ویژه افغانستان و ازبکستان در مشهد برگزار شود تا در آن، به نقش پررنگ این ادیب و دانشور نیکوکار و خدمتگزار و پیوستگی‌های فرهنگی دیرینه منطقه تأکید گردد و به نسل امروز که متأسفانه رفته رفته ارزش‌های دیرین گذشته را از یاد می برد، یادآوری گردد که ما ملت بزرگی بوده ایم و اکنون هم می توانیم بزرگی گذشته را در برابر بیگانگانی که به دنبال منافع خودشان هستند به نمایش بگذاریم.

این همایش توسط مرکز پژوهش‌های مذکور برگزار گردید که یکی از رسالت‌های مهم آن، پژوهش در زمینه‌های مشترک میان کشورهای آسیای مرکزی و تلاش برای پیدا کردن مشترکات میان آن‌هاست.

اگر به فهرست نام‌آوران عرصه سیاست، فرهنگ و ادب ایران زمین در معنای تاریخی آن (حد فاصل سند و فرات و خلیج فارس و جیحون) از دوره مغول تا عصر صفوی بنگریم بدون شک نام امیر علی شیر نوایی را در کنار بزرگانی چون خواجه نصیرالدین توسی، عطا ملک جوینی، خواجه رشید الدین فضل الله همدانی و... خواهیم دید.

پژوهش درباره نوایی و آثار او دست کم یک سده سابقه دارد و به زبان‌های روسی، ازبکی و انگلیسی صورت گرفته است. در این میان رساله بارتولد با عنوان «زندگی سیاسی امیر علی شیر نوایی» (چاپ نخست به زبان روسی در سال ۱۹۲۸ م) که به فارسی هم ترجمه شده، مهم ترین اثر تحقیقی به شمار می آید. البته این اثر با توجه به تنوع شخصیتی نوایی، نتوانسته است حق مطلب را در مورد این بزرگ مرد ادا نماید. ضمن اینکه این تحقیقات به روز نیست و به نیمه اول سده بیستم میلادی برمی گردد.

در میان پژوهشگران عصر حاضر خانم **پروفسور ماریا اوا سابتلنی**، استاد صاحب نام دپارتمان تمدن‌های خاورمیانه و نزدیک در دانشگاه تورنتوی کانادا، از غنی ترین نوایی پژوهان به شمار می روند.

وی ضمن مطالعه تمامی پژوهش‌های انجام شده در مورد نوایی در سده بیستم میلادی، با مراجعه به آثار خطی و دست اول دیگر، همچون وقفنامه نوایی، چشم اندازهایی تازه و تحلیلی در مورد ابعاد شخصیتی، فعالیت‌های

سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نوایی و فضای تاریخی‌ای که وی در آن می‌زیست در اختیار علاقه‌مندان به مطالعه این شخصیت تاریخی قرار داد که توسط دکتر عباسی ترجمه و حوزه هنری خراسان رضوی به پاس مقام و جایگاه این ادیب، شاعر، سیاستمدار و انسان نیکوکار چاپ این کتاب را پذیرفته است. مجموعه حاضر از ۵ فصل تشکیل شده است:

۱. امیرعلی شیرنوایی: بخشی و بیگ

این فصل بیشتر پیرامون مسائل شخصی نوایی، روابطش با خاندان سلطان حسین بایقرا، مقامات رسمی او و پیوندش با ساختار قبیله‌ای، وضعیت مالی امیرعلی شیرنوایی و... می‌باشد.

۲. بنیان‌های اجتماعی - اقتصادی پشتیبانی فرهنگی در اواخر دوره تیموری

موج فعالیت هنری و فرهنگی که در خراسان اواخر عهد تیموری در ربع پایانی سده ۹ قمری و در طی زمان حکومت حسین بایقرا به پا خاست نتیجه گسترش نظام اعطای سیورغال‌ها و دیگر مصونیت‌های مالی بود که گرچه ریشه در الگوهای زمین‌داری و مالیات‌گیری برقرار شده در زمان‌های گذشته داشت، در شرایط تجزیه سیاسی به‌ویژه در نیمه دوم سده ۹ ق در ایران و آسیای مرکزی به اوج رسید. عدم تمرکز مالی حاصل از این نظام، از یک سو تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر امور مالی حکومت مرکزی تیمور داشت و از سوی دیگر با توزیع منابع ثروت به شکل درآمد مالیاتی از خزانه حکومتی به عناصر ممتاز متعدد هم تاجیک و هم ترک، زمینه‌های پشتیبانی فرهنگی را وسعت داد. پشتیبانی گسترده از هنر معماری، شاعری و ادبیات بدون ایجاد شرایط اجتماعی - اقتصادی ممکن نبود. شرایطی که توسعه و تحول پشتیبانی را به نقطه‌ای رسانید که یکی از دوران‌های مولد در تاریخ فرهنگی اسلام در دوره میانه شد.

۳. اصلاحات تمرکزگرایانه و مخالفان آن در اواخر عهد تیموری

تیمور به دلیل اتکا به نخبگان نظامی قبیله‌ای در آسیای مرکزی، جاذبه شخصی و انعطاف‌پذیری‌اش توانست استحکام دولت در

قلمرواش را تضمین کند. اما پس از او امپراتوری تیمور تجزیه شد.

اعضای اتحادیه‌های ترکمن، قراقویونلوها و آق‌قویونلوها به دنبال سلطه بر ایران غربی (آذربایجان و عراق عجم) بودند. ازبکان و مغولان چنگیزی نیز به دنبال جای پای می‌گشتند. در چنین فضای سیاسی بسیار رقابتی سده نهم هجری سیورغال به خاطر معافیت کامل مالیاتی و آزاد بودن از دخالت دیوان و قضایی از جانب حکومت مرکزی بیشترین تحول و گسترش را در عصر تیموریان - ترکمانان به دست آورد.

واگذاری سیورغال و دیگر معافیت‌های مالی همراه با صدور حواله‌های مالیاتی و درآمدی (حواله، برات) در ربع آخر سده ۹ قمری به اوج خود رسید. حسین بایقرا تیموری که در همین دوران در خراسان حکومت می‌کرد به خاطر برآوردن همیشگی درخواست‌های عالمان دینی و ادبا و هدیه دادن به آن‌ها (انعامات) و واگذاری سیورغال‌ها شهرت بسیار به دست آورد.

رشد مهارت‌پذیر معافیت‌های مالی، به کاهش درآمد خزانه مرکزی و کاهش پول نقدی منجر شد.

به این ترتیب معافیت دیوانی - قضایی که دارندگان سیورغال‌های بزرگ از آن برخوردار بودند، تهدیدی ضمنی برای قدرت سیاسی و حتی مشروعیت حکومت مرکزی بود. به این دلیل تیموریان و ترکمانان با اقتباس از الگوی ایرانی - اسلامی حکومت متمرکز و هدف‌گذاری برای اصلاح نظام زمین‌داری و مالیاتی که پایه‌های قدرت و امتیاز نخبگان را در برمی‌گرفت انجام دادند.

در این فصل به تفصیل در مورد نظام سیورغال، مالیات و اصلاحاتی که در زمینه‌های مالی در این دوره توسط حاکمان و افراد صاحب‌نظر از جمله امیرعلی شیرنوایی در زمان خودش صورت گرفته توضیح داده شده است.

۴. یک بنیاد آموزشی و خیریه از

دوره تیموری (مجموعه اخلاصیه

امیرعلی شیرنوایی در هرات در

سده نهم / پانزدهم و وقفنامه آن)

مدرسه اخلاصیه و خانقاه اخلاصیه

وابسته به آن که در سال ۸۸۶ ق کامل شدند، از مهم‌ترین مراکز آموزشی هرات بودند. هفت مدرس در اخلاصیه وجود داشتند که قابل قیاس با هشت نفر در مدرسه حسین بایقرا، چهار نفر در مدرسه شاهرخ و چهار نفر در مدرسه گوهرشاد است.

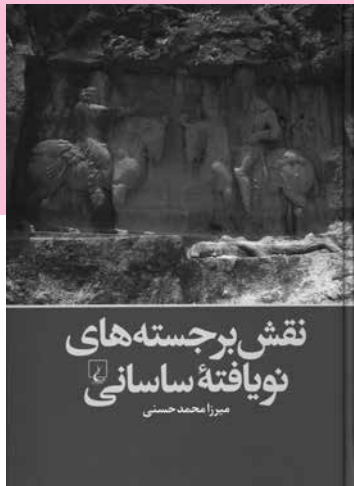
این سه مجموعه آموزشی در حومه شمالی هرات، همگی در دوره تیموریان ساخته شدند و به گونه‌ای وقف شده بودند که نشان‌دهنده تمایل تیموریان به آموزش و هنر و نشانه نقش محوری وقف در نظام حمایتی عصر تیموری است. سلطان حسین بایقرا در دفاعیه‌اش این واقعت را مطرح می‌کند که در دوران سلطنت وی همه وقفیاتی که در دوران حاکمان پیشین در حال نابودی بوده‌اند دوباره احیا شدند و در هرات حدود صد مرکز آموزشی و حوزه درس وجود داشت که همه با درآمد اوقاف اداره می‌شدند.

۵. امیرعلی شیرنوایی

در این قسمت شرح کاملی از زندگی نظام‌الدین علی شیرنوایی که بعدها به میرعلی شیر یا علی شیربیگ با تخلص نوایی نامیده شد آمده است. مواردی چون: مناصب سیاسی وی، مقامات و موقعیت‌های او، اهمیت تاریخی اصلی امیرعلی شیرنوایی که فعالیت ادبی او بوده است و آثار منشور او که به زبان جغتایی نوشته شده است، فعالیت‌های حمایت‌گرایانه امیرعلی شیرنوایی شامل اهدا و وقف‌هایش در خراسان، هرات و اطراف آن و زندگی شخصی امیرعلی شیرنوایی.

کتاب حاضر مجموعه ارزشمندی است که به معرفی جامع یکی از خیرین و بزرگان ایران زمین توسط یک محقق غیرایرانی صورت گرفته است و ایده ترجمه این مجموعه با نشر خبر برگزار می‌شود. همایش بین‌المللی اندیشه‌ها، آثار و خدمات امیرعلی شیرنوایی به ذهن دکتر جواد عباسی خطور کرده است که باید به ایشان دست مرزاد گفت.

نقش برجسته‌های نو یافته ساسانی



نام کتاب: نقش برجسته‌های نو یافته

ساسانی

نویسنده: میرزا محمد حسینی

ناشر: ققنوس

محل نشر: تهران

تاریخ چاپ: چاپ اول، ۱۳۹۳

تعداد صفحات: ۲۰۷

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

(تلفن: ۰۹۹-۶۶۴۶۰۰۶۶-۰۸۶۴۰۸۶۴)

مورد واکاوی قرار گرفته‌اند عبارت‌اند از:

۱. نقش برجسته سراب قندیل یا تنگ قندیل (۱۹۷۱ م / ۱۳۵۰ ش)
۲. نقش برجسته شیر در نقش رستم مرودشت (۱۹۷۴ م / ۱۳۵۳ ش)
۳. نقش برجسته مرد ایستاده در نقش رستم مرودشت (۱۹۷۴ م / ۱۳۵۳ ش)
۴. نقش برجسته ایزد بانو آناهیتا در داراب (۱۹۷۵ م / ۱۳۵۴ ش)

۵. نقش برجسته بهرام سوم در تنگ چوگان بیشاپور (۱۹۷۵ م / ۱۳۵۴ ش)
۶. نقش برجسته اسب و سواران در بیشاپور (۱۹۷۵ م / ۱۳۵۴ ش)

بخش سوم: نقوش برجسته ساسانی کشف شده در دهه ۹۰ میلادی در ایران شامل:

۱. نقش برجسته نبرد با شیر، دارابگرد ۳ (۱۹۹۰ م / ۱۳۶۹ ش)
 ۲. نقش برجسته‌های خشتی کوه خواجه زابل از دوره ساسانی (۱۹۹۵ م / ۱۳۷۴ ش)
 ۳. نقش برجسته فرد سوار بر اسب در ایذه (۱۹۹۸ م / ۱۳۷۷ ش)
- بخش چهارم:** نقوش برجسته ساسانی کشف شده در خارج از ایران؛ این نقوش عبارت‌اند از:

۱. نقش برجسته ساسانی بوشات در شرق ترکیه (۱۹۸۳ م / ۱۳۶۲ ش)
۲. سنگ نگاره صحنه شکار در یمن (۱۹۹۸ م / ۱۳۷۷ ش)
۳. نقش برجسته شاپور اول در رگ بی‌بی افغانستان (۲۰۰۴ م / ۱۳۸۳ ش)
۴. نقش برجسته ساسانی در ترکستان افغانستان

نقوش را در برداشته باشد و آن را ناشی از ناکافی بودن تلاش پژوهشگران ایرانی دانسته است.

کتاب مذکور شامل پنج بخش به شرح زیر است:

بخش اول: نقوش برجسته ساسانی کشف شده در دهه ۵۰ میلادی در ایران؛ در این بخش نقش برجسته نقش رستم ۵ (۱۹۵۰ م / ۱۳۲۹ ش)، سنگ نگاره کال جنگال بیرجند (۱۹۵۱ م / ۱۳۳۰ ش)، نقش برجسته گویوم (۱۹۵۷ م / ۱۳۳۶ ش) و نقوش گرانیته ساسانیان نخستین در تخت جمشید (۱۹۵۹ م / ۱۳۳۸ ش) مورد بررسی قرار گرفته است.

بخش دوم: نقوش برجسته ساسانی کشف شده در دهه ۷۰ میلادی در ایران؛ نقش برجسته‌هایی که در این بخش

ایجاد نقوش برجسته صخره‌ای در ایران باستان به هزاره سوم پیش از میلاد، توسط آنو بان نی شاه لولوبی، در غرب ایران می‌رسد. بعد از او حکمرانان ایلامی، هخامنشی، سلوکی، پارتی و الیمایی از این روش برای ثبت رخداد‌های سیاسی و مذهبی و خانوادگی‌شان سود بردند. این هنر به ساسانیان نیز منتقل شد و ما اکنون بیش از ۳۸ نقش برجسته کوچک و بزرگ، بیشتر در پارس و بعد از آن در کرمانشاه و آذربایجان داریم. البته در خارج از مرزهای کنونی ایران و در سرزمین‌های غیر ایرانی تابع ساسانیان نیز ردپایی از این هنر دیده می‌شود، از جمله سه نقش که در ترکیه، یمن و افغانستان موجود است و نشانه نفوذ این هنر می‌باشد.

اغلب مطالعات درباره نقوش صخره‌ای ایران دوره ساسانی را پژوهشگران غربی انجام داده‌اند که فقط برخی از آن‌ها به فارسی ترجمه شده است. لذا در حال حاضر یک اثر کامل و جامع فارسی که به معرفی تمامی نقوش برجسته دوره ساسانی بپردازد وجود ندارد. کشف شانزده نقش برجسته بزرگ و کوچک از این دوره در سال‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۴ میلادی به مطالعات نقوش برجسته ساسانی جان تازه‌ای بخشید. در مقدمه این کتاب مؤلف به معرفی اثرات پژوهشگران غربی در این زمینه به نام‌های هر تسفلد، لویی واند نبرگ، والتر هینتس، گیرشمن، فون گال، لو کونین و... پرداخته است. وی در این اثر مشکل اساسی در مطالعه فارسی زبانان را فقدان اثری جامع می‌داند که تمامی نظریات ارائه شده درباره این

بخش پنجم: سطوح تسطیح شدهٔ صخره‌ای فاقد نقش برجسته. نویسنده در ابتدای این بخش توضیح داده که تعدادی از نقوش که کیفیت پایین‌تری دارند به‌عنوان نقوش برجسته ناتمام معرفی شده‌اند و پایان‌نیذیرفتن کار در این نقوش به معنای تمام نشدن ریزه‌کاری‌ها و جزئیات روی نقوش است. وی سپس به معرفی برخی از این نقوش ناتمام پرداخته است. مؤلف هدف خود را از آوردن این پیش‌گفتار در ابتدای فصل آخر کتاب بیان کرده و آن معرفی تعدادی از دیواره‌های تسطیح شده در برخی نواحی ایران است که به نظر

می‌رسد کار تسطیح و قالب‌بندی برای ایجاد نقوش برجستهٔ صخره‌ای در آنجا صورت گرفته اما به دلایلی نامشخص این کار هیچ‌گاه به اتمام نرسیده است، بلکه فقط در حد قاب‌هایی در ابعاد متفاوت و گاه بسیار بزرگ تراشیده و تسطیح شده باقی مانده است. تاکنون چهار دیواره در این رابطه شناسایی شده که عبارت‌اند از:

۱. سطح تسطیح شده در مجموعهٔ نقش رستم مرودشت؛
۲. سطح تسطیح شده در تنگ چک چک رستاق (داراب فارس)؛
۳. سطح تسطیح شده در هرسین

کرمانشاه؛

۴. سطح تسطیح شده فرهاد و تراش در بیستون.

در ادامه بخش توضیحات هر کدام از این دیواره‌ها ذکر گردیده است. کتاب دارای نمایه و کتاب‌نامه است که در پایان کتاب قرار گرفته است.

نویسنده در پایان هر مبحث از این کتاب با ارائه جدولی به شیوهٔ مرسوم آثار **واند نبرگ** پژوهشگر معروف، چکیده و خلاصه نظرهای مطرح شده دربارهٔ هر نقش و تصاویری از هر سنگ نوشته و یا دیواره‌های تسطیح شده را ارائه نموده است.

جامعهٔ ساسانی: ارتشتاران، دیران، دهقانان



نام کتاب: جامعهٔ ساسانی: ارتشتاران، دیران، دهقانان
تألیف: دکتر احمد تفضلی
ترجمه: مهرداد قدرت دیزجی
ناشر: مرکز نشر دانشگاهی
(تلفن: ۶۶۴۰۸۸۹۱)
تاریخ چاپ: چاپ اول، ۱۳۸۷
شمارگان: ۱۵۰۰
تعداد صفحات: ۹۷

مقامات نظامی، تقسیمات سپاه، درجات و جنگ؛

قسمت دوم: کاتبان و دبیران؛ این بخش به بررسی اهمیت سیاسی دبیران و نسخه‌نویسان پرداخته است؛

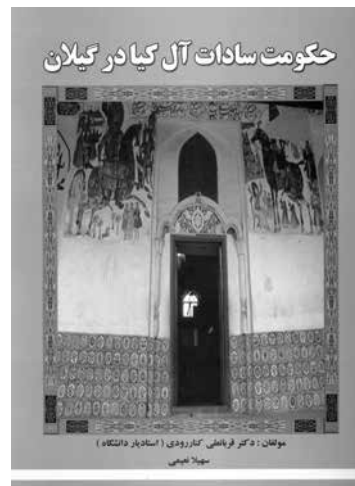
قسمت سوم: دهقانان؛ مطالب این قسمت عبارت است از: دهقانان در دورهٔ اسلامی، اهمیت فرهنگی دهقانان، دهقانان دانشور، نگهبانان فرهنگ ایران، دهقانان و دین زردشتی و دهقانان.

مترجم در پایان هر قسمت یادداشتهای لازم را آورده و در پایان کتاب نیز کتابنامه و نمایه قرار گرفته است.

این مجموعه در اصل سخنرانی‌های شادروان احمد تفضلی بوده. پس از مرگ او به‌صورت کتاب حاضر منتشر شده است. کتاب دارای ضعف‌هایی است که ظاهراً بیشتر به‌دلیل آن است که صاحب اثر در زمان نشر در قید حیات نبوده است. متن را که همسر استاد تفضلی در اختیار گذارده جامع‌ترین کاری است که در مورد طبقات اجتماعی دورهٔ ساسانی انجام شده است.

کتاب حسب عنوان آن شامل سه قسمت است:

قسمت اول: ارتشتاران؛ شامل: سپاه،



نام کتاب: حکومت سادات آل کیا در گیلان
مؤلفان: قربانعلی کنارودی و سهیلا نعیمی
انتشارات: نوین پویا
محل نشر: چابکسر
(تلفن: ۰۹۱۲۳۸۰۱۳۱۸ - ۰۲۲۱۲۳۱-۴۲۲-۰۱۹۲)
تاریخ چاپ: چاپ اول، ۱۳۹۲
تعداد صفحات: ۱۷۸
قیمت: ۸۵۰۰۰ ریال

حکومت سادات آل کیا در گیلان

تحقیقات شامل ۱. تاریخ‌های عصر صفوی ۲. تاریخ‌های محلی ۳. سفرنامه‌ها ۴. نامه‌ها و نسخ خطی ۵. تحقیقات

فصل دوم: جغرافیای گیلان

فصل سوم: قدرت‌یابی آل کیا در گیلان. در این فصل قدرت‌یابی و علل ماندگاری این حکومت در گیلان بررسی شده است.

فصل چهارم: اقتصاد در گیلان. در این فصل به اقتصاد گیلان، نقش ابریشم در مناسبات سیاسی و اقتصادی قدرت آل کیا پرداخته شده است.

فصل پنجم: سیاست مذهبی آل کیا، از دیگر مطالب کتاب است که شامل مذاهب رایج در گیلان قبل از قدرت‌یابی آل کیا و اوضاع مذهبی در گیلان بعد از قدرت‌یابی آل کیا و سیاست دینی خاندان کیا می‌باشد.

فصل ششم: سقوط آل کیا. در این فصل علل سقوط آل کیا برشمرده می‌شود.

فصل هفتم: مؤلفان در این فصل به نتیجه‌گیری و جمع‌بندی مطالب کتاب پرداخته‌اند.

و در انتها کتاب‌نامه و ضمایم شامل الف: نامه‌ها ب: نقشه‌ها پ: فهرست حکام کیایی و نمایه قید شده است.

سیاسی، نظامی، اقتصادی و حتی مدت حکومت شبیه به حکومت آل کیا بوده است، بنابراین شناخت آل کیا مقدمه‌ای بر شناخت بهتر و بیشتر حکومت شیعه مذهب صفویه می‌باشد. نویسندگان کتاب مشکلات محققان در امر تحقیق در مورد حکومت‌های محلی را این‌گونه برشمرده‌اند:

۱. محدود بودن منابع مکتوب درباره حکومت‌های محلی؛

۲. بالا بودن رطوبت در گیلان به دلیل شرایط اقلیمی که بسیاری از بناهای بازمانده از حکومت‌ها را از بین برده است؛

۳. فقدان اطلاعات کافی از یافته‌های باستان‌شناسان.

با وجود این مشکلات، مؤلفان کتاب معتقدند با استفاده از منابع مکتوب محدودی که در دوره طولانی سلطه سیاسی و اقتصادی حکومت آل کیا در گیلان در این باره به رشته تحریر درآمده و دیگر منابع مربوط به عهد تیموریان و صفویان، کمبود اطلاعات در این زمینه را جبران نموده‌اند.

مجموعه مذکور در هفت فصل به علل شکل‌گیری، تداوم و سقوط حکومت آل کیا در گیلان پرداخته است.

فصل اول: نقد و بررسی منابع و

دولت آل کیا یکی از حکومت‌های محلی معروف ایران در بخش گیلان بوده است که تمامی حاکمان آن از سادات علوی بوده‌اند و نسب آنان به امام سجاد(ع) می‌رسیده است. آل کیا بیش از دو قرن (۱۰۰۰-۷۶۰ ه.ق) در نواحی شرقی سفیدرود که در آن زمان «بیه‌پیش» نام داشت حکومت کردند تا سرانجام حکومتشان به دست شاه‌عباس پایان پذیرفت. به استناد منابع، ناحیه گیلان از قدیم‌الایام به‌طور مستقل و دور از سلطه حکومت‌های دیگر اداره می‌شده است. گاهی اوقات نیز، هم‌زمان با هم، چند حکومت محلی در این سرزمین بر سر کار می‌آمدند. حکومت آل کیا طولانی‌ترین حکومت را در بین دولت‌های محلی پس از اسلام در این ناحیه داشته است.

با توجه به اعتقادات مذهبی مشترکی که بین حکومت آل کیا و دولت صفویه وجود داشته، یعنی شیعه بودن، همچنین تقدم زمانی آل کیا بر صفویه و اقامت شش‌ساله شاه‌اسماعیل، بنیان‌گذار صفویه، در دستگاه حکومت آل کیا (۸۹۹ ه.ق)، می‌توان گفت این حکومت در شکل‌گیری سلسله صفویه مؤثر بوده است. علاوه بر شیعه بودن، حکومت صفویه در بسیاری از مسائل



چه بنویسیم؟

از زمان انتشار نخستین شماره رشد آموزش تاریخ سال‌ها می‌گذرد. در آن زمان بسیاری از نشریاتی که امروز می‌شناسیم پا نگرفته بودند. آن ایام هرگاه در جلسات و نشست‌های دبیران تاریخ شرکت می‌کردم، از جمله پرسش‌ها، و در حقیقت گلایه‌هایشان این بود که «چرا بقیه دبیران، مجله رشد دارند و ما نداریم؟»

اکنون علیرغم افزایش شمار نشریات و ظهور پدیده شگرف تلگرام و گفت و شنود و پرسش و پاسخ در فضای مجازی، هنوز ضرورت انتشار رشد آموزش تاریخ منتفی نشده و طالب دارد. در پشت این طلب، البته انگیزه‌های گوناگونی نهفته است؛ هم علاقه‌مندی به مطالعه و یافته‌های نو،

و هم دسترسی به پایگاهی برای چاپ مقالات و مطالب دبیران و همکاران.

در این سال‌ها، مطالب مختلفی در مجله چاپ شده و می‌شود؛ از مصاحبه با صاحب‌نظران، تا مطالب آموزشی و علمی. استقبال از این مطالب، البته یکسان نیست. یکی مطالب مربوط به ایران باستان را می‌پسندد، یکی تاریخ اسلام و دیگری تاریخ معاصر و شمار اندکی تاریخ جهان را. بخشی از نقدها و ایرادات هم ناشی از همین تفاوت سلیق و علایق است. در سال‌های اخیر، پدیده‌ای دیگر رخ نموده، که هم نعمت است و هم نقره! و آن عبارت است از ارسال مقاله از سوی دوستانی که به مرحله دفاع از پایان‌نامه رسیده و دریافته‌اند که نشر مقاله هم نمره‌ای دارد.

در هر حال اولویت چاپ مقالات، همواره با دبیران تاریخ بوده و هست. گرچه تلگرام، بدجوری ما را تنبل کرده است؛ کمتر کتاب می‌خوانیم و کمتر از آن، دست به قلم می‌بریم، اما هنوز هستند عده‌ای که به نوشتن علاقه دارند، اما به نظر می‌رسد برای همکاری با مجله به سوژه نیاز دارند!

درباره برخی موضوعات، به فراوانی مطلب به دستمان می‌رسد و درباره برخی دیگر هیچ؛ به‌ویژه موضوعاتی که

مورد نیاز مخاطبان است. مثلاً درباره «نوروز» مکرر مقاله دریافت می‌کنیم. نیز درباره ایران باستان. مقاله درباره روش تدریس کم نیست، اما اغلب شبیه همند!

کلیاتی هستند که همگان بدان واقفیم. انسان از خود می‌پرسد واقعاً تجربه شخصی چند دهه تدریس تاریخ، که با خاطرات تلخ و شیرین همراه باشد، نمی‌تواند در چند صفحه به نگارش درآید؟

با تغییرات نظام آموزشی به‌صورت شش، سه، سه، اکنون به پایه یازدهم رسیده‌ایم. کتاب پایه دهم و یازدهم، جدیدالتألیف است و به چرخه آموزش وارد شده است؛ از دل این دو کتاب درسی، بسیار موضوعات می‌توان انتخاب کرد. موضوعاتی که مؤلفان، به هر دلیل، به اشاره از آن گذشته‌اند، پس شرح و بسط آن در قالب یک مقاله، می‌تواند برای دیگران کارگشا باشد.

نیز، در شهر و دیار شما، چه بسا پیشکسوتانی باشند با سابقه طولانی تدریس و نیز دارای تألیف و پژوهش. اگر بتوانید به نام رشد آموزش تاریخ، با ایشان مصاحبه کنید، ارزنده و قابل چاپ خواهد بود و درخور استفاده سایر همکاران.

سالروز شهادت

میرزا تقی خان

۲۰ دی، کاشان، حمام فین

اکبر امیر